به فضل خداوند مجید

انشاء طاهر وحید

در مطبع پنجاب طبع گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6947

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخوندگار روم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس صبح دمیده که بر سبیل تعاقب دعایم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگرد و ذوات اخلاف سلاطین الامقام را بعد از رحلت اسلاف کرام متشار انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای متعالی مالک الملکی پرده اعتقاد و نقاب خفا از جمال مخدرات ازهار اظهار مطلب تواند گشود که قفل هستی اعقاب پادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروایی آبای عظام می نشاند و در ودایع جان بخش گلهای محمدی بقیه نعت سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامهٔ داستان طراز تواند برداشت که برشتهٔ شناسائی یکتای بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد مختلفه گردید و تن بیان آن چهره آرای شش زیر دستی معجزات باهرات گشت صلوات الله علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین

بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والا جاه اسلام پناه بالتمام منطبع میگرداند که در گلشن امکان حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت در رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم مختوم قضا و فحوای حکمت بالغه خالق ارض و سما برگ ریز خزانی و آسیب سلطان بهاری گریه بر سحابی شادی

۲

سرمایهٔ خنده سرشاریست کلبهای آرزومی بهشت زا لعل شتاب در آتش است که جا بجهت
اثمار کشانید و اقدام سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان
افزایند و از نتیجاست که بنیادیان موز الانفس و الآفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن
وقوع احکام قضا مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه مضایقه را مرارت اندوخته
بحلاوت نتایج شیرین کام شکر الهی می باشند لله الحمد و المنة که اگرچه از رهگذر وقوع
قضیهٔ جانگزای سلطان خلد آشیان جنت مکان تخت تراکم غمام عموم مبیح تعشش و شان
صاف اعتقاد را تیره گردانید اما از توالی آن شمش سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای
برتری و والاتباری بر وسط السماء دولت جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو
گلشن شد هرچند شایستهٔ شیوهٔ دوستی و ولاد مناسب شیمهٔ صدق و صفا آن بود که بعد از
اصغای این قضیهٔ نامرضیه و ارتقای آن اختر برج نیک‌اختری به ذروهٔ والای ترقی ذریعهٔ یکتایی
در قیمهٔ یکجهتی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سما و محفل گرامی گردد اما بشرحی که سامعه افروز
محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد درین مدت بوسیله انتزاع ملک روم از ایادی متغلبه که از
از ایام جلوس این دوست صادق الولاء برادر تنگ سلطنت ایران بسبب غدر بعضی نمک‌حرامان
متصرف والی هندوستان در آمده بود پیوسته با گروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول
محاربه و تلاش بود و در سنه سابقه که از خجالت ... که مکرر آزموده بنا کامی جهان ... نامی ...
محاربا گروه بد سیر هوس استرداد دار القرار قندهار آتش افروز بیگانه کیرد دار گردیده بعون عنایت سبحانی
الطاف بیغایات ملک منان در صدد محاربه آنگروه ندامت پژوه در آمده و ما النصر الا من عند الله
صرصر خرمن جمعیت این لشکر پژمرده گردید درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان
شعار استینه و بادیه‌ پیمایان قوم لعین بتین ... از جانب محاربه تیره روزان هندوستان
متیقن بود که احراز توفیقات یکجهتان مشارالیه ابتهاج دوستان ... از عالم ... محبت صدا
قواعد الیام و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را نیز علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته
روانه بزم والا و جناب معلی نمایند و چون فرستادن ... از اسعه کشور فتوحات لازم بود بکبر بخبر قبیل
تماشای بزم موز امان را در حقیقت مطالعه نسخهٔ غرایب صنع الهی است بعضی از جناب ملک فسیح الفضای ایران

برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات
و مودت کلب علی سلطان افتخار بالقابه که حامل صحیفة الوداد است در بزم ارم نظیر بزبانی
گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش سوسن لوح
اعمال و صحیفه اقبال آن زینت افزای مسند جاه و جلال را ابتهاج حصول مآرب مصور و شمع
لگن الخضر و عدیم المثال را از اقتباس انوار مشکوٰة فیها مصباح منور دارد والسلام

در جواب نامه سلطان داراشکوه در حینیکه اراده ایران داشته

نوباوه حدیقه دوستی و اتحاد ثمر پیش رس نهال یکتادلی و وداد رحیق خمکده ایتلاف
و اتفاق و سر جوش میخانه مودت و وفاق اسعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلیحضرت
فلان بالقابه در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه
تامی در بر و ساقی آمال را باده وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول
ارزانی داشته ذائقه نشاط و انبساط را شیرین و محفل مشاکل شگفتگی رنگین
گردانید و کیفیت باده رسیده رسیدن آن زینت بخش و بیم و گاه سجوالی
ممالک بیکران دوستان هواخواه دماغ انتعاش را دوبالا گردانید **بیت**
ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را * که فیض صحبت یاران بود
مکتوب یاران را * آنچه از تقالیب ادوار زمان و شورش احوال و اوضاع
هندوستان و نیرنگی چرخ گردان بزبان زوخامه فصیح البیان شده بود
در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نمود برخاطر خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست
روشن است که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب نقصان ضیا و بها
و منشاء زوال فروغ جهان آرائی نمی شود و ازین گونه عوارض هیچ چه زنگ چهره
اقتدارش نمی گردد و خاطر والا عنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان
صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلود کلفت نگرداند

که چون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای
تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروز بی اختیار است شرحیکه در باب فرستادن عساکر
و تصرف ملک بهکر بزبان خامهٔ اظهار جاری شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون
شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت بمناسبت شیمهٔ
وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس دوستان باید
گفت سفینهٔ جد المجد والاشان چه دستخط شده که بعد از انشاء بابی کیفیت ملاقات سعادت نشان میسر
نیرهایت ملک بنگاله ایران نوع مجاوره و مشاوره چون عنایت خالق انس و جان متعلقات خاطر
و الانظار بطریق احسن حصول نپذیرفته بود در باب دردن بعضی اسباب انگار نبود که خاطر متعلق
انتها باشد رقم اشرف باسم ذو الفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم داند بعمل آورد
انشاء الله تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون که بسبب تصرف بهکر راضی نشده در باب ابواب
رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سر انجام اسباب
سلطنت و نگاهداری سررشتهٔ رسوم وداد خدمت فلان بقا به که یکی از طرز دانان بزم
جاه و جلال است تعیین شده متعاقب او از این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع ضیاگستر
بتصویب قوم حوادث نگذاشته خوشوقت خواهند بود و آفتاب حصول آمال از افق اقبال معمول
انتقال طالع و لامع باد

جواب نامه خواندکار روم که بصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدستهٔ بهارستان یگانگی والتیام شمامهٔ حدائق
روح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعهٔ دوستی و لاثمره شجرهٔ همیشه بهار حدیقهٔ صدق
و صفا یعنی نامه مؤالفت عنوان دست خامهٔ اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت
خورشید طلعت مشتری رایت طراز و ساده سعادت جهانبانی زینت بخش اریکهٔ
والای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای غزوات نهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد
رنگ زدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت متین کبری همیشه بهار دین و دولت سهار عالم افروز
بوستان عدالت نیر روشن نگار رعایات شهامت و بسالت حارس گوهر مخزن
امر حضرت خالق حارث تخم مطالب اهل آفاق و خلایق سلطان البحرین خاقان البرین

ثانی سکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ بر و
امتنان لازال کاسمه محمدا در ساعتی بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی
مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی
اولیای دولت ابدقرین کشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات کوناکون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده دورگردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار
و باده کشان محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان موزون دم
و ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح
مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی اعتبار آگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزئین
گردانید و بگذارش کلمات محبت امیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید
صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روائح ازاهیر آن
گلستان خلت و منبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل آن صحیفه اعجاز
طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و دوری صعوبت آن فج عمیق مدتیست
که از خدمت والا و از حریم خورشید ضیای آسمان ساجد گشته و پسند خاطر دوستی
ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات با قرب ازمنه استخبار
کرده شود لهذا مقرب الحضرت بی همتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این
مطلب اهم تعیین یافت که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده بانحصر وجوه که شاغل و مانع
نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سررشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزد
دور در قبضهٔ اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در
اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اسعی
والی هندوستان از تنگنای پر شر و شور و اختلاف و دعاوی اولاد پادشاه مزبور
و شیوع فتور در ممالک بی کران هندوستان بسامع جاه و جلال رسید چون اخبار
در معرض صدق و کذب میباشد بقدر آنچه عیار آن محک وقوع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرمودیم و درین ایام که شاهد اخبار به پیرایهٔ صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام

بهم رسانیده عساکر نصرت توامان سپاهی و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان

و معتقدان دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه

امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر

اعانت شاهزاده مزبور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد متفرق

الحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت از تجلی آفتاب عنایت ملک

متعال مستضی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان

حدایق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای

و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتی که انواع

فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و آنهار حدایق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی

داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران

پناه خلد آرامگاه بزبان زود خامه مطلب نگار رفته بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدر شناس

گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات

و آحاد مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هر گاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این

امور مکروه نما در کارخانه همت بالغه مصلحت سنج عین فلاح و خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان

اکمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد دانه از اوج عزت بمسابقی خار تاکن در مغاک نرود شگوفه را

اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و آز آمد و رفت انفاس گرامی

پیداست که گرد وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی ثباتی و بی بقائی دوخته

شده متمزق میگردد و در چنین حال شیوه بیدار دلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع این قسم

امور منهل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندوز ننساخته

فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا

کشایند اشعاری که در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک مدد شده بود و بعون عنایت

الهی بنوعیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب بکسوت وقوع می پیوندد

قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و بنوای جماعت مرقوم نیز قریب بیست هزار نفر چون و چابک
در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند و در حین ورود والا رقیمه اعجاز لازم
الاعزاز مشار الیه و خوانین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده‌ایم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه
انصوب گردد حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خرسند
خواسته داشت که هیچ وجه من الوجوه تخلف و فتوری نخواهد شد و ایلچی باندافی نیز بجهت تقدیم
مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده‌ایم که علی اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از
چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل
و آورد بزم حضور سراسر سرور رفع خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل
حاسدان بتیره دستی اقبال بی زوال شکسته و باطل باد

مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته

سلاطین بلند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض مقدس ربع انسان ...
درخشان آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان از دوری بقاع مانع و عایق رسیدن شعاعات
دانستی بدون اقامت بینه و برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمایل ...
سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر
و استیلاف بوده و لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دوری ننموده همگی همت الاهت
خاطر خطیر آسمان رفعت باد معطوف که اشتغال گیتی ستانی و جهانبانی تخصیص ... سلطنت پناه
بنا بمیروثی عزت و مظاهرت و معاضدت قوت رقبه سرکشی از ربقه اطاعت ...
خدمتیت کشیده تفصیل تیغ زمرد فام جوهر خود را بر اوراق حلود ... ایام و شهور ... مرقوم
گردانیده مصروف و معطوف بانتظام امور سلطنت آن الانبار ... سر و نگونساری دشمنان بدکردار
غدار ... و خاطر حقیقت مناظر الطاف ... کثرت و عدت کمیات ملالت ...
ساخته در نیوقت که اورنگ سلطنت داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنا
ملک ... از انقطار امطار تعاقب حوادث گل ... است فرصت آنکه گوهر
گران بهای بابل ثانی آشفتن کمیاست مغتنم شمرده چنانچه ابای کرام ادام الله اقبالهم در ...

کام و جلیس عزیز شهرت نام با فرمانروایان دکن بنداد تا رسانیم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و شهباز
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و دثار ساخته دست و همت را از دین و جب الادای
تلافی و تدارک یکبار سازند چون درین وقت سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم
گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزئین
این بنای رشید با فرو اشیش نسبتی مجدد ورود آن حدود گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی
و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این سطور اظهار عنایات کرده گام
گردیده اند حلاوت اثمار دار می حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب روائی کشر
سلاطین از آن شیرین گردیده بر پیر و جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیروی عنایات
جاعل الصعین و سموات و بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار شیر از این جانب در اطفای شراره
دولت اشرار خاکسار کار آب در رار و سیلاب بهار خواهند نمود پیوسته ابواب اخبار عنایات
انفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقفان رموز رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات
ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را موقف ابلاغ و اعلام دارد تا مدرکه اتحاد کا
پایه سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجو
تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته
شد از بهار ازهار موافقت و مخالصت انوار غنچهای یگانگی و مرافقت اعنی نامه محبت نگار مودت
انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عروس داد و سابق و مشید
مبانی معاضدت و یکتا دلی لاحق است در حینیکه باده کامیابی و کامرانی نوخطت ساقی تمنا
بیمانی و در جام و نرمه رشاید مطلب روانی تمام بود نشر روایح مطالب مندرجه سلسله جنبان دوستی
قدیم و اشتراکش کلهای ضیابان سرا خاطر عنایت شمیم گردید چون از کلهای حمیم عن القوس گلستان
حقایق روایح استقامت مزاج مرج مشام شدن اشتمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والای
اسمان سا گشت از آنجا که زمان جمشید و دوستان محک عیار نقود دوستی می باشد معنا
این معنی چنان میشود که در اوقاتیکه اعادی باد پیمای تهیج غبار فتنه و فساد نموده تشر و ولحت دواز
رخسار یگانگان فعال زشت کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد و بنجبا

کدورت و بسپردن و وقایت و حمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوشش رخسار آن ناخوش منظر
کریه الهیئت گردند بلکه بمحض بستی نزاید بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس
و شرف ست انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده و بساط جسارت نوردیده
باری چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور ست بمظاهرت الطاف بیکران صاحب
نیرو و قوی بازو باشند و درین ایام که قوائم سریر سلطنت فرمان فرمائی هندوستان متزلزل
و لباس دارائی و الی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت
حمیت کیش است که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین
و خالق باطن اعجاز و الای عقده کشای حضرت سدره مرتبت ائمه معصومین زده به تیغ
دمار از روزگار آن گروه غدار که نعض شیعیان آل اطهار را الغضب الخ حظ طریده و ذخار
اندر اور ند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از غائله اینغی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی
از منتسبان دولت گردون از فیروزی شعار تدمیر و نگونساری اعادی خدیعت و نابه
آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان
خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم تمر بسیر
دارد آنکه درین وقت نامه همایون که چون آیت قضا واجب الامتثال است باسم و الی بیجاپور
صدور یافت که بآن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت مسلوک داشته
در رفع اعادی خدیعت نهاد و ترصیص مبانی ایتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوات قدم متحد
القول و موافق الفعل باشند که بمعاضدت این اتحاد روزنامچه تسلط اعادی ناتمام و دودلا فی
بانجام رسد انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید
خاطر بوده ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده
اساس آسمان کرایش دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی تجدید و تشیید و بساط گسترده
حظائر قدسی باسلوبی خاص ممهد شود لهذا افلان ارواح حضور سراسر سرور فرموده ایم که بر کیفیت سلا
مزاج و مناهج اطلاع یافته برسانیدن مژده و دوستکامی خاطر الاقربین مسرت گرداند چون طبع تمامی...
سرعت ورود مژده خوشوقتی آن عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرعی

مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته نشاء
نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند و در جواب

مکتوب سلطان مرادبخش نوشته شده

ثمر پیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت سعید چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش
گلهای نیشام آغاز و انجام اعنی نامه فلان که بمیانجی نبض شناس شخص نجابت و سفارت و ابلاغ
بیغش پیغام دوستی و صداقت شایسته سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعت
مسعود که بمساطکی الطاف حضرت ذو الجلال محلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر مهمت
کمال نموده ابواب بهشت بهشت مطلب واقی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر روی
ملازمان بساط سلطنت و الاشکوه کشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موالفت و یکجهتی
شیرین و بستانسرای یکتا دلی رنگین و بزم حضور منور و دامن گلچین گردانید از آن حدیقه
سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگارست بدست دریافت و الا گلچین ماحص مضامین
گردید از گلهای بیگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یکانگی شنید شرحیکه در باب دردستان
سیاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود و در صفحه باز ضمیر آسمان پیوند رخت
اقامت کشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سائر مفاوضات صداقت رسوم این
معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست
اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم
الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان
صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند
که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر سنگراه سرعت امتثال فرمان قضا اذعان نگردد
و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً از فحاوی نامه صداقت انتظام ادراک این مرام شد
بنابر فسحت و وسعت ممالک ایران که مبداء و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هند و
ولازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجدداً
ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر دریا و این بحر قیامت اثر فکر باحتیاج چهار ساله

عود کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند چنان نمایند که در حین جهاد حاصل در حدود کابل
حاضر باشند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و امتداد مدت اگر آذوقه مذخوره وفا
بعساکر بی منتها نماید از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود
دو اسبگی سبازران عرصه هیجا و شیران بیگانه وغا حیدری نژاد از هر سپه خانه زاد و تازی نژاد
و از ایلخیهای خاصه شریفه بمراتب و فراوه نسبت به دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این
راه دور و دراز و طی تلال و تپه و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض
شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باتمام مراکب موجب تاخیر و تراخی در تحصیل
مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپای بوس رخصت سرافراز گشته
نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل
با سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق
و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس
و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر
ممالک بیکران تیغ و سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن بانتظار
فلک چهارم بر کرسی حمل [illegible] برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهند بود
و فوجی از تفنگچیان آتش بار شکار انداز که مهره تفنگ شان در جهنم شیاطین اعادی خاصیت نجوم
بقدر بر یافتن ظروف بروج [illegible] افلاک [illegible] از راه بندر سورت روانه خدمت گردید
بعون عنایت الهی اقبال مصون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طرازنده تخت و نگین و منطوی
عنایت خالق آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول آن کار از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک
تاخیر در ورود سپاه [illegible] بر آن حدود واقع شود چنانچه پیرایه نگارش یافته از راه دوری [illegible]
زیاد تاکید و توثیق [illegible] غیر از این که تهیه اسباب سفر در خور مسافت ایام توقف کرده شود دیگر حقیقتی [illegible]
چون نیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از ارسال حکمت و افادت پناه [illegible]
وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع را در مقام ابلاغ و اعلام
در آورده مکشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک هندوستان

۱۲

بازوی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم بد فرجام انتقام

خواهد کشید آنچه رای جهان آرای همایون قرین صواب داند با سایر مرغوبات خاطر والا اعلی

الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بمین تائید برازنده مأمول شاهد مدعا پیرایه حصول پوشد کوکب

مرام از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخش کامرانی درخشان و ساطع باد ** نامه که

به پادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده جواهر زواهر

ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی ستایش لا تتناهی سپاس که کفه زبان سخنوران بیان از کشیدن

آن قاصر و بازوی توان از تحمل آن عاجز است نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقدس حرم کبریاء

از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن نسیم الفضائل قدرت و شان

دیده دقیقه شناس نور آفرینش و زینت صحرای بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان

دانشمندان جوهر عنایت در راه معرفتش نهاده و درگوان اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد

تا لیفی خلعتی است شایسته بر دوش و سبکساران میکده عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش باده ایست مدام

در جوش و زبان سخنبیان شکرستان نمکین طرازی از خوان نعم اش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه

سرمستان آگاهی باده لیست مدعا رسیده **نظم** ساخته از لطف بی خاکیان چار حد باغچه کن فکان

دیده ام این باغ پر از رنگ و بو * یک گل رعناست شب و روز او نقود درود نامعدود و صلات

صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی شر شجره گلشن ایجاد و نتیجه

صغرای کبرای مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقا چشمه سار لطف و عطا

محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین صبح خیر لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برتری

آسمان سبع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسرا پیشوای صفوف ارواح

ساجدان مسجد اقصی **نظم** مصطفی پادشاه هر دو سرا * آفتاب جهان عز و علا حکمت حق چه گنجینه نهان جهان

بود و اشیاء چه گنجینه ان * جمله هستی تن است او جان است * او ز عالم چه لعل از کان است وثنای

بی منتها بی انداز نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه فعلی مولاه در دفتر جلالش آیتی است و فرد دا

سنی از دو استان قصص رفعتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

یعسوب الدین اسدالله الغالب مظهر العجائب والغرائب مفرق الکتائب

علی آنکه یزدان حلیم ولیست + دو عالم و کف کریم ولیست صلوات الله وسلامه علیهما
والیهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط انبساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا
بر مرات ضمیر قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت
عطارد فطنت زینت بخش وسادهٔ جاه و جلال متکی ارائک فرخندگی و اقبال مصقل مرات مطالب
دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افگنی و
دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری چنیره سالکان صراط مستقیم وصول نظر
مقربان پیشگاه قبول فروز رین ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان جلیل
نشان جهانبانی سیراب منهل عذب امتنان الهی دقیقه شناس سر خفایای اسرار کماهی تهنیات
ناقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب انظار
السلطنة والصفقة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والرفعة والعزة والاقبال سلطان
اورنگ زیب منطبع سبگرداند که در بنوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خالق
الانس والجان جاعل مکین و مکان اسباب کامیابی و خورسندی من جمیع الوجوه آماده و ابواب
فیوضات از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است بسیا بخشی گنجوران صدق امین مژده جلب
آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت
بر سریر والای سلطنت موروثی گورگانی و وسادهٔ لازم السعادت و جهانبانی
که بفحوای صدق انتمای تُؤتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بمقتضای آیهٔ وافی الهدایه اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر به احسن وقوع
پیوسته سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سریر
دولت تمکن باشند از انجا که مبانی صداقت والتیام فیمابین برگزیدگان آئین و دو جمله
مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی قدم تقرب میبود که آن زیبندهٔ ارائک
و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد
اعلام دارند که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور کردند چون تدارک مافات بعنوان عنایت الهی

متعدد و مراعات شیوه دوستی پیوسته منظور است بار شعور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز
باشد زبان و خامه اظهار خواهند نمود و تعبیه عبد العزیز خان والی بلخ نوشته بنسیم گلشن خلت
و موافقت و شمیم بهارستان صداقت و مودت که لخلخه سای مشام اتحاد و یگانگی و گردون
بستانسرای منافرت و بیگانگیست اعنی بمکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان
بوساطت زبدة الاماثل و الاقران قولم حاجی در ساعتی باصناف سعادات مشحون و زمانی باقسام
برکات مقرون که ابواب آمد کار بر چهره بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام و نیل مرام آماده
بود و نشر روائح بهجت نموده باعث اهتزاز گلهای بستانسرای دل مخزون و خاطر همایون شد
و چون از ورود آن گلشن مینو نظام استشمام شمامه صحت ذات کامل الصفات نموده گلهای
رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر فردوس مظاهر شگفته و زبدة الاشباه مومی الیه احراز سعادت
مجالست مجلس اقدس کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان
پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال آن مرکز دائره جاه و جلال یکی از باریافتگان کریاس
آسمان اساس عنقریب بتعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد
گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج وهاج دوستان را دیگر باره مبتهج و مسرور گردانند
پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی را بمقام اعلام و اعلان درآورند که کار
گزاران دولت ابد مدت در ایام مدت بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر
کامرانی از باده الطاف الهی مالامال و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد در جواب
عبد العزیز خان نوشته نامه بهارستان صداقت و ولا و زلال چشمه سار بینش صدق و صفا
شیرازه قلوب قلم رشته شناسان مراتب اتحاد و عینک دوربین تماشاهدان یکتادلی و وداد اعنی نامه والا
معلی اخلاص اشتمال عبد العزیز خان که مصحوب زبدان کشور سعادت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بتشیید مبانی
دوستی ارسال نموده بود در ساعتی مسعود و زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بروی دل صداقت منزل گشاده
و بنابر نکهت انتشار روائح مودت عنبر آگین و مشک اندود گرداند و باین ابریق نخل خوش ثمر دوستی جاوید بار سرسبز و بار الفای
و ارسال تحف مشعر بر وصول کامل و وقوع موقعیکه عزیمت فتح العراق تسخیر آن قرار داده اند بود رقم زده خامه الفت گردید و حصول
مراتب اطلاع شد بیقین حاضر سلاطین نیشان که ببین تجربه و همگان رشک فرمای سحاب نیسان است عنوان آن

اشنای انجام داری · سلطنت پناه آشنای از دو · سلطنت پناه موصی بناه انشات · سوی دشمنی کرمانی نظیر عبد الغفار · منز محمد خان · میزبان بخصی · فرض عین · بادای عزیزم · فرض کفایه · بالکسر روا کردن حاجت · موصی الیه · سلطنت پناه موصی الیه

واصحاب گروه · سواران دیگر · الانحراف · بالکسر معنی ظاهر · عیان · مهربانی · ظرف بخیه

دریافته دقایق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن نهالی که از پیوند دوستی خیر و ثمر نام نیک
باشد بدل جهد نمایند و شاید اسمعی قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان بمشاعر و دین صحیح
البیان پیرایه عیان پوشیده بود و معاضدت یقین را به ثبت المعمور قلب محبت اساس مخیل گشته
و شبهها سد و گشته چون ظاهر است که نخل ثمر از اینکه سالی بر بندد بمقتضی خاصیت برومند نهم سید
انشاء الله تعالی بر وقت که این تخم محبت با بیاری سحاب لطف الهی بار آید حلاوت بخش ذائقه
صداقت خواهد بود انچه در باب آشنای با دشمنان که بیگانه رسم آشنائیت نگاشته صحیفه الهام
و اعلام شده بود بر آن ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه
موصی الیه وارد ممالک محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین
و عین فرض میباشد انچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری است به تقدیم رسید و با وجود آن
اراده هائیکه در خاطر داشتند بنا بر خاطر آن عالیجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان
عزیمت از آن وادی نموده سالک طریق مصاف آن نگردیدند بعد از آن که نوشته والا که از روی
خواهش تمام سلطنت پناه مزبور مشتمل بر توجه آن عالیجاه در سلک تحریر درآمده بود منظور نظر صداقت
اثر گشت بظاهر آن والاجاه موصی الیه را متمم مراتب دوستی انوالامکان شمرده روانه
صدود گردانید با آنکه خدام معلی مکان موصی علیه بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده مطالب
گردیدند بنا بر استشمام روایح عدم رضای آن والاجاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور
در عقده تراخی و تعویق ماند مرخص ساختن ایل و ایماقات که سامعه افروز شده انجهت وارد
بعد از ورود ایل و ایماقات و رسیدن اعیان و سرخیلان آن جماعت بتقبیل شده و الا نیاز
مراعات شیوه مهمان نوازی که سرشته طینت کیان منشأ است مقرر فرمودیم که هیچ فردی از
افراد متعرض حال جماعت مزبور که بمقتضای شیرگی بهر بو قلمونی ترک وطن مألوف خود نموده
اندیشه واگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن مستحکم نموده داشته
باشند بهر محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند و اگر جمعی از
روانه گردیده باشند خیر انچه پیرایه صدق گفتار پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم
کیش ایتلاف والتیام خیانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود تخصیص کفر و کفر مخصوص است پیوسته با

سرخیلان · اعیان · جماعت · معلی مکان · ایل و ایماقات · دراز کرده · دعیال

فاتح ابواب یکانکی که تا انقراض زمان بنیان مشید الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد
بود و باشد آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب عالم از افق حصول درخشان باد

صلحنامه که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن عمل نمایند

محمدت بیرون از قیاس مر لطیف القلوبی را سزاست که از التیام و
حرف کن یگانکان اضداد اربعه را باهم در مقام توافق داشته از خانه صنع لباس شناسائی و
و به تریاق اکبر صلح و صلاح امزجه این جمع دشمنان را که از زهر جانگزای وحشت مسموم
بودند باصلاح آورده در ارایشگی کشور شهود و جنود وجود باقصی الغایت کوشیده و درشته
متین شرع مبین علت غائی بر وجود انسان و حاصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید
الخافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشانی اعتقادات و آرای فرق مختلفه
انسانی را شیرازه اتحاد بست و به نیروی یکانکی و موافقت عزات مسلمین بنیان ثبات و قرار
مخالفان بی یقین و معاندان بی دین را درهم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین
ذی شان را که از اجزای رضاجوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جان دارو و مزاج
ایام گردانید و از این شهد روح افزا مذاق خوش لذت شناسان جهان را حلاوت
و استراحت رسانید

نظم

مر او را رسد سروری جهان ❊ که آراست از عدل باغ جهان
زهی عدل پرور حکیم علیم ❊ که روشن کند شمع گل از نسیم
ببین شاهد لاله را در چمن ❊ که از شعله دارو سپر پیرهن
ز عدلش چنان شد جهان بی خلل ❊ که آتش کند ابر در بغل

له الحمد والثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده ازمّة الاشیاء و الصلوة
و السلام علی محمد رسوله ما دامت الارض و السماء و علی آله
و اصحابه الذین هم شموس الضحی و بدور الدجی

و بعد بر ضمیر و قاد و خاطر نقاد عوالم امکان سواد خوانان نقوش سجیده اوراق خشخاش
مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس را کارکنان بنگاه امکان بر
پایه اتحاد نهاده اند و باین مفتاح الهی ابواب نجاح و فلاح بر روی آمال و آمال عالم و عالمیان
گشاده چنین هزار قافله از رهگذار نیک اختر گوناگون که هر ساله از راه دور عدم به بیابان

آمد و شد مینمایند و بار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان بگشایند از نتایج
حسن ایتلاف و التیام است که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جزو بی
شعور که در دیده بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند نتیج چندین آثار عظیمه و امور غریبه
دیگر و پیدا است که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان اقلیم
بلند اختری اند ثمره چه قسم آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اورنگ
پادشاهی ترکستان بوجود وافر الجود ما تفخر و مباهیست بمقتضای امور مزبور فحوای صدق انتمای
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بران میداریم که
مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده همواره با هم در مقام
استیناس باشند و چهره آسایش و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان
نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل و الاقران حسن قوش بیکی را که یکی از عظم زوانان سوز مصادقت و مصافات
است جهت تبیین این مرام و تشیید مبانی ایتلاف و التیام روانه بزم الاه محفل معلی اعلی
حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسر
مآرب بیگانه و آشناست گردانیده بودیم و آن سلطان الاشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا
بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول آمانی و آمال عموم خلایق
و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم ترشیز
را جهت ترصیص این بیت الامان جهانیان که بمعماری عدالت سلاطین نشان سر رفعت باوج
کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون
تواند بود و شاهزادگان اتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت
و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاهد این مدعا پیرایه حصول پوشید و این وثیقه انیقه
خاتمه وثوق و رسوخ گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران مستقر العلی سلاطین دولت
توران و ایران بوده باشد تا با هم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان ارکان
ایند دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار باد پیما با تشدد سعی و معاضدت
مظاهر یکدیگر کوشش نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو والا جاه مقدرت الی آخر الزمان

۱۸

این دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده هم عنانیها

هم نگروند و اگر یکی از طرفین با دشمنی رزم نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود را معاف ندارند

و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کسکه در نقض عهد

پیمان سعی نماید در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده و لعنت ابدی

باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخنده آثار این دو برگزیده حضرت بزرگ

غفار و کبار تا دوام اللیل و النهار واصل گردد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه

علی الذین یبدلونه و الصلوة و السلام علی محمد

ظاهراً و باطناً

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده است

دستکامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانه الطاف بی پایان الهی سرشار و

کام و کمیت وصول عیش مدام آب رفتار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی فسیح ارکان

دوستی و ولاکه ضمیر خورشید ضیا بی میانجی تحریر خامه و نقش پذیری نامه علم حضوری

دارد بر لوح ابلاغ می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که

علاقه یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف

و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات

نشاط و از زمان انبساط خاطر دوستی ز خاطر خواهان آن میباشند که از مستلذات

یاران متمتع اند دوستان گرامی نیز بهره حاصل آید و در حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده

دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت الصحبت شیرینکام و از کاس کامیابی

سیکر و ند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد

شایسته آئین اتحاد است که از کیفیت آن عشرت و چگونگی الصحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا

یترک کله یاد نمایند و دوستان را با خود شریک سازند لهذا در ینوقت که روضه مینو نشان

ماندان که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور ریاحین نمودار دامن گلچین بل عرصه خلد برین

بدیده نظارگیان مشکل پسند در می آید مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال

هر روز بسبب پیمانهای گران و زن و شکار تدرو و اصناف طیور و سباع و گوزن بلاحظه اشجار موزون

19

سر رود تاریخ و مطالعه بساتین سخونه باز اهیر و بیج تحصیل خوشدلی نمود تا بین جه اعها بی
خورشید ضیا شمع دماغ می افروزد مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی و چند و قم
باده شیرازی که بنگاه صید آهنگی پا از ان آیین بزم عیش خوشدلی را از یاقوت رنگین این
شیرین است در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدر نشین بزم دریافت تیز رو
پستی با این دوست یکانگی دوست بهم باشند و چون فرستادن باده تلخ بمیزه های
خوشگوار در ذایقه البته ناگوار و بمیزه می نمود از هر قسم مزه لازم بود البته چند و قمر
شد امید که پیوسته بنگاه آرای عیش و خوشدلی کامیاب و کامرانی باشند نامه که بوالی
ملک روس نوشته شد جوهر سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار
حساب و های تواند بود که آب روان حکم جاری ریاحین غرایب آیین اصناف انسان و
انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین علم صرف و نیستی بحت شگفانیده باغ وسیع
الفضای عرصه الاجاری امکان را رونق و بهار و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت با نجم
تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز وارایست بر لوح
هستی نقش نموده کوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت برآورده
چراغ راه سالکان طریق خدادانی گردانید و مذاق هریک از تشنه لبان سلسبیل عذب خشنا
را از چاشنی معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلوات بی منتها بر سید و سرور انبیا و
سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصره ایمان و چراغ
خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد است باد بعد
از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای
پادشاه والاجاه روشن ضمیر مشهود نماید که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب
ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت که آبا عن جد فیمابین سلاطین و پیشیان
برگزیدگان این دو دولت محکم بنا استحکام داشته ارسال نموده بودند در روشنی امر غروب
و زمانی سلطنت که خاطر دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق ممالک ملت و دین و دولت فراغت حاصل
و درهای حصول امانی و آمال بمفاتیح عنایات الهی روی برنگار کشوده و نشیمان بنزد رولا ... الهی

در دشت بی سرانجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات ظفر نشانات جلالت عنوان از بلده عشق
بصید و شکار اشتغال و بهشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی بر موالات جدید بود دلیل
ازدیاد و استحکام مبانی وداد دیرینه شد وانچه در باب ایلچیان کاردان بوطن سایر ارکان
دولت ابد مدت معروض داشتند بعز جواب و شرف حصول مقرون گردید و چون ایلچیان مزبور
مدتی بود که از خدمت موفور المسرت دور و از بزم حضور و محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام
چگونگی ذوات شریف خاندان قلق سلطان ابراهیم ایلچی گرجی وانه الصوب صواب فرمودیم
شایسته آیین یکجهتی آنکه باعلام چگونگی ذوات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر مود سرا
مبانی یکیاولی کرده آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد

نامه که بعبد العزیز خان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته شد

تا اهتمامی سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پاینده بر خلاف
انتظار موجب استبهار استجابت میباشد بنای سلسله چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود
سلطنت پناه عبد العزیز خان استوار و اساس این دولت والا بدعایم اقبال انحسر و الا ثار
پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب و سار را
عنوان بدان آراستگی میدارد بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از انجا که بنیان ابدان انسانرا
معمار وجود اساس بجان برآمده و ان عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش عنصر و طنابها
شریان و ستون استخوان برافراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در زلزال و این خیمه گردون
مماس از هبوب نسیم حوادث در اختلال میباشد اگر بنا افکندن لنگر اندیشه اطبای حاذق کشتی ثبات
حیات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفان انگیز فنا ایمن و قرین رستی شده متاع هستی انبیاء مرسلین و ائمه راشدین
و سلاطین با ضبط غرق بحر و خار هستی نمیگردید و فردی از افراد این کاس ناگوار را نمی کشید و چون
این منزل و لشکر جایی توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن قدر اند بود که از
ظرائف لطائف این کاس پر زیب و منزل دم فریب ال خود را که معین تحفه امتاع بی پایان و انزل جنت
است برداشته بقدر معین هستی که از رو بار احسان رزاق انس و جان تن آن لطف است قناعت نموده
و تلف شدن خوبی متلهف و متاسف نگردیده شربت مرارت موت و ... را چشیده و بساط هستی ... چیده و ...

بیت ز رشتهٔ نفس پاره پاره معلوم است ❊ که دل بهستی ناپایدار نتوان بست ❊ دیگر سبکه
معلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن
ضمیر افشانده اند از گران خرابی دائرهٔ دنیا بر دل بار مآثر سپهری آبای علوی بر خاطر غباری
ندارد یقین حاصلست که آن سرگروه ارباب دریافت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب الاداء حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام سپرده و خورشید فروغ
نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده اند آئینهٔ خاطر را غبار آلود و کلفت نخواهند گردانید و عمر
عزیز که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را بنحو پسندیده
و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون
در حینیکه آن سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور سفر می نمودند خواهش
آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل مدینهٔ منورهٔ مطهرهٔ مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود
و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیا و اوصیا می باشد
بر ذمت همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان
و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زیبندهٔ اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش
سیلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانهٔ خدمت
سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمایند که پیشکاران دولت والا بعمل
آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد ❊ نامه که در طلب قندهار
بپادشاه هندوستان نوشته ❊ تبارک الذی بیده الملک
وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن
عملا وهو العزیز الغفور ❊ جواهر زواهر نیایش برون از قیاس و لآلی متلالی محمدت
لاتتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب
و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دورگردان اضداد را از جامه خانهٔ تألیف و ترکیب
لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استار گردانید و اوراق پریشان
انسان را که صحائف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خدا شناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام شیرازه

شعار لشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکده امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بنتایج
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و بناخن تدبیر فرمان روایان
خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود و بعضی از سلاطین و بسیاری از سعادت داشتان را ان
الله یأمر بالعدل والاحسان تا دادن و مسرور و برخی را مضمون واذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت و عنایت دور گردانید
نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت
گلستان وجود جدا جدا انتشار داد و جنت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت
بالغه بفحوای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف پی
خاکیان ⁂ چار حد باغچه کن فکان ⁂ دیده ام این باغ پر از رنگ و بو ⁂ یک گل رعناست
شب و روز او ⁂ قدرتش آورده برون بی تعب ⁂ یوسف روز از چه تاریک شب ⁂ یک گل
خود روست ز باغش بهار ⁂ یک ورق از دفتر او روزگار ⁂ درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد
شمع شبستان مبدء و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمر دوحه
گلستان نبوت و یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ آیه کریمه اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم
اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد کاز ازل تا ابد هرچه هست
نام او نقش بست + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیالی والنهار و بعد بر مرآت خاطر الاذکیا
ضمیر مسلمی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکر جداست که بدان ادای آن از عهده
گذاری و سپاسداری آن احسان بحد امکان متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت ببذل انفاق
و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و ادای شکر برتر از قیاس سلطنت عظمی و دارای کبری مقصور بر آنست که با وجود
اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر دواعی ملکرانی ترویج احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین ممالک ابد پیوند
بمبانی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین انتباه و ترحم و خیرات اند
بتقدیم رسانید رقبه جهانبانی را از شغل فرمایین دین الهی سبکسار سازند از روز یکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط
در قبضه کفایت و درایت این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنا بر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بسایر اشغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود و درین ایام خجسته

اغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه و سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت امد که هم دیده شوق را کحل الجواهر خاک آن آستان عرش نشان
نور و ضیا بر افزاید و هم غنچه امال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشایش
بنابر قرب جوار و تاسیس مبانی ایتلاف و اتحاد ابا و اجداد عالی تبار و الا مقدار بر ذمت همت
حق شناس واجب و لازم بود که استعلام احوال آن شکی ارایک سلطنت عظمی جالس سریر دارا
کبری نموده در تحصین مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنا گردون اساس
کرده تحصیل اعتقاد و تاسی بسنت سنیه سلاطین سلف و روابط دوستی ابای خلف از مقتضیات همت بود
بنابر تجلی ذوات ستوده صفات آن پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز
خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات خجسته اطوار پسندیده آن مجمع مراسم صاحبقرانست که
محمود همگنان و محسود خاطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و مابین
محال ترکستانست که با آنکه آن ملک دلگشا با رکاب بخت موافقت در حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود
در آمده بنابر رعایت سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از سطلب عظمی به نیرو
همت والا بر خاسته آن ملک وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران اللائق الشاه
شاه قلی بیک ولد مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارتست روانه خدمت
والا محفل معلی فرمودیم که بندی از مراتب دوستی و یکتا دلی که پیش نهاد باطن صدق طینت
زبانی گذارش نموده و سلسله جنبان مراسلات و مصافات قدیم که از بدو طلوع ظهور این دو دولت عظمی
مانند خورشید و ماه جهان آرا به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها گشته اند گردد چون
مغایرت و شق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه منقطع گردید و بهمه جهت طریق مباینت
و بیگانگی مسدود است و در بین همیشه همت والا بر استیفای آنست که حضرت صاحبقرانی خلایق و
آن منضح است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات امرائیکه موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا
قطر خیریت اساس بوده مناسب چنان دیدند که شطری از مکنونات خاطر در معرض الهنا و اعلان
در آید بر خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیت واضح و لایح خواهد بود که همواره

عدالت آئین التعمیر بالمعمور دوستی و ولا مقصور میباشد و دیده دوربین همت بلند نهمت
ارجمند از امعان حسن نیات پوشیده در تاکید و تشیید این مبانی با بحث اتفاقی و ارجمل کوشش
مبذول میفرمودند اگر نظر بر روابط پدری و فرزندی نموده خرابه قندهار را باین فرزند صدق اکیش صدق
اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک شیخ الفضائی دستی جاوید که مرور دهور نقصان آن ایام از
تطرق خلل و نقصان مصون و مامون خواهد بود کوشیده چنان کنند که سماری را از زمین آن بر و
عدالت آئین این بنا رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین بسبب آن تا ابد الآباد علی
مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان و مورد دعا بر دوام آن اند بود نامه که بعد فتح قلعه

قندهار بپادشاه مزبور نوشته گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه از بور اکلیل بغال
واند و لعل ابدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان بنقد و ثنا بابش و آفرینش ستاند شایسته آن تاج اندیو
که کرسی بلند پایه سخن بدان حج ابهر و ابهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی خلافت ایران مسند و الا
نشانند و از هار بشگفته بهار یکتا دلی را بشبک اندود ساختن آن [illegible] گردون نظیر از نسیم نسیم اعلام
و اظهار اطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین و باغ بهجت تنا سان گلشن
دوام و تازه دهد و غنچه عندلیب اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد فقد الحمد و المنة که اگرچه بحسب ظاهر
فاقت بنت عدیم البدل مجالست و ادراک صحبت [illegible] اما پیوسته در عالم معنی ابواب این [illegible]
بر چهره قلوب دوستان گشاده و اسباب مکالمه غایبانه که بسفارت نامه و زبان و الی خامه
حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد بر دوست حصول [illegible]
بوستان هجران دراز باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراق
فیضی مستفیض و مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج بمعارج و الای ایران ارتقا
مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود
که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام
و تحیة روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این
سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود و درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی [illegible]
بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت و الانهمت را از ربقه [illegible] این

دین و احباب لاوالا آزاد ساخته با این تقریب پرورش احوال مالکان خراسان نیز که بسبب بُعد مسافت
از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار عنایات شامله چنانچه شاید بهره‌ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی
عدالت کامله باشد کرده شود و در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام آبای
آن والا اتبار لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک
سلسلهٔ ارتباط گردد چون سنین بسین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت
والفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بوده و بنوده ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث
است با هم مضائقه نخواهد بود در ان تذکره یکجهتی و یکتا دلی اشعار بنحو احسن قندهار ستده بود
مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مآل
بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه انحدود گردید
بعد از ورود والی ته دولت با این ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر سنت آبا و اتحاد این دو دولت
محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب طاعت نموده مقصور فاسد انکه
در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا اتبار است در حجب نافرمانی مختفی
گردیدند و معارضه با این دوست صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی انولاج عظیم
داشت بر ذمت همت فرض گردیده که سپاه نصرت توامان ابنا دیبان گروه خذلان مشتاق نامزد فرمایند
لهذا حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایرهٔ احاطه در آورده بمفاتیح جلادت
در کشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی
بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون توامان را از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار
بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب
بوده از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم یقین حاصل مرحبا واثق است که چون
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار ملالی بر مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد نشست و ولایات
مزبور و سایر محال ممالک محروسه متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون غرض از اندراج
ابواب گفتگوی حاسدان این التیام ائتلاف ابد توامان بود شاه وردی بیگ ارواینه خدمت والا

فرموديم كه حقيقت صدق انديشى و اخلاص كيشى اين مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نمايند خورشيد
سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد

در جواب نامه عبدالعزيزخان نوشته

مرآت بى غبار چهره حسن مصافات عينك در نماى بدلا قانا مكرر
دوستى و صداقت سحاب نيسان يكتا دلى و مودت اعنى نامه عنبرين شمامه سلطنت پناه عبدالعزيزخان
در وقتيكه دوشيزگان حصول آمال بآرايش هر صفت در حجال اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز
و مجلس طراز بودند فروغ ورود بخشيده و باغ يگانگى و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبر آگين گردانيد
شرحيكه درباب سلطنت پناه ابوالغازيخان والى اورگنج بيرايه اعلان اظهار پوشيده بود چون سر
سر صرصر نهيب هم موجب پژمردگى گلشن مواخات آن برگزيده قرون اوداد و برادر والا تبار
آن بلند قدر رفيع مقدار گرديده هم در تخريب بعضى از اقطاع و ارباع نهب و تضييع عقار
و ضياع سكان آنملك كوشيده جمعى از منتسبان و دودمان ولايت نشان بتاديب او مامور
گردند در نظر ايقان جلوه عيان نمود در آئينه ضمير منير كه از مصقل عنايات آلهى مصفا منطبع
خواهد بود كه سلطنت پناه مذكور مدتى در سلك ايته خواران اين دودمان ابد توامان انتظام داشت
و به نيروى استظهار ناظمان اين دولت دير بنياد به نيل حكومت موروثى آبا و اجداد
استسعاد يافته و از تاريخيكه ببرقات عنايات كاركنان اين دولت براوج حكومت از
ترقى نموده الى يومنا هذا در احكام سررشته نيكوخدمتى ساعى نبلوك طريق رضاجوئى امرا
و مراعيت دوركيش مروت آزار و اضرار شخصيكه همواره سر بر خط فرمان و چشم متيقظ بر پاسدارى عهود
و پيمان داشته بدون صدور جريمه محظور از قاعده مرحمت ذاتى و مروت جبلى دور است
ليكن بنا بر مراعات مبانى دوستى آن ناظم مناظم سلطنت و بانى مبانى صداقت كه بصحت پيوسته
كه بى موجبى مكرر او در صدد نهب و يغما و اضرار و جفاكارى ساكنين آن ديار درآمده يكى از بندگان درگاه
خلايق پناه را تعيين فرموديم كه سلطنت پناه مومى اليه را از ارتكاب اينقسم امور ممنوع و متقاعد
سازد و يقين حاصل است كه بعد از ورود منهى ديگر پا از دايره
خود رائى بيرون نگذاشته بمقتضاى امتثال فرمان
ضبط عنان كميت خاطر از ارادهاى چنان خواهد نمود احتياج بتعيين نوره ديار

گروه ترکمان نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک طغیان این امور مصفا
داشت که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل اینمدعا درباب
تجار آن ملک با این دیار فصیح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود بدیهیست که در صدد
نقصان و شتم جلب نفع اینگروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد شد مفتاح ابواب و زری ایشانست
در آمدن چندین سودی در دیده والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است
سود می دارد و آنچه در باب عدم تعین جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع
مواشی و مراعی و اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین
از ربقة الطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن قاعده وان امور سلطنت اراده ارتکاب این
امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نمایند بمدد ازدستی
عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنیاد در تقصیر آباد
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان شعاری بامدن
۲۸
فرستاده والی سندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده
و بنا بر پاسداری عهود دوستی و دوستان نیل مامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت
والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن شهره روزگار
با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار یعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار
که بعد از وقوع دوستی فیمابین خاقان عظیم الشان والا مکان و این بنا زمند درگاه بی نیاز که ریاض
دلگشائی ایران را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند خبر نقصان آن خاقان لا انتها
مینو مکان بر بن امر سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع آن ملک مشتری رتبه الاربع سررشته امید و
ورود خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایم است تا غایت کشید حالا که آن گمکرده
اندیشه را اشتباه و دست امید از چاره کار کوتاه دیده گرههای ناهنجار خود را نسبت بان دولت
تمار بر کنار گذاشته و آنچه در اوان سپاه مستی اقتدار تحریر کرده بود نسیا منسیا انگاشته
در گشایش باب گل بر آورده دوستی ادعائی مسکو شده فرو نهم افعال خود را که مانند
تار نمایان است به پرده تدبیر مستور شده در دیده خرده بین مریع و بعید مینماید که منهل دو

۲۹

با وجود شوریدگی حیات و تجربه صاف وطبع والای تجربه اند و بمحوای حدیث لا
یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریفته لاف و گزاف تواند شد
اموال مرحوم بندگی کوش بیگی توسن که زبان خامه باستخراج آن گویا شده بود مصوب مالی
ان نفر گزین ملک بقا من حیث لا یشذ منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون بیکی
از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران ایراث مواریث و لاد ایشان متعین گ
اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول
مرام خوش عنان و در مضمار بی انتهای عمر و دوام در جولان باد نامه که با بو الغازی
خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته کوکب مطالب آخر
مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد و بعد از تشیید مبانی اتحاد و
وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین
کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع وعلل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام
چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و
موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که از کیفیت احوال
و اوضاع سلطنت پناه اطلاع حاصل نشده بود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نسیم عنایات
حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کامجویی و کامیابی از نسیم الطاف
الهی متبسم است بجهت استعلام این امر و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت
و مصافات شد و چنانچه در کیش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر
معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آیینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع
جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله جنگیزخانی بکرات در صدد تعیب و یغمای سکان ولایات
ماوراءالنهر بی آنکه از سکان و والی و ارباب و اهالی آن ولایات امری که داعی برین حرکت
صادر شده باشد در آمده بدون صدور تقصیر احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی
رب غفور و بار خدا است و مواخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای ملیت حضرت رحمن
که مومن و مشترک در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسانند پناه حال افراد ناس

در نظر والای خداشناس رتبهٔ تساوی دارد و معهذا مد فی شد که والی والاقدر آن
ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم بود که به اظهار امری
که در حقیقت خیر نشانیدن آن عالی جاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانشین
در تحت آن مندمج است مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مستی پریشان احوال
بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل
است که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آنعالیجاه
مرضیة السجیات است مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیهٔ حال خلائق است خواهد
بود همواره سمند دولت در زیرزمین بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد جواب

نامه عبد العزیز خان نوشته شده

گلزار دوستی و موالات
و بوستان معاً الفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت
و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان بهای انجام
و هر هفت شاهد مطلب و ادای تمام بود و نکهت یکانکی و یکتادلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور
و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از ها مبتهج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر
وقت جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان انش و ضمیر فیان بینش بیابد
و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین انست که رعایت این امر ستوده نسبت
با صناف امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی رسید و سوسه سلسله
جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بوقف اطلاع
رسانند که کارکنان دولت ابدمدت دوران عدت بانجام آن مأمور گردند نامه که

بعبد العزیز خان نوشته شده

از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات
سفلی خوش نشینان موالید را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این
اتصال والتیام و اجتماع منتظم است ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت عدالت
وشوکت پناه شهامت و بسالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند جلالت و ابهت
جهانگیر خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از نسبت تفرق مصون کلهای

ف۸ مراعی یعنی رعایت کننده ۱۲
ف۹ ترفیه یعنی آرام دادن ۱۲
ف۱۰ صیرفیان جمع صیرفی
ف۱۱ تصرف کننده در کار ۱۲

کامجوئی آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلافات اضداد محروس و مامون باد بعد
از طی بساط اظهار یکتادلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز آفرینش و تماشائیان لوحهٔ دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی از این
معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس نهال یکانگی و الفت
آنست که کافهٔ جمهور و ساکنان ثغور و ران بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث
استظلال نموده از اثمار آن دوحهٔ اطمینان لذت یاب کام ستان باشند که وازان روز
بهار و پود سخنان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان جانبین نسیج مسالک مسالمت و مودت
و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان النواب الاشان
بلند مکان بعضی امور که منافی و مناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون ما
نظر بر رعایت این امر اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده
عساکر نصرت مآثر باوجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر
بلاد رخصت تلافی و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة
دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حد مراعات
دوستی بیرون نهاده اند چون بیقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع
و آگاهی آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم شد که حقیقت این امر بمنصهٔ
اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بی سیر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه
مومی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه درآمده من بعد
ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه نیابت
الالقاب از معنی مطلع بوده بفرمان آن گردون جناب مالک رقاب متقاعد نشود و یا متعقبین
نفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق و نزد
و راهزنی نخواهد بود مامور گردد و انوا الامکان جلیل الشان ام معنی را اسنادی دوستی
یکانگی ندانسته موکد مودت و مشید بنای استوار یکتادلی شناسند

٣١

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهد بود نامه که به عبید العزیز

خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ایتلاف و محبت طرازنگار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یکانگی مستقل زنگ زدای وحشت و بیگانگی اعنی نامهٔ مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبید العزیز خان که رشک افزای بدیعه بانی و ریاض خلوت دوستان را تا آیین بربنیاد است مصحوب عمدة الاماثل وزبدة الاشباه خاربین مضمار سخندانی که یار عرصهٔ دقیقه یابی و فصیح بیانی حسن تعهد حاجی میر آخور درحینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای عام بمیگساران لاله و گل داده و اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود چهره کشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشنودی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که براهنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده از ربقهٔ اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود اوزبکیه رقمزده قلم مودت اشتمال شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلای مدارج سلطنت آن ممتاز نشوده ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق ها ضیای صبح نخستین بر باد و بریک نفس نخواهد بود و چراغ اقبال ابدی و شمع سر انجام ارباب وفاق امداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل زبان زد خامهٔ صادق البیان شده بود تیقن تحقیق تصدیق آن دعا فست که تخم برومند سخن سلاطین که مسطر زسطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از ابیاری سحاب ایفای عهود سرسبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوهٔ اتحاد مناسب شیمهٔ وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای خلوت دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال بهار آرا و نهال حصول مقاصد بر شاخسار باد

نامه که با بو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامهٔ دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل فتح مبین و نگونساری کفرهٔ فجرهٔ قلماق بدین رقمزده خامهٔ موالات ختامه شده بود در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر ساغر کامکار

امال و راز بود مصحوب فلان فیض و رود از زاد آشته چون مبنی از خذلان اعدای این
دولت مرصوصة البنا و منبی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت فرجام
گردید بنا بر شیوه مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف اباء کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا نسبت
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بر آن مصروفست که انسلاک سلسلهٔ جهانگیر جانبین از
تسلط و فیروزی و قمع حاسدان این دولت والا از ذلت و تیره روزی نصیب باد و شایسته شیوه
اتحاد و ملایم شیمهٔ کریمهٔ وداد آنکه همواره با علام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا زال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که بقطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجرهٔ ریاض
الفت و وداد و ثمرهٔ فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد یعنی صحیفهٔ مودت طراز و معاوضهٔ صداقت انجام
مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه
عالیجاه نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار فرزین سر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله نظاما للسلطنة و الجلالة
و العدالة و شوکة و الابهة و النصفة و لعز و الامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد و قدیم
و مصداق اطوار عهد قدیم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کام مراد در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز
مدعا و شاهد کامیابی و مطلب در والی درخور شایان بزم دولت روز افزون الکس مستحسن صورت جلوه
نما بود نشر نسیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع مهر قرین گردید و از
شهد ثمرات عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود و روابط و التیام گردانید آنچه از عباد
احوال فرخنده مآل بد عهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع و رذیلة الاوضاع
او بپیرایهٔ ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکدهٔ ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب آمده جلوه
ظهور نمود مقتضی اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در
هنگامیکه آنگروه بد عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان آمده بدست
پردهٔ از خسار قول و قرار سیاه رخود بر می داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام ضمیمهٔ
مراتب دولتخواهی و محرک سواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی اتحاد و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت نوایر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبه را که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیده تا اثر معاندت
و موالفت منسوبان دودمان مع الابرار عالمیان ظهور یافته دست جرات و پای جسارت معاندان کشیده
و بریده میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بیامن
الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و دوقیت باید و بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره
مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی و مطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت و
فیروزی قرین و باشاهد کامیابی و مطلب واقعی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سیلاب حوادث
در انقلاب و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان
مینماید که با صدرنشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن
ممهد قواعد آداب انی نگارش یافته برسم و آئینیکه آبای عظام و الا مقام عمل مینموده اند شیوه در خفیه و فاق
و حسن یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان از کمال رعب و هراس
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل
نام و ننگ میراعادی بدفرجام کوشیده بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت
اقبال را ضیا و صفا بخشند و از انجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود
بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را با انتظام اسباب
کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته
اعلام دانند بر صراحة اظهار در آورند که در هر باب شرایط معاونت بمنصه ظهور رسد و بتوفیق الله بجهت
تشئید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام
فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلزار محبت و وداد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات و مکنونات
خاطر که حواله باعتماد و درایت کفایت اوست مراجعت نموده ثمره دوستکامی آن عالیمنزلت خاطر مهر آگین اشرف را
قرین انبساط گرداند مشارالیه انبا بر توجه ضمیر انور بدریافت استفسار احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده
مرغوبات و مخزونات خاطر شریف را بالباس شایسته انها و اعلام نمایند بوشید که بعون عنایات الهی کارگزاران دولت

دولت ابد مقرون تشرف حصول بخشند کلهای آمال از نسیم تائیدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی همیشه

سرسبز و ریان باد

نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته

تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین
مودت از نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رایحه بخش مشام دوستان نسبت است
بخت بلند و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و عظمت دستگاه مهابت
و بسالت انتما عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله ادام الله اقباله و بنا اله ما بتمناه
در گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال
تائیدات عنایات آلهی طراوت پذیر باد و بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه نگار
میسازد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالیمقام این دودمان
عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن عقیدت و
اخلاصمندی بشرف ولای عقده کشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام
باذیال فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت منسوب
برتری و علوشان و ملجأ امیدگاه اعاظم سلاطین والا مکانست استوار ساخته بزلال حسن
رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد بمساعدت همت عالی نهمت منسوبان
این آستان خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از آن
مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم و بنیان مودت نشان بانتظام
اسباب آمیزش و التیام دائمی مشید و محکم میبود و همچنین فیمابین آن دو سلسله رفیعه شیوه شایسته
وفاق و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه ممالکت
از ایشان خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
بحاصل چون نقش بر آب میبود با وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون بعضی از کجاندیشان
عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده مسالک بیگانگی و تارک مرام
اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود و گشته مرایای
عقیدت و یکتادلی قدیم غبار آلود مغایرت و بیگانه نفسی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت

اکر مدتهای مدید بدبیروی موافقت و معاضدت این دودمان عالی دست جرات از دامان اجرا
خیر مال ایشان کشیده پای جسارت از ساحت این مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا اتفاق
افتاده به نهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بدعهدی و دلیری می ساخت اکنون
که فرمانفرمای ممالک کن پرده کشای سوانح این جد و دشمن بنیه سایل سایل مرغوب به مجدد و سهار
روابط قدیم گردیده اند از انجا که خاطر مهر آیین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیر مال و فراهم آمدن اسباب
کامرانی و کامروائی اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت
محمود ان زبده خلاص کیشان نتیجه زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه نصوب
صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور اشتگفتگی لبهای زر رسانیدن نقد جهات
باطن فیاض پیرایه بخشش بهجتی داده گشته بعد از ادراک مطالب مکنونات ضمایر علی الرسم
الحال مراجعت نموده بشرده رسانی ستقامت احوال فرخنده مآل آن عالیجاه خاطر مهر
فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون قضیه ناگزیر سلطان سپهر و رمغفور لبیم
همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم و لهذا امتثال
را بدین امر لازم الاداء مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرات ضمیر اقدس آنکه از وقوع این قضیه بلا
اثیر روداده بصیقل ادای تهنیت مسند آرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا ساز
از انجا که جنس عزیز گران بهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذشتنی و شربت مرار
اموز زوال و فنا چشیدنی ست پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از
افراد از آن گریز نیست خود را الیم و اندوه آشنا ساخته طریق رضا و تسلیم سلوک و منهج قبت
که بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قواعد سر رجهانداری و ابد تحم
مدعهد سست بنیاد و همنشین بی ثبات و زوال است مقتضی ناموس سلطنت و دینداری مقتضای جمعیت
شعاری خیال نماید که بر همه این آبا عظام با سلطنت پناه مشار الیه تسبق حکم بار زده کامنوا
موافقت و یکجهتی صاحب نیز بوده چون ایام ملاقات مقام باقی سباب مظاهرت این دودمان والا انبساط
حسب المرام آماده و مهیاست از عنایت سبحانی مطمئن خاطر باشند و در تحصیل تمام و تدبیر و تکمیل نساری
زنگ کدورت از آینه اقبال زدوده نوعی نمایند که هنگام فوت فرصت هر دو نیندارسا

گشته بیاس حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را بکمال رعب و هراس حاصل و راه خیال تسلط و خیال چون ابواب اقتدار مسدود و پایمال گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه سواد محبت و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی مطلب از سلطان لایزال لیل و نهار را بامر غوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه نها و اعلام نوشتند که کارکنان درگاه سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند در این ولا اجابه مشار الیه مقارن شتابت شفقت رقم بدیع نامه التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت این را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

تماشائیان بستان سرای ابهار و نهار و سالکان خیابان حدایق پر نور رموز جهان که باده کشان میکده از دولت شناسان رسا حقیقت و مجاز اند در گلشن تماشای عنصری و بوستان عالم سوای گلبانگ ثبات و بود دوام داشته باشند بعد از موالفت و مصادقت نشان داده اند و کروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدر رسانیده اند همواره ازین باده سرشار و بانهایت مستی مانند عندلیب از دقایق شرح محبت خبردار میباشند بنابراین همگی خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مآثر مصروف پایداری این امر و الا و گنجوری این گوهر گران بها و تقریبات حسنه و وسایل مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد و درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که به نیروی عنایات بیغایات مبدع انفس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از شاهراه آئین احتیاط روانه بزم قدسی بساط

همواره شاهد مطالب و امانی بکام و باده آرزو بمذاق طالب در جام باد

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

بر افرازندگان رایت سلطنت و اقبال و پیرایه دهندگان چهره جاه و جلال از باده روائی آمال بعروه نشایابی کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر بهجت تخمیر باحراز ملاقات ارجمند بموجب ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون استفسار حقایق حال سعادت اشتمال دوستان ذمت همت شایان نظری فرض و ادای آن لابدی و از نصایح خدا درین وقت که فلان آمده بود بتحفه که در نظر همت و الا در حضرت ابهال خود شوقی اولا

بهار ربیع المقدار نیست لازم دانست که بار سال این تذکره دوستی محرک سلسله یکجهتی گردیده استعلام ذات مرضیه الصفات نماید و قدری از شراب لعلی که قفل دلها را کلید یاقوت در روح را اکسیر جان افزا قوت است چراغ راه یگانگی نموده بعد از ترد ماغی ازین صاف میکده یگانگی باظهار نشاط کامی مزاج تا که باده بی خمار مخموران محفل دوربست دماغ آشنائی را نشاط بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت

نامه که بسلطان مراد بخش نوشته

تازه گلبرگ بهارستان دوستی مواخات نسیم بوستان حسن ملاقات بلبل بستان طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفای محبت و صدق یکتائی والا نامه معلی ورود فیضیکه شواهد مرام عرائس کام در خلوتسرای حصول تحجال قرب وصل از مرحمت نامه آراسته پیرایه بجز مژده ذات در کار ندانسته اند مانند بهار چمن شمع انجمن فیض ورود ارزانی داشته روایح خلت و چاشنی حلاوت و ربط اخوت یکتا دلی و محبت و ادای سخنان لاوبر صداقت مشام دوستی و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش آوازهٔ عنبر آمود شکرانه و و مجمع سرور گردانید انوار نشاط که غنچه اثمار آبدار مطالبت در اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آتش نقش بهار یکتائی است شکفتن آغاز نهاد و حال صحیفه وداد و رقیمه اتحاد تا اینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت وجود اغیار معرا و از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بود و ودایع رموز یکشنبه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت دارج جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف عرض رسانید و بدل حال سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهد

نامه که بابو الغازیخان نوشته

روایح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص یعنی نامهٔ مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازی خان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره آمانی و آمال گشوده و شاهد مطالب با آرب در مرات حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدسی اقتباس گردید تشوقیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه مشروحاً باداى آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب توجه مقرون بصلاح دولت روزافزون سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت بنا و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید گزارش

بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعده تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه از سلطنت
شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخائر رسد بنویسند یا بابو بگویند تا بمسامع
مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر مهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال
دانسته مطالبی و مآربیکه داشته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول یابد بعنایت
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد

فتحنامهٔ قلعهٔ قندهار

چون سلطان [illegible]
ایجاد و تکوین شهریار عرصه فسیح الفضای شهود و شین پیوسته نواب همایون ما را ابا عن جد
و مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این دو
ضیا و معدن این گوهر عالم آرا است بمقتضای آیه کریمه و ایدهم بجنود لم تروها بسپاه آسمانی
مسعود و نهانی مظاهرت و معاضدت می فرمایند لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت
و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار ایران را آب تیغ درخشان ما طراوت وار و اکثر ازدحات
فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام ما بر آمده و رؤس اعادی چون میوه
های رسیده پیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان اراده
[illegible] برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته و نهال زندگی
[illegible] شعار مانند خیار از شرر مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال
[illegible]رین اوان از مکمن خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردید و آنست که
[illegible]زلان توانان هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب مغلقه قلعه قندهار را بمفاتیح
[illegible]ن کشا باز نمودند مضطرب وار در فکر تلافی و اندیشه تدارک میبود و قبل ازین نیز اورنگ
[illegible]ب ولد رشید و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه پیکر
[illegible]بداسترداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود در کمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده
[illegible] در این باره به نیل این خیال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه
[illegible]ر خروش و مبارزان آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سایر اولاد خود
[illegible]ه بجانب [illegible] در سگالش این امر ساعی میبود و چون بعد از رفتن چنانکه رسوائی جهانیان
انگشت نمای پیر و جوان شده بودند مجدداً انگیختن نائره این آرزو با آتش [illegible]

۳۹

اتمام دشوار و ناتمام میبود بمحض خبر آمدن ایشان بنا بر آنکه بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار
باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بمصداق حکم نافذ این بحر بیکران جوش و
این دریای بیپایان خروش نیامده بود و بعد از آنکه متیقن گردید که شکفته و باغی سوی تدبیر مهم
که لشکر بوتیای سوی هندوستان لامحاله باقتضای جهل مرکب ذاتی بجالت ... و مبتلا علاج پذیر
خواهد بود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی منتخب از سپه سالار ... گردیکی ...
باستماع عنایات الهی بیشتر اقبال بی زوال شاهنشاهی جناح استعجال بحرکت آمده ... محمد خان و
سپه سالار مشار الیه با امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و ... الکه و ...
گیلویه و کرمان و سایر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال ...
و مستقر خلافت در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه ... عساکر
در قطری از اقطار آن میباشد جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هرچند و آن باب ...
شود و ... بقدری که عساکر جمع نماید حسب المقدور در بردن شهر و جبر و ...
زبان شرعی نموده او و تارخان و سایر مستحفظان جانب قندهار ... جلادت مرد آزاده بسیاری از القوم
گمنام را آواره ظلمت آباد عدم گردانیده و بعد از آن صفا توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از
صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشند بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال
بمضمون حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت بال و کلال گشته ...
پریشانی و کمال بی سامانی سالک طریق فرار گردیدند بیاید که چون مضمون ...
بشکرانه این فتح مبین تحفات شکر تقدیم رسانند

نامه فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته شده

آنکه سلطنت ... و ... آرایشات خسروانه ...
یافته بود بدستور که سواد خوانان سواد صحیفه امکان تماشاییان عالم این ... کرده ...
چراغ که دست حضرت عزت جل شانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه ستمکاران ...
فروغ این چراغ ... نشنند و از گداختن سیه دیده درون ... حاسدان ...
و با عزالت صاف دولتی که متصل حکمت بالغه جناب کبریا ... نموده باشند ...
آمده از ... خویشتن ... بر خاطر ... در آمده باشد ... انتقال آنکه

بعد از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود رقم بد نامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود بر گردیده بود بتکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در وی بیست بیدا دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از سائر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز داشت و باکثرتی تمام و عدتی مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده خائب و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت خجالتی چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید نمود که بفحوای مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ از کار خود متنبه نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود این معنی را فوز عظیم شمرده در بردن نقب و جر و سیبه و سائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فروگذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین بلکه عین فرض بود و فتان بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم منقلای بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن محاذیل را بدائره احاطه در آورده و سدّ طرق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپه سالار نیز با سائر عساکر که بحر پرجوش روانه شده اگرچه محض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار نموده باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گردند و رایات نصرت انتظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند ذو الفقار خان بیگلربیگی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر جمی غفیر از آن بی عاقبتان را آواره دیار عدم ساختند و تا مدت شش ماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بجز دریا مثلیت احاد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بیکار بودند بعد از اصفهانی نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان

شمع بزم فلک چهارم برافگنْد وسط السماء نایرهٔ جدال و قتال اشتعال پذیرفت تا آنکه قریب بیست هزار
نفر از آن مدبران طعمهٔ ثعابین تعب افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار سحر کردار گردیدند و باقی
و خجلت بیزار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوهٔ نخست و رسم سابق آوارهٔ
دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول
نموده جمعی کثیر از آن بعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار دستان اثر دستگیر نموده ودیگر فیلان
آورده آن قوم ثعالب شعار خدیعت آوارهٔ صحاری فرار وادبار نمودند لله الحمد والمنة که مجدداً فتحی
چنین مبین قرین حال اولیای دولت ودین گردید نوای کوس بلندی قدر والا مسامع کنارسان
صوامع گردون رسید چون بر مضمون قسم اشرف مطلع گردد بمژدهٔ این فتح مبین سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید فتحنامهٔ
استیصال چغتای سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت خسروانه
مستوثق وامیدوار ومستظهر و مستمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را
رام نوبت همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما کشوده و پیوسته
شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد ترمیس حدیقهٔ مامولست از آغاز ابتسام
صبح دولت اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین
و دماغ جهانی از شمایم آن مشکین ست همواره گلستان همیشه بهار نصرت از نفحات غنایم فیوضات
الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون و ما
النصر الا من عند الله بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان
مرآت صافی بشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکاید خود در آزار اند در ینوقت که مقالید
سیوف درخشان ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
از گشایش ابواب مغلقهٔ قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع
اتخذ و که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد و لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنهٔ هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و والی هندوستان که با تیرهٔ بختی
و سیاه روزی توام زاد از صفای انجم و فلک بلند اندیشهٔ ما که متوجه گشته بخیال محال و تصور فاسد که

لازم شناخته فان بمیر علیا ست اورنگ زیب الدر شید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان
دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد استرداد
دار القرار مزبور روانه گردانید و چون در حین ورود الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه
مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر فرموده بودیم که بیکی
از ییلاقات که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته به نشیمن و آب دار آراستگی اسباب خود
اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد
هجوم آرند احاطهٔ قلعهٔ دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار
نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره
چهار ماه امتداد داشت در بیرون حجر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه
گیری قیام نموده بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار
قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران
پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را با آتش تیغ درخشان بباد فنا میداد
و بضرب توپهای صاعقه بار و زخم شرار نقبان آتشبار که زمین از خروش ایشان متزلزل
و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ در منازل و مضاجع كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی
باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کرهٔ زمین
نمیگذارد دیدهٔ خرد خیره بین از ملاحظهٔ آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود مثنوی
گرفته باقبال صاحبقران ** زمین را سپاه آسمان آستان ** نه آن لشکر و نیزه و تیر بود **
جهان نیستانی پر از شیر بود ** بدفع و رفع آن جماعت بیعاقبت در حرکت آمده مقرر فرموده بودیم که
میرآخور باشی و نظر علیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
منصوره جمعی از سیه مستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال آن
رعایا دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر نمایند و مقرر

آنجا قاآن مشار الیه و نظر علیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان تنفر نموده عمل نموده
ایلغار روانه شده در حوالی کرشک با سنجر خان و الله قلیخان و قباد خان که با موازی سه هزار
بتاخت زمین داور رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات
ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف
ندیده سالک طریق هزیمت گردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان با تند شعله که پیوسته
خوشعنان از دنبال خان با جولان بسیار و قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر او رنگ زیب
و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با اردو دخان
جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیده و بعد از ورود امرای
عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبران نقصان تواند نمود رستم خان
و قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال
مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف
بهادران صف شکن و دلیران مرد افگن که روز هیجا را بر وصل شاهدان عنا ترجیح میدادند
از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم بی وجود حمله آور گردیدند و بمضمون صدق انتمای
عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان و قلیچ خان سایر خوانین
کبک آسا از صدمه شاهین تیز چنگال نیاورد و ببال عجز و اضطرار در پرواز آید
داخل اردوی اورنگ زیب شدند اورنگ زیب از ملاحظه آن حال در غرقاب اندیشه شامت
و سوء مآل افتاده مجلسی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمضمون جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون
مضمون رقم اشرف مطلع گردد و سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانند

رقمیکه بدولت خان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه فرات

بروج چرخ اخضر را رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار ورد و لخت برین حصار استوار او بخته
مفتاح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسحت
الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش
دریچه ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بصدق انشق شاهد نیست روشن
و بر تافتن قفل آفتاب از باب و نبع تقریر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین عادت
لله الحمد و المنه که این مفتاح جهانگشای از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست
کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال ما بیاری سحاب لطف ایزدی
از آغاز طلوع نیر اقبال تا نسیم سپاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما
گیری و جهان ستانی ما بعالم در آمده است و با وجود نیروی سرپنجه جهانگشائی و قوت بازوی
سلیمانی بسته همت والا و نیت معلای ما باقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مستمر
که مور ضعیفی بلغزشت بی سپر مراکب مواکب سعود و جنود نامحدود و نشانه تخت
و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام
امان بروی اشنا و بیگانه گشائیم که هر کسیکه براه ما دیده جدار خود را باین باب جهانیان رساند
از تصادم خلل و تعرض خواری و زلل مصون و محروس مانند و اگر باغوای تیره بختی
ازین سعادت محروم مانند اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردند
پیکان را زبان عیش او سرو ظلم اندوزان ظلمت شب دیجور امان اعمال
و نکال نباشد لهذا در حینیکه ابواب دولت اعلام فتح و نصرت بدعوت حرکت
بست آنکه کواکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بعض رضا جوئی
حال خلایق از روز بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه
بزوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل زبان عجز اندود
خود ساخته فرمان اجلال الاذعان تلقی بقبول نمودند تا آنکه بمقتضای
و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افناء و اعدام آن
غوایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلی

است مشروحاً تقریر مینماید ابواب انحصار تو بر تو بتائید سیوف درخشان سپاه چنانچه باز و دست تسلط
لشکر قیامت اثر برآن قوم بسیر و پا در از گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر حصار آن پیرا این سیل بنیان
ویران و کاخ جرات و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و انداز شیوه
این دودمان والا و سلسله معلی است اقتفا به آثار اسلاف ابا الکرام بر ذمه همت فرض و فرض
عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال ابد
آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش با صغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار بمورش منجر
گشته عساکر منصور بفحوای اِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبون تصرف در برج و باره قلعه حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد درآید باز از اطاعت پیشگی و خدمت‌گذاری آن ایالت پناه را با فسر انجاح
مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان
در سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند تفویض حکومت محلی از محال الکه
محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران ایالت‌های ایران و هندوستان تواند بود
ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تحفه و
مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان دانش و
درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که تو لباس ظفر تلاش از گشته شدن محابا و
پروائی نیست و پرچم اعلام را بر طره مقبول نماید این چین تا روز رانچه دماء دشمن را بر نکهت نسیم
بهار ترجیح میدهند و معهذا فوج جیوش قاهره و کثرت جنود با هر ورد ببه ایست که حصر آن خیال
اندیشان معتبر و احاطه تعداد آن بدستیاری اعداد الا تنهای متعذر است و عدد و دهی چند که تعداد
ایشان در دامن این حصار و دیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران نسبت قطره بدریا و ذره
بخورشید جهان آرا است و شرح فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان
و استخلاص آن ملک دلپذیر از اولیای تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان
اند بسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود پیداست که این تیره خاک را که سیاهی آن چند روزی
پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بکار
شورش سیلاب جبار و در مساحت والا مساوات نمیزند با پای ثبات و یارای قرار نیست

۴۶

زعفریب بعون عنایت الهی این منت گل به نیروی انتسار دستی و خانه براندازی جرأت
سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان برکف منتر صد فرمان اند و صدمات
توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان
و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده آفتاب
آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید بقیه که طرفین اطاعت و عصیان
و وقوع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را به مامن عافیت
خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود و اسمی

نقل سلطان از حکام روم نوشته شده انکه چون بفحوای
صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت پادشاهان والاشان و سلاطین
عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان
و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان
رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر سترده و
سالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سرانجام اسباب انتعاش قیام
نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت
و مردمی باهال شیفته گردی قیام مینمایند و اندوخته سفاهت را با نقد حیات از تجار جدا
که سررشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین فرمانروای
جانبین که حدیقه پیرایان آمال خلایق و چمن آرایان صفای خلق و خالق اند واجب و لازم است
که اگر باب خود رائی و خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا
کشد باره آمد و شد خیراندیشان آن خاربن افگنده و آن نخل جفا از ریشه بر کنده گردد
مبین این مدعا و ماحصل این مبتغی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام
متصله بولایات ممالک محروسه ما پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا
و متردوین و منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن حاجی صفر

که در همه سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی مینمایند خلاف است که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشان را عرضه یغما و دماء ایشان را هباءً منثوراً نموده و بدین شیوه ناپسندیده اکتفا نموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عداوت و منسوبان این دو دولت بنا بر رعایت مراتب صداقت و محبت غفلت در صدد تلافی و تدارک برنیامد متعرض احوال ایشان نگردند و اگر جناب ان مفسدان بدتر از سبعیه نیافته تکرار ارتکاب این مراتب ملحوظ است که موادی باعث غلط گردیده و رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمت افتد و بعد از ان تدارک دشوار خواهد بود و متانت نیز اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه اکثر متخذل انتقام عطیه و تهدید اهلیه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رکند بعد مدا اتخاذ دیل انتقام سلطنت و تعیین تشخیص بجهت تنبیه ان ابلیس سیرتان بنمایند تبعیت انجام این امر در مدت تنها میسر تواند شد بنا بر اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت لاانطالیه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده از روز

دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سلسله آرای هستی وجود بجا یگدستی صنع ازل لشکر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایات فروغ آیت خورشید و ماه را الفربان نافذکن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار را بهم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای حاکی روز اطلس محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سیاه شب کحلی را بکلهای کواکب ثابت و سیار مزین ساخت طراز لاله و گل که پیادگان سبز جلو بهار اند فوج فوج را لباسی جداگانه و زیور و پیرایه خاص و رونق افزای حسن منظر ساخت چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مقتضیات میباشد لهذا بفحوای طلیعت حضرت رحمان که غنچه طرف جهانبانان یک گل ازان باغ جنت نشان است مقرر فرمودیم که هر یک از سلک تابینان امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که در ان هنگامه هیجا در زمان مقابله اعدا که مردان را فصل شکفتن گلهای مطالب هنگام رسیدن اثمار مارب است از هم ممتاز باشد بنا بر ان سنتشت تا انتهای احوال فلان فرموده علمیکه مطرز بایات مبینا

فتح و نصرت بهت بان ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ایسال ام مودیم رقمی

که بمرزا مقیم کتابدار دیوان کتابخانه جهانگیری هند نوشته مرزا مقیم

کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه و الوف نوازشات بادشاهانه عز افتخار و شرف

امتیاز یافته بداند که از انجا که آثار عنایات ازلی و سواطع اشراقات قلم یزلی از بدو طلوع نیر

جهانبانی و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ امید فروغ امید دولت والا را از نور انوار

کشکوة فیها مصباح بر افروخته و قلوب عادی خفاش طبیعت را پروانه وار بآتش بی

امان اشتعال فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به مبارکی هایی بر

روی منتسبان این دولت والا باز و همت قدر اولیای دولت مصون الحرم کدورت

حدایق بطالت از زیبا باشد و درین ایام سعادت افا فرخنده فرجام هوای سکار رحل خلد

عنوان مازندران بهشت نشان که از ساحت شکارگاه ملک فسیح الفضای ایران و گلشن

باامتیاز انهار و الوان ریاحین از ازهار و اصناف صید شکار و آهو دندان تاغ میت و الاکثر فضای

این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار

گردیده چون از زمانیکه از واقف مراسم بندگی از خدمت والا درگاه معلی جدا گشته

عریضه مشتمل کیفیت سوانح و وقایع انحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه

فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بیضا نظر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر

متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه باشد اکران مقرب الحضرت به

رخصت انصراف حاصل نموده روانه می شده باشد فیها و الا اخبار صحت مزاج و حقایق

سامی و رود کامی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه

پایه سریر خلافت مصیر نماید و درحین رخصت شدن بادشاه والاجاه مومی الیه انهار نماید

که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر فیلبانان اجبر سر الطلب شده

و بعد از انکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه بیاورد و مطلبی که داشته باشد عرض نموده

بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد رقم شد عالیجاه محمد بیک اعتماد

الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد او جلب آثار الطاف و تربیت و خدمت

عنایت خاصیتی است که پرتو مهر منیر مقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و فوق یاقوت
را در صلب کان سنگین مینماید و همین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج
امتیاز بر سر میگذارد و مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ درایتش میسازد و نقد طینت
گوهر شدنیست که در گره قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین شهباست
که طرازندهٔ پیرایهٔ وجود در انتظارش نشسته در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی ساختگی مادهٔ قابل
تا رشتهٔ بی تو و خیال ایوان فیح الارکان بهر رنگ وان و اهلیت جیبود اگر آئینه قابلیت نباشد
صورتی مقبول طبع جلوه ظهور نمینماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب
حجاب از چهرهٔ ظهور نمیگشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر
عینک را زمین صفای طینت رتبهٔ تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت
همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام اثرش تمام است بمقتضای اَلنَّاسُ
مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ بعضی از بندگان را بعلت
قابلیت مواد و حصول استعداد برتبهٔ والای قرب نفیر از میسازد و پایهٔ قدرش را از الطاف
می افرازد و مصداق این کلام و مصدّق این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور
انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران گشته یوما فیوما بل آنا فآنا بمقناطیس حسن خدمت و اظهار
کاردانی و کفایت جذب آثار رحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بکار
اندیشهٔ آن اخلاص پیشه از معدن خفا و خفایه به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا
و نقره ملک ایرانست که از عهد باستان الی الآن نشان آن در بین یا رتا نی عنقا و
وجود کیمیا می بود صورت وقوع آن در آئینهٔ احتمال نیز بدشواری چهره مینمود در عهد وزارت
و ایام کفایت و وزارت پناه مومی الیه سلّمه الله مسمّی بجا بی اسم از کشا و این معما ظاهر گردید و آوازهٔ ظهور
این امر غریب از حد و روم تا دبنه فرنگ رسید و بازای این خدمت ستحالی و در
مومی الیه را مجدداً منظور انظار احسان و الطاف بیپایان فرموده رقیمه در باب
طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده
بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر حضرتی بازای انعام منعم و وجوب

۵۰

در خور اکرام مکرم میباشند چنانچه هر جزئی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات
مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این متمنی است از وجد دوام چرخ گردان
چون آفتاب عالمتاب روشن است که سرگرم این آرزو   واز ذکر مدام دریابید است که
سر رشته این جست و جو واز این قرار بر گروی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای گوهر گرانبها
مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمانروائی انواع بشر که عمده عطایا و زبده مزایا بخشنده عطیات
اختصاص یافته باشند رعایت آن معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض متحتم
است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشند بر واقفان
رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز   که مذهب بیداری کیش تیقظ و بیداری فرض
عین و عین فرض است که معاضدت حارسان ثغور شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند
و لله الحمد و المنة که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت اقبال عنفوان آثار ازدیاد
جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تائید حضرت رحمان خالق زمین آسمان که اعظم امور دین سلوک مسالک
یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و درین وقت که تقویت آن مرام و استحصال این کام [illegible]
مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی است که کاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین احسن
عمده ول مومنین است قیام نماید میباید که چون بر مضمون احب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی
امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت اسیر صفا فرماید
صورت و معنیست عمده عبادات و خلاصه طاعات واندر **رقیمه بهجت خلعت**
محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده آنکه بخشاینده پیرایه وجود و کسوت نوش
آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس اطلس و بر خورشید را تاج فروغ بر سر
حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزئی از جزئیات
صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان ارا و از قطره
انچه مشاهده دیده و دریافت بینایان پی موز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان اکحل الجواهر انس
بگرد و همگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو ولی آرام این جستجو
خورشید را لعل در آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر بهار را

پای تردد از قطره زدن ابلد است که عریان تنان اغصان اشجار را بخلاع نگارنگ
رساند و ظهور این معنی وصول اندعوی در بادشاهان فلک نشان خسروان فریدون فرمان که محل حضرت وقار
و افتاب فلک اعتبار اند از سایر افراد کائنات بیشتر تواند بود که ظلال الله مجاکات اختصاص می
متابعت ذات کارسیت متحتم و چنانچه قابلیت مواد در سامی استعداد و متقاضی عنایات
می باشند شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان خجالت عطایای خسروان فلک نشان بگیرد لهذا
ظهور اخلاص بندگی و حسن نیت و اختصاص کاردانی عالیجاه محمد بیگ سیر دیوان علیه اشتهر
و منحصر ازالطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مال مشارالیه فرموده از ابتدای فلان
دست انوات پوشیده نواب همایون که در ایام سلطنت بیوتات سرکار خاصه شریفه با نعام مشارالیه
و مرحمت فرموده بودیم به دستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام
علیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان
بیوتات هر ساله و اصل ساخته و در عهده شناسند **رقمی که جهت خلعت میرزا محمد**
شفیع منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و جهانداری و افتاب جهانتاب فلک عظمت و بلند
اعنی پادشاهان اسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان قدر اول
فلک الالای و برتری و مهر افروز کمال شان نصف النهار بلند اختریست در دیده رصد
بندان فلک اشر و مجسطی گشایان سعد خیزش خاصیت مهر درخشان خورشید تابان می باشد
و چنانچه افتاب جهانتاب صدرنشینان سکان اکرام بوستانی و انچه شناسان طالع
وقت نوروز سلطانی را با نواب مختلفه و سیر انها مسکینته الفوایح انگشت نمای شناختار و فنا
امتیاز دار الاشتهار قلمرو نوبهار می سازد و بر ذمت همت حق شناس تغیر واجب و لازم است
که رعایت حال جمعی که خبر با امثال مژده اخلاص بندگی را اصطرلاب تنفع افتاب جهانتاب
وجود وافرالجود نواب همایون ما نموده باشند نمائیم لهذا در نیوقت بنابر شفقت شاهانه درباره
ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه نواب پوشیده روز تحویل با خاوت پناه مذکور از ابتدای
فلان شفقت فرمودیم **رقم سیورغال طیبی** چون حکیم علی الاطلاق کاینات صحایف
ابدان ارضین و سموات که اورده و سرا این انواع حیوان و عروق افاق اصناف اوراق و اغصان

۵۳

بمناحت دریافت و عرصه شناخت اوز آیت ربت و رهنمائیت بکم و کاست از روز یکه نعز
شخص دولت و عراق و دارای سلطنت را بانامل حسن تدبیر نواب همایون ما دلوه و بنای صلاح
فراج فاسد ایام را بر نوشد اردی عدالت ما نهاده پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر علا آنست
که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه حقوق بندگی ابا و اجداد نموده باشند مشمول
عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان گشته

دیباچه رقم شخصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت
و سخاوت و جامع اسعاد تیر اولی و اخروی است پیوسته در بحر زخار تفکر و دریای بی انتهای
تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب ودود است میباشد و نیل این مرام
و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدوی
شعار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشد تعیین فرمائیم
که از نتایج سلوک ایشان عایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را
تعیین فرمودیم **دیباچه رقمی** چون آب هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه
بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که دوحه قدمت خدمت در ثمر بار و نهال بندگی ثمر
سایه گستر بوده غارسان را کام مطلب باید از اثمار آن شیرین حدیقه طراز اندازند بر طبق
ارزانی از بار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را حسب فرمودیم

دیباچه رقمیکه جهت القاب محمد بیک اعتماد الدوله نوشته شده
بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت این نه طاق پوشیده نیست
که شناسا ظهر از هر قامتی و دوختن پیرایه هر اندام کار بر دیده وری و پیشه هر صنعت گری
نیست چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام شکیبا
که از عهد آلت و سیاست ابده و استوار و مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر دکار
کنان کارخانه تقدیر است همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار
و خدمت اندوزان درست کردار خاص دیده والای شهریاران رفیع مقدار میباشد
لله الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس

صاحبقرانی پیوسته آئین شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از تلمذ تابعیه
بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریف
را برور زمان انصراف دوران مرآن دسترس مشامن میت اسم نبیل و ذکر
جمیل است لهذا درین وقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله
محمد بیگ بالقابه لباس القاب عالی جاه مومی الیه را که چسپان قامت قابلیت او
مستطر زلطراز مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان در ارقام
واحکام و فرامین مناشیر و عنوانات آنها را ثبت و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصون

دانند دیباچه رقمی بمیرزا وحید الزمانی نوشته شد

چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم
لب تشنگان حصول مآرب سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت
مندان کفیل است و پیوسته نهال آمال اخلاصمندان ازین ماء معین در نشو و نما
و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال همین پیدا و آسمان سا میباشد لهذا
رشحی ازین بحر بی پایان قطره از باران این سحاب صرف مزرعه امید فلان گردید
از تاریخ فلان دیباچه رقمی انکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق
که انسان عین را در مشیمه مشیمی رموزخوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور
نظر را در بیضه بیضی و قفص مشبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت
فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذیحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند
اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشیده و درین کارگاه قدرت نگارخانه حکمت مانند
اوتار یکجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب در هم بافته است فانوس الای و ارای
و ملک آرای از رشته احسان سلاطین فیلسان و تار احتیاج بندگان صورت انتظام
پادشاه کشور بدن و فرمانفرمای معموره تن است اگر نسبت فیض با جزای اعضا فرق قدم
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل مستاصل

٥٥

میگردد و اگر رفت و روب انفاس که فراش دولتسرای سلطان دلست دست از کار کشد
لعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که راه بدقایق معنی برده اند
همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و اخلاصمندان درست اعتقاد کوشش میفرمایند
و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت
اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد کسب استعداد از آفتاب احسان سبحانی
اینمایان استفاضات استفاضه نمایند لهذا فلان را بنور احسان سربلند ساخته دیباچه
رقمی نوشته آنکه خسروان فرخ نشان و رموزخوانان لوح امکان که در دبستان و علم آدم
الاسماء کلها بمنصب خلیفگی سرفراز اند بفحوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه
ازین کتاب سماوی رموز استتار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را وا میسازند
این دفتر حکمت را علم با مور ضروری حضوری هر آئینه حضور معلومات در دیده تحقیق ضرور
میباشد از قسمت عدل نعمت بتعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضا کالبد بکلیه
نسبت معلوم است که احسان و انعام پادشاهان نظر به کارکنان و بندگان نیز حکم میدارد
و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه بیرونی ضعیف
نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار است بیقراری بیرون
مسبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای این صحیفه قدرتست پیوستگی امید و ارادت
بدامن دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الآداب الهی سلوک رزین با مردم پیدا و اختیار
سلطان قلوب به تردد انفاس و جذب پرورش احوال خدمتگاران مرآت ضمیر خسروان
هویدا است و لله الحمد و المنه که از بدو جلوس اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای آنکار باد
عظمت و اجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه
پیشگاه عموما و باریافتگان بزم قرب خصوصا از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره مند
گردند لهذا بنا بر شفقت شاهانه در باره فلان التماس نموده ایم دیباچه رقمیکه جهت
وزارت تخصیص نوشته آنکه روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود خسروان
بقیام بندگی و سجده اذعان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طلوع سجده طوق اطاعت برگردن

وارند عادت عدالت عادل مطلق بران نحو جریان یافته که افراد شکسته النفس را برشته
اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازهٔ اتحاد بمعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق
است نزدیک کرده اند بنابر ذمت همت پادشاهان ذوی الاقتدار که سایهٔ ذات پرتو انوار خورشید
کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را
که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی
کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات
احوال فلان اضح و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده
دیباچه رقمی چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است
از اخلاط اربعهٔ طبقات و اعضا رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلهٔ حرارت غریزی که شیرازهٔ ارتباط
اجزای ابدان است مقرر داشته که بمیانجی این بیکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را
منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه قسط حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن و طبیب
بیماران معمورهٔ تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان عقل بیشتر میباشد همچنین
رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانوادهٔ حکمت و
فضیلت گشته زباندان طبیعت و مزاج و نبض شناس تشخیص تدبیر و علاج شده باشند
و بکار خسروان گردون کریاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس
واجب و لازم و فرض و متحتم است دیباچه رقمی فلان بداند که چون هر
موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد
که بدون ادای آن بدان از عهدهٔ شکرگزاری برآمدن متعذر میباشد چنانچه شکر جارحهٔ
زبان عبارت از آنست که پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده با جرای
نامعین محامد خلائق مظروف و ظرف از این جدول صوت و حرف چمن وجود را سبز
و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بر بزرگ رحم و ننهار دردانا
حواشش از خاک ذلت بردارد و هم چنین شکر عطیهٔ عظمی و نعمت الاسلطنت جهانبانی

وبلوشاهی و پاسبانی است که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملکداری و ضعفا
و فقرا و رعایا خبردار بوده در کمال تیقظ و بیداری بطلب حضرت باری اشتغال نمایند
چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بواسطه از دور ممالکیکه در اقاصی بلاد
ممالک محروسه باشد بعرض مقدس ساینده از خوان عدالت التذاذ توانند نمود لهذا
بنابر سهولیت وقوع این امر اهم سفرنامه موسوم رقیمه جهت اجرای آب
و سیور عال محمد بیک اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود
کائنات و غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او خضر
و نهال نوبان باثمار رنگین شکر و سپاس بار در دست از اجرای عیون خورشید و ماه که با
رنگینی بهار و خزان حدایق سفید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل بینش افروخته و جهانیان را
روشن ترین هیچی راه و رسم آبادی آموخته که باحیای اراضی اموات که همکاری حضرت
مسیحا و اجرای عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس موسی است هم چراغ تحصیل رزق
حلال افروزند و هم ذخایر مثوبات اخروی اندوزند و از آنجا که احتیاج غذا افراد انسان
بل انواع حیوان را بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بحمایت شحنه عدالت سلاطین
باتمکین متکفلست و در حقیقت اشتغال بشیوه ستوده حراست اقلیم وجود و هر دو حیات از فیض و لطف
بر عدالت فرمانروایان و وقوع امنیت است و چنانچه مشتغلان این شغل جلیل در ابقاء ذکر
خسروان گردون توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت بادشاهان والاشان نیز واجب
لازم است که در مقام پاداش در آمده تلافی این نیکوبندگی بر وجه احسن نمایند بتخصیص در صورتیکه حسن خدمت
و صدق نیت موروثی و مکتسبی نیز علاوه آن شده باشد رقیمه جهت وزارت مرحوم
میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان ازل نشان این فرمان اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
و صاحب قلم منشور جلی بطهور ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب که طومار سندهای شب و روز زمان را
بمهر افتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را بافراد مکونات ترتیب و تزیین داده از روزیکه فرمان
منصب والای جهانبانی را بطغرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
توشیح فرموده فرمان روایی انام را بمقرر و خلود و دوام بنام نامی و اسم سامی ما همت نموده

والا و جلگی نیت علیا مصروف و معطوف بر اینست که جمیع نیک‌اندیشان و بکارداران و یکجهتان اخلاص توامان را که جامع فضایل و کمالات

به پیرایه دانش و کمال و حلیه فضل و افضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران به علامت احسان همیشه ساخته ممتاز

در مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق این مقال صورت حال سیادت و وزارت و اقبال پناه نجابت و هدایت و

افضال دستگاه افادت و افاضت و فضیلت انتباه حقایق و معارف آگاه عالیجاه نقاوة السادات العظام سلالة الاماجد الکرام

اعتماد الدوله العالیه العلیه الخاقانیه سیما للسیادة و للوزارت و النجابه و النقابه و الافاده و الفضیله و الاقبال میرزا مهدی

گردد وجه خاطر دین گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت به ثمار علوم عقلیه و نقلیه و نهال طبعش به انوار کمالات صوری

و معنوی زیب و زینت بلکه اهتزاز یافته ابتدای او و تکمیل منصب جلیل القدر رفیع الشان امر و الای منیع الارکان وزارت دیوان

اعلی را من حیث الاستقلال و الانفراد با رسومات حق القرار و مداخلات جمیع متعلق بهذا الامر به دستوری که در وجه

محمد بیگ وزیر سابق دیوان اعلی مقرر بود به سیادت و وزارت و اقبال پناه عالیجاه مشار الیه شفقت فرمودیم که کما ینبغی

به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده رسومات

و حق القرار و مداخلات امر مزبور را مخصوص عالیجاه مومی الیه دانسته [illegible] و نوشتجات دیوانی آنچه رتق و فتق

آن به وزیر دیوان اعلی متعلق است بنوشته و مهر عالیجاه مومی الیه [illegible] خرج ابد

بشمارند و در عهده شناسند و چون رقم [illegible] میر جمله نوشته شد که سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت

دستگاه معدلت و نصفت انتباه عمدة السادات و نجباء الکرام نظاما للسیادة و النجابه و الدیانه و المعدلت

میر جمله خان دل اخلاص منزل پیوسته بضیای آفتاب بدیع الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در

وسط السماء تزاید و ترقی نشر فروغ نماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف

پادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد مدت مایه برمیدارد گلشن و سرسبز داند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه

یکجهتی مشحون که در این وقت بارسال آن خجسته ورود در سلک پایندگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر

منخرط و منسلک گردانیده بود به نظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن اخلاص قرین بندگی آیین به منصه ظهور رسیده

آنچه در هر باب معروض انتظار داشت و الا ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستضی بضیای

مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی دثار و کافه فرق ناجیه اثنا عشریه به مراحم بیکران خسروانه و نوازش بی‌پایان

خدیوانه بفحوای الامور مرهونة باوقاتها مستظهر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت

سلاطین صداقت آیین سلسله جلیله قطب شاهیه نسبت بدین دودمان صفوی مکان و اتحاد مذهب و تشیع ظاهر

۵۹

بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است اراده خاطر والا و طبع معلی متعلق بدان میباشد که صیت این اتحاد و لوای
اتصال فی تازه بلند آوازه گشته از اثمار این پیوند دوستی عزت آثار اوراق سعادت انوار کام مطلب اولیای دولتین
این سلسله جلیله شیرین گردد و تبلیغ این مدعا در عهده تقریر مقرب الحضرت العلیه العالیه بنده زاده قدیم مرزا معصوم
کتابدار شده و مقرب الحضرت مومی الیه با حین صدور این فرمان جلی الشان حسب الاذعان معروض داشته که تقدیم
آن قیام نموده باشد و چون آن سیادت و ایالت پناه شایسته است که از آستان فلک بنیان بجمیع خدمات بین
الاقران سرفراز گردد میباید که شاهد فرمان را باتفاق مقرب الحضرت مزبور در محفل اظهار و اعلان پیرایه تقریر پوشانیده
پوشیده اگر صدور نامه والا و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض
رسانند که در پیشگاه بیان جهت امر فرمائیم بندگان منسوبان این دولت ابد مدت دوران علت تقدم ساینده خاطر بنده
ذخائر العنایات بعنایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات بندگی خود را بیشتر از پیشتر منصه ظهور و
بدعات خود را بموقف عرض رسانند که بزیور قبول و حصول متجلی گردد

رقمیکه به بوداق سلطان افشار ایلچی قاسی در ایام ایلچیگری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بی غایات شاهانه
و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرفراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که در ینوقت مصحوب رفعت و معالی پناه
علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و آستان خلایق امید گاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه والا جاه گردون بارگاه شاه
سپاه فرستاده بود در هنگامیکه گلهای کامجوئی در گلشن دولت بیخزان صاحبقرانی برشحات سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار
و موانع عیش و عشرت بنسایم الطاف الهی رفته و ولات اطراف در دربار جاه و جلال عرش نشان سلاطین پایتخت و محفل
بهشت مشاکل مانند ساغر بخدمت در دوران بوده بنظر کیمیا اثر رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود تخصیص پان
لاهوری ... نوبهار دار الخلد بزم ارم نشان سبز و ریحان ار دگر دید ... عنایات شاهانه در باره آن غلام زاده
فاخره ... مصحوب رفعت و معالی پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شده مقرر شده بود که اعلیحضرت پادشاه والا جاه
مالک ... به برادر ... یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که بتعاقب هر سال برگ سبز پان یادآوری شگفته خندان ...
احتراز از ... بوستان سرای خاطر همایون شده چون از طرفین بساط یکتا دلی ممهد ابواب منافرت و بیگانگی بالکلیه مسدود است
از اثمار حلاوت آثار مختصه این بار مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده
خواهد و نشست که بندگان درگاه گردون پیشگاه هر سال آن را مامور گردند در عریضه علیحده اظهار ارسال ... خاطر خواه
گردون بارگاه ارسال عمده الاماثل و الاشباه برهان الدین خویشی ایالت و شوکت پناه فاضل خان شده

بمواجبی بما هرست که درحینیکه مشار خان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه امده از جمله
مطالبی که بعرض آن مامور شده استدعای رخصت جمعی از مردم اینکه بار بود و چون آن وقت
ترا کم غبار نقار مانع و خول شاهد مسئول بحجله اجابت قبول مانع دیرا حصول بخشیده دریعنی که بحمد الله
تعالی الغبار از ریگزار خاطر رفته و گلهای نحجتی بر شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران معزی الیه
را مرخص فرموده ارقام مطاعه لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و ذوی
الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده اورا در کمال رفاه حال و
فراغبال با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه
و انعامات خسروانه شد چون آنجناب تاریخچه العلام اراده دیرین از بزم ارم تزیین و ده از مجلس خلد آیین
گشته بمیامن الطاف ازلی و عنایات لم یزلی فتوحات بی پایان که این الیای دولت قاهره شده
وان عمده اخلاص شعار تشنه زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی از
بسیار آن گردید و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت دستگاه ابهت
و خلافت اکتناه عالیجاه عمدة الولاة [illegible] نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان
فرمانفرمای ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب
گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن شاه
گردون بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور ناس سطوت آن
سلطان ظفر توامان بودند بظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه و حشم [illegible]
و آحام و تضایق [illegible] اعلام همواره طریق سرکشی نافرمانی سلوک [illegible] از عهد
پادشاه غفران پناه چندین کرته محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی
منقطع و منقلع نشده بود در زمان آرایی و جهان آرای نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان
نیز بدستور سابق سالک طریق شکبار و اقتدار بوده و در عهد دولت زمان خلافت نواب همایون
از سپاه نصرت پناه منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم
روس [illegible] بود در این اوقات بر [illegible] قائم توفیق سالک طریق عجز و استغفار گشته از جاده سرکشی
و بندگی در آمده ملتزم آستان عرش توامان شده در سلک بندگان آستان ملک پاسبان منخرط گشته

٦٠

٦١

احراز سعادت بندگی می نمایند چون خاطر والا فطرت اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت آثار
ذات ستوده صفات کامل البهجات اعلیحضرت پادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و آن
غلامزاده بنده ایست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده درین وقت رقم
اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد **دیباچه رقمی ایچ**
از روزیکه دستور دیوان کن فکان و مشیر امور ادوار زمان منشور فرمانفرمای نواب همایون از طغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و مفوض نویسی دیوان قضا و فا تر کامیابی کامجوئی را که حمد آن عمر
و دوام و جهج نعیش مدام هست باسم ما پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی است که
جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و سلوک خدمتی مطرز باشد از اکفا
و امثال این برگزیده من الاقران و الاشباه بار جاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم
مصداق انتقال صورت احوال خجسته مال فلانست لهذا از ابتدا فلان **رقمی که جهت مهر مسوم**
خود نوشته چون ارض طینه غلامی و زمین قابل بندگی خاکساری راخاصیت است که
نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک مراد برشحات سحاب عنایات بغایات سرسبز و برومند
میگردد و لهذا اشمه از شفقت بنهایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و امال کمترین غلامان سیاوش لاله
نشان نجیب طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در**
باب سفچی اقاسی گری یو داق سلطان چون نشان حکم انداری ضمیر
همایون علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون است که جهت انتظام اعاظم امور
و انتساق کارهای ملک حضور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده اباً عن جد درین آستان
پاسبان درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین نمائیم لهذا اشمه از شفقت
شاهانه و شرذمه عنایت بلانهایت پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از
ابتدای فلان **دیباچه رقم دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ توپ**
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان فعال لما یشا منشور جهانگشائی نواب
همایون ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام
که مستحقان بعثت رحمت اند بانعام تمام عدالت شاملهٔ ما توجه پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر

آفتاب تاثیر است که عموم خلایق بفراغ و کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از آتش و آفت شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده و دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار نورديده باشد و تمشیت این امر اهم سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصی است که بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انمقال صورت احوال فلان است که از ابتدای اکتساب صلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لائح است لهذا شمه از شفقت شاهانه بادشاهانه شامل حال و کافل آمال و امانی آن رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان و دیباچه

رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ

آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر است که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه قدرت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزکاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انمقال صورت احوال فلان است و دیباچه

رقمی بسردار علی بیگ

آنکه لشکر آرای سپاه و دیار شهود و حافظ ثغور کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی همین محافظت از دست و تاراج گران فنا مصون و محروس است از روز یکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه قدرت نواب همایون باز گذاشته مکنون خاطر والا و مطلع ضمیر معلی آنست که رعایا و برایا که ودایع ملک وحید و مرفه الحال و فارغ البال بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که از بندگان آنکه بصفت ضبط و ربط و نسق و کار روانی موصوف بوده باشند و در سر قطری از اقطار تعین فرمایم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند مصداق انمقال صورت احوال فلان است و بنا

رقمی قاپچی باشیگری

که گرامی کسیکه در سر بستان نصیب و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم ابر مطیر احسان در چهار فصل سر سبز و ریانست توقف دارد چندین از گلهای کام و اثمار الوان مرام میوه آماده و مهیا و از چوب خشک میوه حصول مطلب ثمر باشد خوش نشینان این حدیقه خلد عنوان را وقت خوش که هر برگی آئینه تماشای حسن بهاری می بینند و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم با کوزه مطلب از شاخسار مامول می چینند بنابرین خردمندان دانش پژوه پوشیده نیست که

٦٢

را که زاده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول آن چه غایت صلاحست لهذا بنا بر قدامت

خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمیکه بمیرزا

صدر الدین محمد مستوفی الممالک نوشته

که در روزیکه مستوفی دیوان قضا توتی الملک من تشاء فرمانفرمایی انام را در مفرده خلود دفتر

دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما [illegible] جمع نموده پرورش احوال کافه برایا را بخوان افضال

و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطلع ضمیر معلی است که جمعی از کارشناسان که بزیور

راستی و درستی قلمی محلی بوده خدمت ایشان را با عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال اقران ممتاز

و سرفراز فرمائیم لهذا دیباچه رقمی آنکه با ناظر رفیعه سبع شداد و منظور آمال برایا و عباد و زرکه

سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت اولیای دولت

همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بفحوای

اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی رعایت و مرحمت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین و

طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز

فرمائیم دیباچه رقمی به جمشید خان قولار آقاسی آنکه ظلیت حضرت آفریدگار

و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان شیرازه امور بندگان

بسبب تعیین جمعی از یکجهتان عبودیت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم

بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی

و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه

بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده و در ینوقت بنا بر حسن خدمات

و بندگی فلان دیباچه رقمی باغور خان آیشک آقاسی آنکه چون از روزیکه

سحاب مطیر عالمگیر سلطنت و الاگوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشایی

و جهانداری فروزان و تابانست از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون بسته

صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان چهره ها

سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از

چوب خشک اشجار کام چیده اند و در ظل ظلیل لفظ اقبال و رفاه حال عنوه وار رسیده لهذا

بنابر حسن خدمات و صوفیگری ابا و اجداد فلان **دیباچه رقمی نزمان سلطان**

حاکم بحرین از روز یکه گوهر ابداء خلافت و بختیاری در آفتاب فروغ سلطنت و جهاندار

کی سحاب عنایت بنیانش در شیشه سعادت پرورده و صدف تمنیت بار آورده زیب

افسر اعتبار و فرمانروائی نواب همایون ماگشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر

معلا است که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله

بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشد ایشان را منظور

انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف

داشته باشد در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا **دیباچه رقمی** جهت

ذات کامل الصفات نواب همایون ما که نسبتی علو و حسب علیای صدق انتمای حاکم البحرین

تلقیبا از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای آنکه گوهر قابلیت خانه زادان

اصناف خلوص نیت و صفای طویت را الفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته انگیز و ایلی

کرفص خاتم خواتم حدود و ثغور ممالک محروسه توانند نمود و صورت اقبال از آئینه احوال فلان جلوه

نمود و پیدائی موجود دارد که از نسبت بندگی الوین خانه زادون جانبین مهبط فیوضات انوار عنایت

گردیده مرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا **دیباچه رقمی در نظارت**

بقعه نجف از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت ناظر کارخانه امکان منظور جهان

و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن و سیم الفضائی ایران که خیر البقاع لقب دارد

بنجل آفتابی مایه پرتو اقبال نواب همایون بها و ضیا کرامت فرموده همواره همت الا و حکامی

سعی مصروف و معطوف بر آنست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خبر آگاه بمعماری عنایت شامله

چون سرای عیش ایشان معمور باشد لهذا **دیباچه رقمی در صدارت میرزا**

ابو صالح صدر ممالک رشن بپایه قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط

مستقیم فان الجنة هی المأوی و ذرات کائنات بفروغ آفتاب جهانتاب کشور شهود و جان انجم

افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گردانند زلال کوثر مثال آیات باهرات فرائی

اثنی عشریه

ارض سموات قلوب اهل مروت و کان ادیان مختلفه را القای الله أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا
بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا احیا فرموده از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدائق قلوب ارباب
عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اغصان بمقتضای حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده
و از انجا که نواب کامیاب همایون ما نور آن آفتاب و پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و محافظت
مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب
عالم افروزی مینماید به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح ضمیر منیر
ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون
و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این تمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت
شعار که نهال وجود شان از آن روضه والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پرورش
نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده
باشد جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی
همگی اوقات خود را وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صورت حال فلان
عالی میرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا
با استحقاق که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته نرده های دیده
بینا را جهت پاکی چشم نسبه آب تطهیر نموده و آبهای چشم بینند کان را از هفت پرده پالوده
حکمت کامله و محض علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده
این نوع گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش
و نفخت فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تألیف از رشته حکمت عملی
سلاطین ایشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان گشوده از نیست که خواقین
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بنوشداروی عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص ملتشان بذل جهد میفرمایند
و الحمد لله و المنه که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت و تنفس انفاس صبح

۶۵

خواص صبح سلطنت بتریاق اکبر عنایت ازاله سموم هموم از قلوب خواص و عوام مینمایند و از این
قانون حکمت پیوسته بملاحظه نزهة الساعة الطاف و احسان میفرمایند لهذا دیباچه رقعی

جلوس ثانی و تغیر لقب و اسم شاهی آنکه فلان تیغ جهات شاهانه سرفراز گشته بداند

که چون سنت سنیه و طریقه مرضیه سلاطین جم آیین این سلسله آن بوده که در حین جلوس بر اورنگ
سلطنت والا و اتکا بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم
افروز پیر و جوانست لباس نام نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند در
اینمعنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان پیام مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل
نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر روی خلوت نشینان اکمان و اکمام گشوده و زمین و آسمان
شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده
مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق بروز و ظهور گذارند جلوه وقوع نموده پیرایه نامی
بطراز سلیمانی مطرز گردید و روی منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب و بها یافت و زبانها
این نوید جانفزا بعهده اهتمام فلان شد دیباچه که بر صور عبدالرحمن فارسی

٦٦

نوشته شد اصطرلاب دیده بینا که نسیج عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طایر اسمان پرواز
نسرین و دوام راه گیر ارتفاع نیرین است از غوغای صدای ذکر خفی صورتهای این گل
که بنوای سبوح قدوس در رقص اند در تقبه تواری حیرت خزیده و مردمک جهان
نوردش که در میدان مسابقت عرش تاز میباشد مانند فرس اصطرلاب مین گیر گردیده ام
دماغ که بداهت توام زادن افکار فکارش ملکه بود از زادن یک مضمونیکه قابل تحریر صحیفه ثنا
گستری تواند بود سترون الستن لسن مقال که شهپر پرواز قفس زاوگان ما فی البال بود چون
اصطرلاب الکن است فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان
و خورشید ماه عقل و خرد را در شبستان جهل مرکب نمود کرم شب افروز عقل بلند خرام
کرسی خیال باین درازدستی پنجه اقتدار از چیدن گلهای نماکر شایسته سر سخن کتاب باشد کوتاه بی تو
و مردم دیده مقیاس آسمان پیمای اندیشه چون نقبه لبنه محصور خواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم
در مقام فروتنی علت ذات الجنب از پهلو نشینی ذات الکرسی حاصل و باکیان اسمان نشان و جابجا انجم بلند پرواز

از صدای رعد طنطنهٔ عظمت جلال حی لایزال فاسد باطلست جوزا را گوهر شبچراغ کرکب

چون جوز لوح کودکان بازیچهٔ بی اعتباری عذرا را از شرم احتجاب الکار پردهٔ غیبش جبین شرم

عرق ریز سودای ناخوش عز ارثی حمال دل قوی خیال که قماش پای اندازیبانش گوکب

پرنیان بال پریست چون حامل راس الغول با سرگردانی همجاده و مغز خرد گه پرکار دور فن قیقه یا

برز تابندگان قصب السبق مسلم الثبوتی سوارست در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون

دستار میگساران تنگ حوصله کلاه‌وست خورشید که سر بزرگیش را از سنب کلاه اطلس گلدوز

فلک تنگ و برجامهٔ زربفت فراخ دامن فروغش بطانهٔ سطح ظاهر کرهٔ خاک بد قماش تنگ‌است و ربع

مسکون ابدیده سیر چشمی استغنا در قبضهٔ تصرف اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست آز

باخته می بیند و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود سیر ابست بدامن افشانی بی نیازی از باد ریختهٔ بدخواهش نمی چیند در مجلس بار دربار عرض نیاز و گفتار بجز آنکه جبین نورانی بر خاک مذلت مالد حرف

بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد قهقه خندهٔ صبح که در حقیقت

صدای سفید مهرهٔ آفتاب گیهان نوردست چون نالهٔ درای پنبه اگنده از لب برنمی آید

وکف الخضیب از بیم آنکه در ادای ثنای ادای حمد و توقع تحسین بحر بیمه و زدی معنی رنگین با خود گرد

از دست بشکستاید + شیر گردون از شرم زنیر چون کلب غوا پیوسته در سر برد و شیرکان کواکب

انجم را که بالا نشینان بزم برتری اند چیره دستی حسن معشوق ازل چون مجرهٔ سر و زر زیر دارد

هرگاه زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشواری مجهدت سگالی و صعوبت راه حصول خصلت

ضعیف نالی دست و دل از کار رفته و تنور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد و ریحان

قاصر بیان که در حجرهٔ مدرسه تحصیل کمال و مکتب ترقی و اشتغال فعل ابجد نوآموزیم هنوز بر زبان

و و رس ناکرده وانی طبع حروفیم روا نیست از کرسی که عقد گوهر سخن میدارد و بر نردبان سطر که اقدام

چوبین خامهٔ آن ایستاده و چگونه بر آسمان ثنای خالق انس و جان برائیم بحض اینکه عروس سخن

را بسرخ و زرد تدبیج و جناس و گلگونهٔ استعاره توانم آراست در دستان خودستائی مرصع

ننمایم طریق خود شناسی و آداب دانی آنکه آب این دریای ژرف با فواه و السنهٔ نون و دوات

و چوب قلم نه پیمایم و درین محیط بی انتها که موجش بساحل نرسید فرسوده شناخوش ننمایم بذل

خاتم رسل و مقصود کل و اهل‌بیت اطهار آن سرور مختار خصوصا امیر المؤمنین و امام المتقین یعسوب الدین قاتل
المشرکین قامع الکافرین صلوات الله علیه علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و با قدام عذر
لنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصدبندان فلک دانش و مجسطی گشایان رموز بینش مخفی و مستور
نماند که صدر بیجان مجلس آراسته عبد الرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرای محکم
بنای امکان و قصر مربع اساس آسیجان بنا بر اذعان پسندیدگان و پسندیده شکل سنیدان خلق تمام بنا
آب زندگانی احیا از چاه سیاره عدم بدلوش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گرهی که از گزند چشم
بد بین بکار می افتد بناخن سپرش که آویزه این شکل است میگشاید بمشتت سپند کوکب که دران
مجمرست دفع اصابت عین الکمال میشود و بعنان اری تمسک الاعنه اش توسن مراد چون اسب
خوش عنان بکام هر کس میدود و تثلیثش پاسبان گنج مطالب کلب شب زنده داریش حارس مار بست
کشیدن امن و صحل گران بها در کف کفه میزانش نهاده و سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن
حاصل داده طالع مردمان از وتاثیر نفس او تا دحاصل و یا ستمداد و تاثیرات این موثرات زنگ یاس
از چهره آئینه مراد زائل است لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این ارتفاع در نگارش این ام
دامان اجتهاد بر میان استوار و طالب توفیق از محول اللیل و النهار میشاید که شاطلی انعم مرین بینیکه دخواه
دیده و ران مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد امید ما گشاید و هو ملتمس الی
مأمول و منیل کل مطلوب بزینة الحصول دیباجه که بر رسم الخط قرآن نوشته
الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظا وافرا
جمیع حمد ثابت است برای خدا اینکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار
وخلقه فی الاوطان لکرایسی والصحف مجاورا ومسافرا
و آفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط همسایه ای ساکن و سفر کننده
وصیره منظور العیون الاعیان حین ما کان ناظرا وعیاب
وگردانید او را پسندیده برای چشمهای سروران وقتیکه شد بیننده آن خط و بر گرد
عباب تیاره متلاطما وزاخرا واوجب له من دیوان العطایا
دریای موج آن خط را و حالیکه طپانچه زن لبالب است و واجب کرد برای آن خط از کچهری جود و بخشش

مُواَصَباً وَمَرسوماً وَاَنبتَ وُرُودَ موارِدِ بساتينهِ مَذوقاً وَمشموماً

مشاهره دروزینه و رویانند گلهای چمنهاسے باغهای آن مزه دار و بودار

اِذاَ تكلّمَ تكلّمَ وَبلغ فِي تكلّمهِ غايةَ القُصوى وَاِذا سكتَ صَمَتَ

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد

مَنْ صمتَ نجا حركاتُ متحرّكاتهِ مِن اهتزازِ العِشقِ

و هر که خموشید نجات یافت جنبشهاسے حرکت کننده آن از جنبش عشق

مخفيّةٌ مِن عيونِ الاغيارِ والمعنى العريانُ في لباسِ استارِ

پنهان از چشمهاسے اغیار و معنے برهنه در لباس پرده هاسے

الكُلّيّةِ محجوبٌ مِن رؤيةِ ذوي الابصارِ حبّذا مَن صامتٍ افحمَ مصاقعَ

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینایے ها زهی خاموش که خاموش کرد بلیغان

الخطباءِ بلسانهِ ناطقاً وَتباركَ اللهُ مِن ناطقٍ عجز بسيرهِ مجلّ من كانَ في

خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویاست زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود اسپ دست و پا سفید آنکس که بود در

مضمارِ البيانِ سابقاً علّمهُ اللهُ بالقلمِ عندَ كونهِ قارياً للايجادِ ما لا

میدان بیان پیشی کننده آموخت آنرا خدا بقلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه

يعلمهُ الافاضلُ ورسمَ لهُ مِن البيانِ ما قصرَ عَن نيلهِ باعُ ادراكِ

نمیدانستند آنرا فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت

الاواخرِ والاوائلِ صارَ بديداً لاخدانِ ومخزناً لرموزاتِ القرآنِ

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه براسے اشارات قرآن مجید

يسجدُ لهُ انظارُ الابيّةِ الجامحةِ وينزلُ لهُ شواردُ المعاني الطامحةِ

و سجده میکنند برای آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آیند برای آن وحشیان معانی سرکش

سبحان الله بسلسل ابر نیسان یعنی در غلطان ادر حلقه صحبت وجوه زهره جبینان این آبرو

دونه گلهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان ادر حدقه چشم دیده وران این نکته و سکه

صورت زر در سکه خانه اعتبار از وتمام ولآلی کلام سماوی را از مرصع کاری او حسن نظام

دار الضرب نفاذ فرمان تن لطعن ضرب تنبک سندان سپرده و در انفاذ الفاظ و ادای کلمهٔ شهادت
بسختروئی پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردند
در رقعه‌ای رقیمه شکسته بستهٔ حاجتمندان خریده هم در کوی غزلیات نوغزالان از ونزار و بانکستهٔ اقطاع
قطعهای جریدهٔ دولتمندان بر مسند نسخ فروتنی و تعلیق علاقهٔ خودنمای و رست نشستهٔ طره
لامش را جا بر سر لعبتان فرنگست و مرغولهٔ نونش را چون ماهی ذوالنون جا در میان دریای زنگ
سواد کشور علم و شهرستان دانائی باد و معمور رازهای نهان و آشکار در ... ته نامی او شهود را
در بوستان بخزان فرقان نفشه‌اش در لباس بحان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد تدریس الف
افلاطون و ارسطو حکمت مبدا و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح افصح سخن سرای گردیده
و گوهرهای معانی شنیدنی از پی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده تاج آدمیان سنف ...
عنبش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین و ما وارده و ناوار
اربعه امهات اطقسات را که از ضروب نتیجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده و بحروف بست
و هشتگانهٔ تهجی موسوم است چون دایهٔ مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یکانگی و اتحاد که جدای
پیوسته محرومانه بر در و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر است ثانی اثنین الفاظ گردیده چون
میوه‌های ترش و شیرین مزه و مر معانی مکرده در مرغوبش وجه دیدهٔ بینائی را چشم بند جرا
دلار اشخند و الفاظ فوقانی حروف منقوطه‌اش چون گره بر گوشهٔ ابروی خوبان دلخواه و خاطر
پسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوهٔ ظهور نما و هم در پردهٔ شب لیل ظلمانی و دری نغمه سرای
دلهای بسته را چون قفل ابجد از کشاد وابیات بیدر و بندش مخازن جواهر مراد
عجمیان حروف معجمه‌اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده
بنی آدم اگر دال و لامش پشت خم نشناختی عارجان معارج مضامین قرآنی را صعود و مصاعد
ادراک این میسر نبودی و اگر دندانهٔ سینش کلید کشاد انگشتی کلید دار زبان گویندگان راه گفتگو
آشنا و بیگانه نکشودی پیوند ایشان چون عهد درست اندیشان سر رشتهٔ بر هم بسته نقش رواج و رونق
شان چون سکهٔ بر زر هرگز بیجا نشسته گاهی چون کاکل دلبران سر مشق کشیدن آوزبانی صاحب چهره
بتان توبه نامهٔ گناه کتبهٔ مکتوبات سرلوح قرآنی شی و زلبانش بنصرت ملاقش کمشی فتحه

مغفارن و سپاه سیاه پوش عباسی اولدی معسکره ایتلاف ده بیربیرلرینه ناصر و معاون

بزرگیست و سپاه سیاه پوش عباسی او در معسکر کد الفت از یک یک همدگر مدد کار

عیون عیناقی میدان سباقی طی قلوب مثل الفالوف تحتنده نقطه استقرار ایلدی

چشمهای حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن مسخر کردن لبها مانند الف هزاران در زیر نقطه ها که بود

با قلمش و اجیاد جیادی تنگ اوساط اقحاذی میم امتیاز بیرله و اعلمش

با استقرار و اطمینان دیده شده و گردنهای اسپان انخط که مخالف باشد در میان انهای آن با میم امتیاز سفته شده ای

مراکب طویل الاعناق الفاتی سیاه حروف ایچره اعلام فتح سلاطین گبی سر بلند

و اسپان دراز گردن الفهای انخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سر بلند

و حلقه دوائری عرض سطور طولنده ظرف طریف حروف اوزره کمند حلقه لرینه مانند

و حلقه دائره های انخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان نادر حروف مانند کمند با حلقها

نا بدایتی گوزاچوب بیربانه باقمش تا آخر کار اللهی منظور اتمش و صحیفه عاقبت

های بدایت آن چشم گشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گردد و خط عاقبت

بنجه الله والدوتی مهر و ارحصول و قبول خنمته یتمش خمیس جیش عالم ستانی

بنجه شدن او دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسیده پنج لشکر عالم گیری

و عزم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدیب جنات ثمانیه گبی سکز بلوک اتوب انجاد

بسیار فوج شاهی انخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته انجاد را

سردار ایدوب اعداد لا تناهی لشکرینک تحت تصرفنه کتورمش و مضامین فرمان

سردار کرده عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهای فرمانهای

والای فرقانی کی که گوکده ایکن دورا ونک شانه انمش یره تیورمش قواعد صلواة

بلند قرآنی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

پیوسته منتظم و مضبوط و قلوب حادی افرادی بربرلرینه متعلق و مربوط سرمه

یک یک افراد او یک یک همه

سندن چشم سواد روشن و آب نهانی ظلماتیدن چشمه بقاسی خضر سبز پوش معانی گلشن

دوریدا تی بذات اعمارگبی مقصود سروجوان و دابری دلربالقده چشم نرگس چشم بتان

مدت عمرها مانند دو آنژه او و دلربایانی برابر

قولشاق حقنک رعایت ایذب مخارج سرای و والان خانه لری بزاولان حریف لر کبی

قوچاقلاشوب جامه وجود کیسنده بیر کولگده یاتشلر و سماع سمعانده اوغرشماق

بغل گیری کرده شده در پس جامه هستی دریک پیراهن خوابیده اند و در سماع مشنوند کان در وقت زدیدن

چاقنده استماع کوچه سندن داخل اولوب گند و زرلرن شمار سپاهنه قاتشلر

ازراه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آمیخته اند اسے آن دو داتر را

تشدیدی که خر طنبور گبی حامل بار گران غنه دو سپاهی نی گبی که مرکبی گریوه

آن تشدید که مانند خر طنبور بردارنده بارگران غنه سر دست مانند زین آن سپاهی که مرکب آن در شیته

سقوطده سقط اولمش اوله ازغالرنه باغلنشلر و اشباع مدات ایله قذرات

افتادن هلاک شده باشد بالشهابسته اند یا در از سبب مدات

مصافنده الفات واجبه علملر باقلنشلر موائد غذای روحانی سی مدانلرن

در مصاف قراءت الفهای ضروریه تیره های خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی الحفظ از مدات

چکلمش و ظروف دواری صف صف خوان سطورده قرلمش عین فتان چشم صیاد

کشیده شده و ظرفهای دائره های الخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صیاد الخط

دلربالقده پریزاد دور و قلوب صیادنه لرن چشم بصیر تنده قدر دانلق طریقنده

در دلربائی پریزاد است و بادلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدردانی بهزاد ای در قدردانی

بهزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطلری

برابر دلهای صیاد دانست و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خاصیت خطها شده

سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کورردلر بو خواب پریشانی اول حکایت

سیاه پوشان حکایتی انرا معبری بیندای الصاحب سواد و این خواب پریشان الخط الحکایت را

مجهول الخاتمه والعنوانه بوزرز اللهم نواجی حمدک او سع من ان تسلکه

که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر میکند ای خدای اطراف حمد تو گشاده تر

سطی کنم آنرا بیک پاسے قلم و باشیم بزبان خود که گذشت

بِسُوطِ اَقْدَامِ الْقَلَمِ وَتَكُوْنَ بِلِسَانِنَا الْكَالَّتِ مُحْصِيًا لِلْبَعْضِ مِنْ تِلْكَ

احاطه کننده برای بعض و اندک ازین نعمتها بخش از ما گناه و رحم کن بر من از

اَللّٰهُمَّ اعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنَ الْاِتْيَانِ بِعَثَرٍ مِنْ اَعْثَارِ هٰذَا الشَّانِ

آمدن به لغزش از لغزشهای این کار و درود بر نبی تو باد

وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلٰى آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ

که رهنمای انسان و پریان است و بر اولاد او و یاران او آنانکه دوستی آنها برای

وِلَاؤُهُمْ لِلْعِبَادِ خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوْصًا عَلٰى اَخِيْهِ وَابْنِ عَمِّهٖ وَقَاضِيْ دَيْنِهٖ

بندگان است خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و اداکننده قرض آنحضرت

وَضَوْءِ عَيْنِهٖ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ

و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس

الدِّيْنِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

دین بر او درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین بنایان میگرداند که از چهار صفه وجودات

اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صفه وجود خطی را صورت

دوام کتابه غرفه و رواق و حکایت بقا و ثبات ورد زبان طاق است آئینکه حال گذشتگان

را بعد از آنکه استخوان شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث

لیل و نهار شده بدنبالهٔ داران این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هرکس ز قفا آمده

در پیش روانست، این قافله چون سبحه پس و پیش ندارد، به پیش آهنگ طائفه دیگر اندر بیان

جز خط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن

برق زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده بتازه روئی تا کون تماشای

بهاری بنظر بینندگان در می آرد و از ذروهٔ چند قربان تا حضیض نزل و بستان

گوناگون سخنان اجوبن شکارچی که فوج فوج و جوق جوق متناسب مذاق تماشای هر کس

میدارد و از انجمله بر تراو اولی انچه سراپا کار یکه عقل را دیدنش حیران میسازد کلام معجز

نظام جناب مقدس کبریاست که موجهٔ احسان آن فرزانی بیابان جن گوهر های غلطان نشر

۷۳

نثار جناب مقدس کبریاست که موجهٔ احسان آن دریای بیپایان چون گوهرهای غلطانش

و دامان استحقاق بینوایان گدای امکان ریخته پس سیاریان این بوستان بلبلان این

را آگاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است

حروف جهت اخوان و عانی و یاران روحانی در تنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود و بیانی

که بر رسالهٔ علم صرف نوشته‌ام بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای

والای سخن را ثنا و ستایش درخورست که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون است

مقرنس افلاک و مربع خاک و مسدس جهات و در و ایش ثوابت و سیارات را ساخته

قبب تو بر تو کرات را بید و گاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در

تن سخن کرده و فکرش خواب از دیده بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده نرم

عدم زادگان اسما و افعال بعضی سه تا نواز و بعضی باعی خوان کلام و کلمات زرمکا

افواه و محافل اندیشه و خیال باصول مخمس در رقص چو لانند حرف مدغم درین محفل انبساط

چون پاکوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال و وام در آغوش همبستر خزیده معانی رنگین بر

الفاظ محرم تا بتخانهٔ زلف شاهد منظوم و منثور گردیده الف که با ستقامت علم و انگشت نماست

در کعبهٔ کونین همزانوی سکون و حرکت را از نارسائی راحلهٔ سعی دل پر از خونست افعال را

بحاصلی افعال در تکاپوی طلب معلوم و نبودن مقام ادای لم و لا فی گفتگو محکوم و مجرد

حروف تهجی در بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را زلال همس و خاموشی

چون گل در تحیرست مجهورات را ططنطنهٔ لا تجهروا از زبان در سرمه داد خوابانیده و مستعلیات

را اطعام لا تعلوا بر خاک مذلت نشانیده عین را از نیروی بینائی چشمهٔ امید پیوسته

از حد اول زبان و فوران لون چون ماهی بر خشک افتاده در شبانگ خیال نشیم طلبان را

این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات است هر چند بر مرکب

باد جولان زبان جلوه شرار و درخش است لیکن در محفل خط بی آنکه بسبب اتفاق

سرمایه رانقصانی رسد تا نقش است بخش است سبحان الله چه بو العجب کانند

که گاهی از ثیابست لیتلاف لباس یکدیگر میپوشند و گاهی با فنای وجود خویش

الفاظی غیر مسکوست موزونانش با نهایت بیعلاقگی در قید تقطیع و باکمال بی پروائی
و سهر در هوائی در بند ترجیع اند نفاذ امر شان بحدیست که فرمان شان بچشم شنیدنی
و جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست و لهذا از موقوفات کلماتش وظیفه
استفاده مهیا و زبان ها از جامه خانه شان شادروان ممدوحیت مخمور سی
بریاست آمیزش شدیده و درخوره حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته
بساط ذوات امالهاش متواضعانه برو مطالب نشسته زهی شگرف بنامی الهی که مسکن
شاهدان معانی و موطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست کاهی از خرابی
صورت آبادی شگرف پذیرانند و زمانی از تجرکمی قوت و شدت گیرند کارگزارانند که پادشاهان را
در فرماندهی از ایشان ناگزیر ست و گدایان درگاه حق را وسیلهٔ اظهار ما فی الضمیر هر حرفی
گرانبار کاروان سخن و در هر جا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن است هم شاهد زیبا
عذار ست و هم گلگونه رخسار هم صدرنشین محافل ضمیر ست و هم پرده کشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمه کارش چندین بحر بیکران جوشیده و آنچه کرامتست که جهانی را
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همین در کار گردش دایره آسمان حیرانست
بلکه در دریافت سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر مستغرقان دریای عطاشی بی انتها
در صدد ادای محمدت در آیند و با آنکه سر در یوزه عطیه مجد ونموده باشند و زبان بسبع المثانی
تازه که قدرت سگالش حمد ست کشوده از این احسان بی پایان چه توان گفت که با نهایت
پیدائی و کمال هویدائی که تیر خفا در پرتو خورشید ظهورش بارای پرافشانی نیست
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با حاد
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشاج بشر و همین
آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول ثقلین نتیجهٔ صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدس و مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته تا همه را از فروغ جلال
انجانه کاملش شکست در کار انداخته و پرده ظلمات ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متینش
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن ائمه کاشف مروج قاضی دین

۷۵

علیه اسد الله الغالب مظهر العجائب مفرق الکتائب نور الله الاعظم سر الله الاکرم و برهان الله الاتم
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الواثق برحمت ربه المجید لطف محمد
الطاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم ملکه بنای هر علمی بآن مشید
و دریافت خبایای فرقانی باسباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام ... در مهام این
بیش و جیاد عزم شان در مساق بحث و فحص پیش بوده معادن آینه را شکافته و گوهرهای گرانبهای
رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار تفرقه و تشویش پرداخته
اند لیکن محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل
و نشاید این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و باوجود
آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و عورت مناهج ارتقای شوامخ آن دشوار
و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب امکان را
که حسن اعتقاد باین غریب دیار و دانش بوده داعی دریافت بران داشت که دوشیزگان
این فن که در استار نقاب عربی از دیده اکثری پنهان اند تجلی و حلل زبان فارسی
آرایند و این نقاب حجاب از چهره کشایند بنابر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول با
کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه هجری
پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطائی و فوتی یابند در اصلاح آن کوشند
و بذیل اغماض بپوشند دیباچه رساله که بزبان سلطان دراداب العلم
جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طوطیه که بلبل
مست از روایح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شور
است وقت است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه به باده ارغوانی می‌یابند و چنانکه
اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسائی نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون
را در ادای حمد حضرت بیچون بلیه تکافو و نسبت نشا و بیت تازی بلفظ پارسیان سلسله جنبان
سوال است در پارسی بعبارت بخشانیده آتش جان طالب النوال شاید مطلبی که در خلوتکده عرض حال عارف
پیرایه پارسی در شبه حاجت آتش در لباس فقه و من بعد یار و صفه اظهار و می آرد و مساید ان رباب جد با میوه

۷۶

سرو آزاد مرغ شب آهنگ زمزمه یاد دوست از صد بال زبان عارف منزه حق سیر دیده وطایر شب زنده دار
سحر حق میگوید درویش ژولیده مو که زبانش وقف ستایش است به تکلیف احتیاج حرف
ستائیه بر زبان می آرد و هدهد تجرد شعار بجز موی سر شانه نمی دارد زباندانان یاد و ستایش
آمیزاده و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای وان من شیء محک عیار
این دعوی و بوته اخلاص این معنی است و ازینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جام
در جوش و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشند ناله زار یکه شیرازه حلقه
صوفیان صاحب حال تواند بود از دایره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار یکه تا رنگینی صد چمن
گل تواند شد از ظرف پیمانه دل عندلیب انده سحرخیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل زبانه
میکشد مقری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار بسته
زبانی بگوش نکته سنجان بستان عرفان رسیده از نقرار در مقام سگالش حمد ایزدی بچه آهنگ
ناله که از دیوار و در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادائی نشنود و بساط سخن را
بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد خاموش است شرمنده نشود و همای
اوج سعادت نیایش ایزدی را آشیان از آن بالاتر است که صید دام حروف و صوت سخن سرایان
شود و پروازگاه عقاب انخیال از آن بالاتر که شاهین چشم بسته او همان بنی نوع انسان
باشد و آن پر و زبان طبع علی مقالا نرا درین مقام زخم دندان ندامت سینه باز سپید بار زد
وطایر شوق که شعله پروازی مثل است از و هست این مطلب پرمی اندازد اگر بدانی که رنگهای
پریده صید کدام شکار است سر از آشیان طوق گریبان بر نیاری و اگر به بینی که پرافشانیهای
طاوس اشک تمکین را چه قدر اعتبار است جواهر ثمین عبارات را در اعداد خزف ریزه نشماری معلم
نمکین خانه زباندانی که پیش از شور انگیزی انا افصحش بانده کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نخسته
پیراست دیگر چگونه بهم و تا دمی که بسمل حریف حرفا همه عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم مگر
بوی گلهای محمدی نعت سید البشر عندلیب ناطقه نواطراز و بهوای پرواز این چمن افشان و نغمه
پرواز گرد و زهی تیز شکار صیدگاه امکان که بطبل طلبش جبرئیل امین باشند جوارح معلم از اوج
آسمان روی نیاز بزمین تیره خاکدان می آرد وحصول مطالب جهان گذران اشکار زبون

آمده از لغتی لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
احاطه کردن نمیتوانم ستایش ترا کما
دربالوهیت و برتو چنانکه ستایش کرد
بر ذات خود ۱۲
کنایه از صاحب سخنان ۱۲ ۹ حریف حرفان
مر شکار آه ازین فقره تا لفظ امکان حضرت ۱۰ نبی
رب العالمین اراده کرده و مراد از طبل
اینجا نقاره است که بهنگام پرواز جانوران
شکاری نوازند ۱۲ ۱۱ جوارح
معلم ای جانوران شکاری از طیور و
دوش تعلیم شکار

وصید لاغر میشمار و چرغ انسان شکار شیطان را بدست معجز نما از جان شیرین سیر نموده و کرکس
مردم خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نکشوده مرغ دلهای کافران تا صیاد
ایمان را نشاید بدهان زاغ فتیله خوراند و دیده مؤمنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون شاهین بی پر و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین مرغان قوی بازو ست قرل قوش باده بنمک شرعش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حال و حلیش در مرغزار
تسلط مرغ جد و شکار است بلکه بالادست ترین شاهبازان کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر
کرار است بلی خود را مدام ازان گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز بی غنود چندان شاهباز که چشم از ما
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نکشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میرشکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان براوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بدایان
بر نیارد و جویای گوهر شبچراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته ورشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل برشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ
لم و لا نسلم نشسته است وگرنه در چمن بر کاری لاله نگار رنگ صنع بیچون رنگ بگر شکفته و در
معدن هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گرانبهای آن کانست که تیشه
اذهان بدان نرسیده طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده
از جمالش نکشیده هزار دهستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و ببوی کدام
آشنائی بحریم وصلش تواند شتافت مگس را انگبین فشرده مردم مدام پروانه واخذ شهد
سر بمهر ثانی طومار عمر دراز است یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه

الهی خوشنان نرسید و دیدهٔ صیرفی رموز بروانی آن نقدی ندیده شغل میر شکاری و جراح
وارلیست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادهمی برسر و زر چشمانش
را کرشمه نرگس شهلا در نظر است بجز ورن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم تو گل
چشم از هرچه در نظر آید بسته اند شب که تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی و بد روز شان در صبای
سریع تر و بند پیرائی فرمان مطیع تر اند از آزادگی چون سرو لباس زمستانی و تابستانی شان
بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت است یوز که گل دام صیادان خاک
رنگ نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا
و در میدان شکار ضیغمان با و صبا است در عرصه گاه سپاه شعور با انسان که خلاصه جهانست ترد
و در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است چون ابنای نوع در اخذ این
جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم دران باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و
تعارف زبان که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیگر تعلیم
گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و تدوین نه نموده اند با وجود غموض کمال اسرار
علم را و فرمی تا غایت بغیر از فرو زبان مشتعلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند
از متتبعان کتب نشنوده امروز عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی
بر سر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد
و دیده و ران اشرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب
حاصل و با عتقاد شریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الادا ابی
را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانان آنجناب
و الا شان بلند مکان را بمار است و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بمقتضای المامور معذور
بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان رموز باریک معنی آنکه
اگر بر خطائی وقوف یابند اسب جفائی محابا نتازند و باعتراض برین صید ضعیف تیر از ناز
آن پروازند والله الموفق والمستعان دیباکه بر واقعات حال خاقان
صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته نمایش خالق اسرار است که زبان

محمدت سگال از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال
فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آیینه گیتی نما داده که شاید رضا
و تسلیم در مرات الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قوس کشیده
که بیک نگاه شوخ چشمان ازان در نگذرد و کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال آن صحاف
لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال مثنوی زهی جاه زهی شان زهی فر تعالی
شانه الله اکبر + زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون
ماهی در دام مانده و دلها تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه زرین دام افشانده چمن پیرای
از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده و
بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن بخیه و بنیرنگ بدایع قدرت از
آب بیداری و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سرو برفاخته تیغ عاشق نوازی کشیده و
عدالت کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن را هم دریده مثنوی
ساخته از لطف پی خاکیان + چار حد باغچه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو +
یک گل رعناست شب و روز او + چون قدمش بست بمحمل دراهم + اول ازو مانده بفر سنگها +
یکورق از دفتر او روزگار + یک گل خود روست ز باغش بهار + قدرتش آورده
برون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر خط فرمان نهاد + از رگ
کانش گهر لعل داد + گل بفراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان
مانند طلبگاران ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی
بمردم نموده خواب اعینک و رنمای بیدار دلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم
را توانند دید و ازین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان گاو
النسان را بستون استخوان و طناب الفنس افراشته و آنه مرایای تجلیات ظهور را نقاب حجاب
در پیش چهره جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت جا
نشین میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد در نهال اگر خاصه

٨٠

بیان ما از زبان چوبین در معرض مدیح سگالی درآید عیوب پوشیده خود را بانگشت بر دم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما بمصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرات حقیقت نمای اشیاست از نفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز بمن رو نشود بیت

ای حیرت صفات تو بند زبان ما + انگشت حیرتست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را .. آب کرده بازم سرگشته بحر تشکر ما این آرزو بسیار بیت

در زبانم وصف او چون بوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن +

زهی دلی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده قسمت دور و نزدیک از مائده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرائب اسرار و بدائع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه که دست پرورده قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بهر بار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه آنش در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مصطفی سر برآورد و ازین حوض سرشار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین دراک ما صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا و پستی خمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب جوش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین طلوع شریعت مقدس استش سرچشمه انهار ینبوعه اصول و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم افواج بر سر و از نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بعد آباد خاک خوش دلیل در سفر لامکان خیال سیتش باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه

چون مه دید خورشید جهان آرای او گشت احول در تماشای ید بیضای او چشم بابصیرت
گرد را که وزن نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت بابشارت انگشت عدالت آئین
چنان ترسانیده که هنوز رنگ صهابتش از جبین مهر ریز و تسمیه عرفان و یقین ثمر پیش رس بستان
کُنْتُ نَبِیًّا وَّآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ بخطاب شورانگیز اَنَا اَمْلَحُ نمکپاش مائده
امتیاز نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز **بیت** محمد صیقل مرآت بینش + نظر پیرای جسم
آفرینش + صلوات الله و سلامه علیه و سرلوح مجموعه ولایت امامت نقد کامل العیار گنجینه
شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور اَنَا مَدِیْنَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا گوهر تیغ خصم افگنی و عدوگدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی
و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بی‌منتهای وجود عالم خبایای اسرار شهود آزاده سرو
چمن اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی سدرة المنتهای خلد برین جنبا و ارتضا
کریمه یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ رالتفسیر شهریار بی‌سهیم ملک نبوت رامشیر و وزیر
دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال
وجود شبیر و شبر هادی گم‌گشتگان سبل مصلحت سنج دقائق صلح کل اَسَدُ اللهِ
الْغَالِبِ غَالِبِ کُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوْبِ کُلِّ طَالِبٍ مَظْهَرِ
الْغَرَائِبِ وَمُظْهِرِ الْعَجَائِبِ **مثنوی** علی آنکه یزدان علیم وی است +
دو عالم دو کف کریم وی است + وَاَوْلَادُهُ الْاَطْهَارُ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ
مِنَ الْمَلِکِ الْغَفَّارِ بنجوای صدق انتمای اَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُوْرٍ وَّاحِدٍ
متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافهٔ بنی آدم ازین ماء معین سرسبز
و ریان باشد امید که این گم‌گشته تیه بی‌حاصلی و اسیر سلسلهٔ پا در گلی را
نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه‌سار غیضی نصیب گردد و بجد و علی آلهما الطیبین الطاهرین
و بعد بر مرآت خاطر مساحان جداول باریک‌بینی و رصد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط
مصاقل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگرداند که چون بمقتضای
انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ترابط یکدیگر رسید

و مستحکم است برهان ابتهال و مبین امتثال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل بانهار عظیمه رود های
بزرگ راهوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد چمن پیرای این نزهت آباد اعنی
سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار
بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک اتباع و اتباع نتواند شد همانا در نگام
سگالش این مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع
اثار حصول مطلب را بر دوش کشیده و اعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ازواج ابدان
گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت پادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند
عارج معارج برتری ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت
آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار پردلی و شجاعت نور دیده بینایی قوت بازوی توانایی
معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرایی دست ظفر و نصرت
روشنایی دیده فتح و فرصت شعشعه خورشید جهان کشائی پیرایه عرائس و انجمن ملک آرائی یکی از
محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش همکاری سرمه سلیمانی برترین
ترین پایه مرتبه بلندش سروری اولین پله معراج قدر ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سواد خوان
صحائف غیب و شهود و کنجکاوی اندیشه عالم خیابای اسرار وجود عینک دوربینای ضمیر بینش
آئینه گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت گوش بر آواز بیش
صدای طفلان حوادث را از مشیمه عدم شنیده مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده داتش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده داور
آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ما و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا
و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون مسیح جان بخش
مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج گردون اشاه فرزین نهاد
عظمت و اقبال آیت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین ناز و نعم خرد سال
بزرگ فطرت ... پرور و الارتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب

پادشاهی ناتترالویه سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی تنگی و سایه همیشالی سایه پرور عنایت
لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندلی سحاب گوهرپاشی همت موجه دریا جرات اعتدال
بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خوش‌خرام حامل کوکب عدالت طرازی نهال وادی دسی مظلوم نوازی
شهپر شاهین تیزبال خصم اندازی صدای کوس بلندآوازه سرفرازی قرع سنین مذهب بلت مسیح
مصقول دین و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان **نظم** گر
نبود بند کمیش در نظر + فاخته بیرون کشد از طوق سر + دیده خورشید نگهبان اوست + گل بچمن غالیه گردان اوست +
آنکه کند حرف سخایش رقم + رود بدش از پنجه چو ناخن رقم + گر رود اگر زیر لوایش قرار + سایه ز خورشید نجهد
فرار خطش اگر عود بر آتش نهد + دود چو زنجیر زهم نگسلد + بسکه بود عارض او نور فام + پای
بهر جا که نهد در خرام + از پی نظاره جان در بدن + عینک از آن خاک توان ساختن +
عدل وی از بسکه کند بازخواست + سلطنت بجنسی ظالم خطاست + گر شکند شیشه بصحن چمن +
رنگ پرد از رخ رنگت بمن + سنگ که نرمی نبود در نگاش + شیشه شود بسکه گدازد و کشش +
خسرو فیروزه فلک دستگاه + شاه فلک‌رتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و استاد
فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت دستور العمل آداب و ارکان
قافله سالار سالکان طریق ایقان آنجناب مجموعه انفس و آفاق جالس مجالس احتجاب
ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون ظهور واقف دقایق ظلمت و نور حدیقه
دانش نور حدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دول فروردین گلشن
شگفته رونق آرزوی بهشت از بار همیشه بهار تازه گوئی جامی سپیدست و پایان لقوت دیدار
ماحی نقوش بیگانه و بین بستین بکلک خدا شناسی پر هنرکاری سر انگشت خامه اش
گره گشای عقد مشکل و احیای رسوم و آداب برتری معجز طراز عیسی مریم پاسبان حرمش
بعصای خامه و سطوت سیاست ظلم از بزم امکان برون انداخته بزم آرای عقیدتش بر جاسوس
وهم راه تردد مسدود و ساخته خامه را از انامل سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب
زلف خوبان دلپسند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن نفس و انداز
شکستن جبل المتین جابران از تیزی تیغ هیبتش خود بخود چون رشته نفس بکار گسستن آید خلاصه از

کیمیای اعتقاد دستش کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب با تند دل ارباب شوق بقرار تمام
فقیر را بمقتضای اَلفقرُ فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان بر سیر ای
بجان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق
هرچند نیست و گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بجز لطف الهی و رای حضرت شاهنشاهی
دل بر چیزی نبسته ماه بدر در عهدش از سیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی و تسلط بر عالم
دراز است در معرکه خصم افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جان ستانی و در روشنگری دیده دوستان
میلی است پر از سرمه سلیمانی طلسم قدرت او چون بکف آرد قلم بر ورق شعله نگارد رقم گر نبود خامه او تنگ شوق
شکسته شود ز اب معانی ورق بالانشین کرسی چهار پایه اخشیجان مردمک دیده بینائی گردون آن
غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلما اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان
را مجدداً به پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق
لفظ با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سده
سنیه آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از
حسن انتظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و
الطاف شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال است باوج مجلس قرب
پرواز نموده رفته رفته از جانب اخلاص و از طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا بگنجوری نقود
سرالکفا از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم به بیگاری خامه
عنبرین ختامه آن برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان نموده در تلفیق استعارات و تنمیق
عبارات با وجود رتبه بلند ولی نعمی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی آن کان
طبیعت را بپیرایه اصلاح میپوشیدند مرا خود بیکزبان از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است
که باین گروش ناشایسته ام بزمین منت دارد آتش کاش در آغاز حال که ..... نه بر وفق مامول دوری نمود
جهان از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میبود
مگر آبروی آنجهد در صلح اجل قلم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه که بند ناوانی
مانع سیرا از وطن نمیگردد چه غایت سرکش و بلگام است که عنان سخن از دست این سالک بیقرار

مطلب نگاری گرفته باین صحرای بی‌منتهی رسانید آن به که به نیروی تائید الهی عطف عنان توسن
سخن نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از آنجناب ملحوظ میگردید
سایه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و معنی متحتم خدمت شبانروزی را بر خود از
واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از آنجا که حضرت ایران‌مدار خداوندگاری کلیات
و جزئیات امور آنجناب امری بی عرض اعلیحضرت ظل آلهی نمینمودند پیوسته در درگاه
اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است می‌بودند چنانچه
استصباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی آنجناب والا
صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل آلهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه
کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لالی واقعات زمان بتوامان
انتساق و انتظام و رایدا امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره
بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حضرت بامثال دیده بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفاع
این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد و از حجر
اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب
گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن‌سرائی گشایش یافت سلطان آرزو در
کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از نم
دلکش آغوش با تمام مقصود باز شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف جریان یافت
شاهدان الفاظ در بزم یکتادلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشوده و آوازه شهرت گرسنه‌چشمان سخن را بجاذبه ایوان معانی صلا درداد
تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود و رفعت آسمان شکوه
تمکین کوه فروغ خورشید بیداردلی ناهید گویائی آب دورگردی خرام پیش‌بینی عزم و
حزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم رنگ و بدن نشائی عروق رسیدن دعای مستجاب بعیوق
راستگوئی میزان امتداد بقای دوران از مسند فیاض مستفیض فکرت خیال خام انعام شده
در گنج معانی را گشادم ❀ زبان تا دل بمعنی غوطه دادم ❀ چون امتثال فرمان لازم

رشتهٔ اخلاص کیشان میباشد باوجود بیمایگی و فرومایگی پذیرائی این امر شگرف شد
اکنون امریکه جهت انکشاف این ام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پرده ازو
ازان مانع که بسر انگشت خامهٔ نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی
فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله برجا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد لهذا بزومهٔ
مطلب نگار و جهت که بعبارتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل
تواند شد پرده کشای ابهام این معنی گردد **دیباچه شروع القاب آبا و**
اجداد شاه عباس زنگزدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ آثر
چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت الاسعدن گوهر خورشید فروغ
دارائی کبری مجاهد معرکهٔ خصم اندازی سرفراز شیوهٔ گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی
به نیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قامع بنیان ظلم و طغیان رافع
الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه
اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر فانی
ملک داری اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهائی دولت و اقبال نامیهٔ
ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان
و نواب حجاه جنت مکانی جوهر تارک اقلیم کشور کشائی فارس مضامیر گوی دولت ربائی سپیده
صبح فتح و ظفر مطالع غرائب مظهر آثر شفقه طراز علم صاحبکلاهی تاجداری ممتاز شیوهٔ
خسروی و بختیاری صدر نشین صفحه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک
دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب حشمت و عشرت
سواد خوان رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار
بدایع ارض و سما حبل مع شوکت اسکندری و علم طوفی خلف الصدق قائل کلمهٔ معجز
طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهریار
دانادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه و نواب گیتی ستان فردوس مکان
شمع بزم کمالات از عد و حصر افزون حاشنی طراز نعم الوان چهره بوقلمون دائرهٔ مرکز سلطنت

کبری مرکز دائرهٔ اقبال سارا تبه افزای ادراک وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشیدهٔ فسق و فجور
محی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم اقف رموز خفی و جلی شاه صفی رانواب خاقان
رضوان مکانی ومنهم .... امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف
فضائل و انواع سعادات ثمرهٔ دوحهٔ سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی و اقف
اسرار غیب و شهود و عالم خفایای منشور و منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و مطلع
مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینهٔ اعجاز نمای سکندر ثانی بهین نتیجهٔ اشکال اربعهٔ ارکان بهترین
ثمرهٔ حدیقهٔ عناصر شجر خشیجان طراز لباس رائی و ولایت جوهر تیغ جرات و جلادت شهنشاه
شاه عباس ثانی انار الله برهانه رانواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیهٔ فتح مصحف جهانگیر
و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام
شجاعت و بسالت آبروی تشخص بزرگی و برتری آخرین پایهٔ معراج بالاتری سروری محی مراسم اسکندر
و فریدونی خلف صدق سلسلهٔ شریفه قائل کلمهٔ طیبه سلونی حارس گنجینهٔ شریعت غرا از دست اندازی
تصرف خاص سلاطین ظاهر باطن تو الف و التصوف طنطنهٔ هوش پروازی اعدای تخت علو
جنود مؤمنین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمهٔ الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیر گاه دشمن
شکاری اورنگ نشین کرسی عرش پایهٔ ذوی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نیسان مولد عظیم القدری و والانژادی
رابتهٔ رسان نعمت روان و روح آبی و بادی بزرگ بزرگ میلاد و آگهی دقائق اسرار
مبداء و معاد مطرح عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر
عاصف هیجان و دریای اضطراب عدا حصار استوار حصن حصین آرامش و اسائش اولیا شاه
سلیمان صفوی موسوی بهادر خان الاعلی حضرت جهانبانی ظل الهی تر زده کلک مطالب نگار سگر دید
و بالله التوفیق و علیه التوکل دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

الحمد لله الذی بدیع السموات والارض ابدع البیان و

جمله ستایش مر خدای راکه پیدا کننده آسمانها و زمین است الخ پدید آورده بیان را

اضمر المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط لتحقیق

دیو مشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

حقيقة اعمال المؤمنين واهل الخذلان جلّ عن المشاكلة

حقیقت عملهای مومنان و گمراهان بزرگ است از مشابهت با کسے

والمزاوجة والتشبيه والتمثيل وعلا عن مجانسة من

وا زجفت گرفتن و از مانند شدن چیزی با او و برتر است از هم جنس بودن چیزے که

تصوّره الذهن العليل العقل في ادراك ذاته بعقال

خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او برسن

العجز معقول والوهم في تصوّر صفاته بحبال التحيّر مجبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او برسنهای حیرت بسته شده

منشئ اصول الكائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم

پیدا کننده اصلهای دنیا به کاریگری موافق کردن ضد ها مراد از عناصر و پیراینده

كتاب وجود الانسان بجمع الصول وتفريق الاعتقاد له في

کتاب هستی آدمی به فراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای انحاد او

تفرقة وجود كل موجود من عدمه السابق واللاحق تشابه

تفرقه وجود همه موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت

الاطراف واليه رجوع وفود ارباب التجريد بمطايا العجز

طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی به بارگیهای عجز

واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة

و قدمهای اقرار پیدا کردن او متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب با هم جفت شدن

ومراعات النظير وانشائه مشتمل على لف الابدان

و رعایت کردن مثل پیدا کردن خداوند مشتمل است بر پیچیدن بدنها

في القبور ونشرها في النشور قد بدا حسن تعليله

در گور ها و پراگنده کردن آن در روز قیامت هرآینه ظاهر شد نکوی علت کردن آنخداوند

من مرايا المعلولات وظهر جمع تفريق الابدان من مظاهر الايات

از آئینه هاے علت کرده شده کان و ظاهر شد جمع و پراگنده کردن بدنها از جاے ظهور نشانها

۸۹

دانسته در اقتنای نقود کمال ساعی و از خار جواهر دانش را مراقب و مراعی شد و در همان
ایام متکفل مهام رزق مقدر این سیار گلستان بعلاقگی که عبارت از والد ماجد است داعیه
ارجعی را امتثال نموده امان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری و پیکر هیولانی
افشانده بهمراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
معاش اسامان انگار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از بر داشتن این دو امر متناقض
عاجز گشت چندی نیز بعد از وقوع این اشتبه که شرح مراتبش بیرون از وسعت گنجایی
عبارت است چون هنوز موی خط کاید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر جنس علم سودا
مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمره
محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خودنشناسان باشد
زمام خودسری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باندازه
صید آهو چشمان دریه طلب گم گردید و دل خواهش مند رخت اقامت از وطن مالوف سینه
بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ پروانه
صد چراغ شد فَوَا اَسَفَا عَلیٰ فَوَاتِ الْفُرْصَةِ فِی اَیَّامِ الْغَفْلَةِ گوهر گران بهای
حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مخالف شده باشد تلف میگردید و بفریاد
دل مظلوم که در اوقات فاقه در پرده شکایت مینالید میرسید درین اثنا باحتیاط
آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا
سگالش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیده گان مقبول خاطر سخندانان
گشته بدین دو عینک و رهنمای و شناسای وردستان تدریجا رفته رفته بشرف قرب بندگی
صاحبقران زمان و ممهد بساط امن امان عیار نقد بخش شهریاری گوهر گران بهای
دیهیم والاهی تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال آرا و عصمت آیات شیم آن آسمان
گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرا کمند خصم بند
پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گرد کشای عقده
سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رائی و تیر دست مندی آخرین پایه معراج

۹۲

برزی و ارجمندی نثر شادابست عقل بعیدند دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات

بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة

والخواقین السلطان الاعظم مالک رقاب الامم

و خاقانان پادشاه بزرگتر مالک گردنهای گروهها

ملاذ سلاطین العرب والعجم ملجأ صنادید ملوک

جای پناه پادشاهان عرب و عجم جای پناه سرداران پادشاهان

العالم حافظ البلاد ناصر العباد ماحی ظلم الظلم والعناد رافع

عالم نگهبان شهرها مددکار بندگان نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده

منائر الشریعة النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة

منارهای شریعت نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی

خافض جناح الرحمة الذی سدته ملثم بشفاة الاقبال

پست کننده بازوی مهربانی آنکه آستانهٔ او بوسیده لبهای اقبالست

معول رجال الآمال السلطان بن السلطان بن السلطان

جای فرود آمدن ... پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

پسر پادشاه پسر پادشاه و خاقان پسر خاقان پسر خاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان فرو

مالک الرقاب ... سپاه ... شاه فلک مرتبه عباس شاه در فرصهٔ جوانی یافت و چون

... بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود و بمقتضای

بیت ... گر نگشاییم بیکار نیم گر روش کار ندانم در فرصهٔ فراغ

اشتغال ... انست بخاطر رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی

... مختصر و اطناب محل عاری باشد بزبان

... تا سنجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

٩٣

ومرآت جمال شاهدان استتار فرقانیت عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این
دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است
بمصقل خامه در سنه بیحی تیل مطابق هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت بامواج
که چون مراحل ابیض الف را جاده قلم در عرض دو هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف
افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که**
در علم اصول نوشته شده لله الحمد و المنة گفتن گویند کان سخن انجبال نمی آرد که
بسبب ابرام لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس
سخن بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذ الله ستایش حضرت
واجب بواجبی خیال محال و مراحل هستی در از محل نزول آفات احتمالست چه توفیق ادای حمد
بر نعمای بی منتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست
هر چند لب ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و نعت حضرت نبوی پیوستن است اما
اگر دیده بینش بعینک دیده وری نگرد داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین این دریا
خلاصی جستن نخواهد و در غباب تیار تجار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد
خود را باختیار باختن است درین حال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان بپسندند چه اختیار
سکوت غریق این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان
هنگام مردنست چون شاهد بست و گشاد و قبض و بسط این سخن را پیرایه یکرنگی در بر است
پس تسلیم که اسلم اوضاع فهمیدگان افتاده درخور است **دیباچه که جهت میرزا**
محمد طبیب خاصه شریفه نوشته اند سپاس دارایی شکر گذاری شاعر
ضمائر موجودات و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان کار زبان نیست چه ادای
هر شکری مستلزم شکری مجدد و در راه و باب سلسله لایتناهی به براهین عقلی منسد است
پس مناسب شیمه اندازه دانی و حد خود شناسی آنست که ازان مقام والا که پرواز
از حوصله بال طائران ملأ اعلی افزونست فروتر آمده فراخور طاقت سخن
گوید و راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم منکه عمرها از طلسم شکسته خط که

درست بدام نظاره شکار زلف نکویان میماند با قدام توصیف بیرون نهیایم چسان بامری
فراتر ازان پردازم و مطلبی شوارتر وجه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال
خاموشی سخن پرداز و شاهد انشش با وجود پوشیده روئی دلربا بنید در مجمع سخن طرازی این حر
حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان ازادای مقال خاموش سے باشد
نه خط صیادیست که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس تمامی
کحلی فام مدادش جمال معانی چون کواکب در شب تار تابانست گلزار همیشه بهاریست
که آبش بمیانجی جدول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گردش هر دائره شکنج هر حرفی پریرویان
معانی را بمنزله عماریست سیر این شبستان کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد
روشن کرده بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلزاریست
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش
با بیاری آن میگشایند شاهد ایمدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده
نتیجه دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف نقشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است زهی تحریر بلندمکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیردست و بلند
مضامینش طاق فلک را پست میداند و نقطه مدادش از دودمان تجلی و معانیش را
در شیوه اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان
بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان قدیم و یت نشانست خط شریف این
اعظم سلاطین [illegible] در باغ امکان ممنوع نه ایست از شاخ طوبی و در روضه جنان که الوان
اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرونست نخست ازین آئینه هنر نما مینماید که این خسرو
بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و در کسب [illegible]
از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی هر یکی از غلامان را تا چه غایت شناخته
[illegible] اگر بازای این پایه امتیاز و افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرفرازی
این خاکسار است بعدد انفاس لفظ حیات شمار [illegible] همان سخن این شکر
گزاری و مشغول [illegible] سپاس وا یست اگر نه خود گویا

بودی من قاصر بیان بجز زبان تعریف و توصیف آن می نمودم این راه دور و دراز را باقدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان اچشم روشن ریاض خاطر گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوش رایته سب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابانست نمیدانم از جا کردن یکعالم مطلب در قالب انحروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است بیکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار که این جهان جان بدان جان جهان سازم نثار آرزو و تحصیل موصول باد دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده رنگینی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابکدست بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا افراشته از نامیه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده و از رزق بمقدار خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار بیخزان نهاده و صدر این مجالس را بوجود واجب الوجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبرای مبدأ و معاد بهین ثمر دوحه امکان فائده ترتیب شجره اشتیاق منتخب کتاب نعت بیت القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلوات الله علیه و آله و شمشیر آتش جام قدرت الهی سیف مسلول یدالله‌ی قوت شرع متین خضر راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کتائب نا خدای کشتی جهاد موحد نواسب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیر المؤمنین امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب و اولاد اطهار زیب و بهار فزوده و نجابت فرمان این بوستان جنت نشان را تملیک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این باغ فسیح الفضا نسب بسر افراشته کان سلسله جلیله صفویه که تو آن چراغ و ریاحین

۹۶

این باغ اند تفویض نموده لله الحمد که امروز که نوبت نیابت و دوره تولیت بپادشاه ملائک سپاه
ظل الله منتهی گردید همواره به بینائی فطانت جنبش از مکتوم را در سینهٔ ارباب
این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع هر نخلی میشمارند
و همواره پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب امتیاز این بزم
علینک دوربین معنی از آئینهٔ دل روشن و پیش دیدهٔ بصیرت دارند گروهیکه بشرف همصحبتی
مباهی اند صدرنشین صفهٔ افتخار و اعتبار و جمعیکه بسرکشی توسن هستی مجال توقف نیافته
مرحله پیمای حیات گشته اند محلّی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان
سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد و همواره خواهش
آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینهٔ صحیفه مخزون کردد که جوهرشناسان از ملاحظهٔ آن
اطلاع بر کماهی آن حاصل شود و بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر مرآت ضمیر اقدس
پرتو عکس افگن گردیده که باریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این درر را
در سلک التیام انتظام دهد

دیباچه که بر رسالهٔ علم عروض نوشته شده

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفرینندهٔ توانا بود که بغواصی قدرت
بالغه از بحر بیکران نیستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکوّنات را برآورده
برکنار خوان شهود و بساط اظهار نمود و گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف هجی علم
والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ربیع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون
شاخی تمییز و شخصی زهیر دارد برافراشت نیروی حکمت کامله اش چندان لال معنی که در
ظرف تقریر در نیاید در قالب گفتگو نگنجد و آن مقدار متاع اعجوبه کاری که مطایای افکار
بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن آن عاجز باشند بترازوی بکیفه و زبانه سخن سنجید چنانچه
گوهرهای منشوره سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات بجوهریان رشته بینش نمود و جنان
معانی رنگین را در ساغر گردان بحور بر تشنه لبان رحیق دریافت پیمود و قصهٔ طویل احسان
بیپایانش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع
الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لامتناهی منجزر نشود و از همراهی

۹۷

گزران بفتح معنی ناسپاسی از لغت ۱۲

فیض شامل و لطف کاملش بر بیزبانی را زبان خوانی بسیر و قریب و بعید را از مرایای نوال
افضالش راتبه هر روزی مقرر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش
آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در استار الفاظ تو بر تو عریان و غسرح و کنج خانه
دقایق نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بر روی نقابان این سخن مفتح از نغمه سنج
غنیاگران بزم تشکرش جان گوش بر آواز آن نغمات تحمید در سماع و از دستگیری بر داشتش
پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی و ارتفاع کامل قدمان بادیه سعی بیدر تگی تو
باندازه پیشی بر پیش افتادگان در شتاب رتل و برق رفتاران پشت بپا را از رو امنگری
منعش اقدام سبکپوی در خلاب و وحل بهر مندان سرا و در جبین ارتکاب بیج سگالش
و منقضب دیده و ران دوربین او هنگام تماشای بساتین رنگینش چشم بینش در نقاب
آهنین محتجب نهالی که آبیاری تربیتش از حدیقهٔ دل بالا نکشد محبت در برکنده سرسبز از هوا
او بتاج اعتبار منسوج باشد در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افکنده پست ارکان کاخ نهاب
نظر با صل اصلش از حیف مقالات درست اندیشان حدید النظر در اخبار کنه و نتش ازان
دراز دستی ادراک از قبض آن زبان و ریاتش قاصر و مشعل فروزان لا احل لم و ان چون
آوارگان ظلمت آباد گم کرده راهی از تکاپوی ما لا احصل خائب و خاسر دلهای بسته
از ذوق بفرمان نافذ امرش حرف امراجوف از سینه محذوف و تلاش مبتلا شان تحصیل
کمال بی اعانت تکمیلش موقوف و مکفوف حرمهای حائز مان از تیغبازی حیرتش بسوا و غرم
و دل و زبان کوته اندیشان هرزه درایان از بساسای عدالتش اخرب و اکرم تعالی شانه
و جل برهانه و اعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان
جفت نداشت بوجود وافر الجود مقصود معمای آفرینش قبلهٔ بینائی و منبش جلاو
انوار شاد ابیای نتیجهٔ صغرا و کبرای مبدا و معاد و رسول ثقلین فرمانفرمای
خطهٔ خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا استقرار گردانیده نوای صیت بلند آوازگیش
را بمسامع ساکنان ملاء اعلی رسانید مرغوله شعر مشکین مرسلش جعبهای
حواس ارباب مشاعر عنبر بو و عنبر آگین و طراوت کلهای حدیقهٔ ملتش

پرده چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه دون
شاعری را شارعی بصوب والای جاهش نیست صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در
یوم النشور بدامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر است زهی مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام فرموده بندگی سنت پذیر بوده سنت گزار و در تحمیل بار تکلیف امت مطلبش سبکساری
حمالان اثقال معاصی بوده نه گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری
امت ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس نفس مقدس اسد الله الغالب غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بالنفس مطهره خود پیرایه اتحاد پوشید
که اطاعت پیشگان را بپذیرفتن یکفرمان دو آمر احتم مقتضی و ازمین تحصیل رضای
مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد
بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت بغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز
ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش
انتباه غفلت و اوان اگر بیش بیخبری افاقت است پیوسته خاطر از درد طلب ناتوان
سلوک مسالک بیدروان بر خاطر گران بود و از ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده
بادیه وصول باشد و از سوهان ششین قرشت در نظر داشت که زنگ نادانی
که چون غبار دریا لازم دلهای عموم ناکرده کار است از آئینه ضمیر تراشد
تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت
شاهدان کمال با حسن ظن خود عشق میباخت و مرکب سعی در تلاش و تا و غث و سمین هر
مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی
از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار بر گل یا زنبوری که در خمکده
پر هر لا افتد بر علمی چه اول را در چشمک زدن فریب و هر فنی علیحده غارتگر آرام و شکیب
بود و درین چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط که دوچار خوان پر نعمت الوان گردند و در
ترجیح هر یک بر دیگری آسیمه سر و در تحصیل کام و حصول مرام در مانده خاطر اضطراب

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل
علوم رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش سرحجان یافته
نقد اوقات گرامی بذل قیمت انجمن سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشاء بیخمار دوبالا
رسید هرچند که دل در اشتغال این امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما تحکّم علیکم بحسن الخط دست از
ثمرین شغلی که خامه را امتیاز علم کاویانی تواند داد برنمیداشت و تخم ریاحین از حروف و
نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دلی داشت راه حیات و کریوهٔ پست و
بلند حادثات باین شیره طی میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همراه و هم رفیق تواند بود
مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل اتبهٔ مقرر را که تخت مقالید آن در دست
سنگفلان مهام اولاد میباشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهار بی علاقگی
نهادند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن مسافران یار نیستی را نیز باسم این نابلد طریق کسب
معاش برات مستمری اوند بتکلیف ایمعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ
محاسبان دیوان انتظام یافت دست و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت
و نفس بهیمی در مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب
روائی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس و بیدن دل خونخوار طپیدن
شد مطالعه بیاض گردن و صفحه سیما مباحثهٔ اشارات و شفا رجحان پذیرفت و متاع
کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و سرود
بلبلانه از تضمینات گوی پیشین ربود و آب تازه از تحصیل بر چهرهٔ خواهش کشود
رفته رفته گرمی صحبت باده و شیرگان خیال خارخار ضمیر را شعله ور گردانید
و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشه که میکشان از بادهٔ صبوح و گلم
کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار بلندی می یافت و انتعاش از نقاشی سیاه خیمه نشینان
معانی از هر چه در نظر می آمد روی دل برمی تافت تا درین امر توغل بجایی رسید که
با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
و راحت دل خواهشمند از احراز معانی نمی غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایهای مختلف برخود عرض می‌نهند و از غرائب اسلو
هر دم سیر بهارستانی تازه نماید بعضی از خزائن دواعا ند مضامین در لباس نظم و برخی در جامهٔ
نثر اعجوبه کاری اهل بینش را جلوهٔ ظهور می یافت بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَجَدَّ
وَجَدَ در همینی بکام خواهش همیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامهٔ
موی دقت پرداخته آمد بدین عینک دور نمار و شناس دوردستان گردید و آوارهٔ
کنجوری معانی با قاصی او انی رسید و چون علم عروض آئینه بدن نمای شاهدان موزون
خیالست در پیرداخت آن نیز نگارش بعمل آمد در این ایام که زمان فرمانفرمائی صاحبقران
زمان ممهد بساط امن و امان قرهٔ باصرهٔ شهریاری و کامکاری غرهٔ ناصیهٔ جهانداری

سُلْطَانُ سَلَاطِيْنِ الزَّمَانِ الْمُتَمَكِّنُ عَلٰى مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل

وَالْاِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا عالی قدر رج
واحسان

وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا عَامِرُ مَبَانِي الْاِسْلَامِ هَادِمُ قَوَاعِدُ
وهر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آبادکنندهٔ اسلام ویران ساز

اَصْنَامِ كَهْفُ الثَّقَلَيْنِ مَلَاذُ الْبَرَرَةِ فِي الْخَافِقَيْنِ الَّذِيْ
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه

اِنْتَهَتْ سُؤَالُ السَّائِلِيْنَ اِلٰى بَابِهٖ وَاَخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد

رِيَاضُ الْعَالَمِيْنَ بِفَيْضِ اِحْسَانِهٖ مُحْيِيْ مَرَاسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ
باغهای عالمها به فیض احسان او زنده‌کنندهٔ رسمهای انصاف و احسان

فَامِعُ نَوَائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُنَوِّرُ مَصَابِيْحِ الْعِلْمِ بِاَنْوَارِ
کشندهٔ آتش ستم و دشمنی روشن‌کنندهٔ چراغهای علم بنورهای

الْهُدٰى مُسَجِّلُ مَنَاشِيْرِ الْفَضْلِ بِاَصْنَافِ النَّدٰى مُمَهِّدُ
رهنمائی سجل کنندهٔ فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کنندهٔ

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشید بنیان السلطنة

ستونهای پادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار علوم وحکم

بسبب دور کردن ستم و بی راهی آگاه رازهای علما و حکما

کاشف اسرار علم الانسان ما لم یعلم

کشف کننده پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

عیار نقد بخشش شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد متفاولان مصحف کمال شمیم ازاهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری جهانداری آیات گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی وجوان بختی گره گشای عقده سرور کم دشواری سختی قوت بازوی فتوت های آخرین پایه معراج برتری ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی انس و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت در گرانبهای صدف عدیم المثالی مصرعه رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت نضارت بهارستان فتوت نامه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر و برخلاف ازمنه باستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربینی بینائی تماشای پرده نشینان معانی مکتومه بوده باشد حسب التکلیف احباب باخوان ارتکاب آن از مستحبات دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت انموذجی از منقوشات صفحه خیال بر دفتر اظهار نگاشت و جهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردید و بالله التوفیق

دیباچه که جهت دیوان میر نجات نوشته شده

کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن در عدم مکنون تعبیه مسبع مشرقات و مسدس جهات و مخمس حواس و رباعی اسطقسات و مثنوی ابیات بلند

١٠٣

آشکار او نهان قصیده مجاذات اعمال انس و جان و بحر طویل حرکات زمان و ترکیب بسیط
اصناف حیوان و ترجیع بند انفاس موجودات بعض از قیاس را برشته انتظام انتباه کشید
وصف لعل نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که درین بحر بی پایان و محیط بیکران
از زیر دستان بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی و تنزلی وجود بی تاج
تاج امتیاز و سرافرازی برکشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار جالی
در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شتاب در آتش است که از زر
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت المعمور انسانیت گردند و رهروان نبات یعنی لاله و گل را که تاجدار
اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این بهشت آباد گسترده
میباشند که خود را بتقریب مقربان خاذیه ماسکه بقلوب ارباب عرفان بندند غزالان صحرای
دریافت این لیلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج و
مزاج از زد و خورد فعل و انفعال و شکست ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم درآ
چنانچه این گنج مهر را ازین کان و این دُر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را
از ساکنان عظیم الشان این مدینة المعمور که دار السلطنت سلطان روح است برگزیده
یکی را خواه نخواهی راتبه تجرد نژادان معانی و دیگر را رتبه محرمی و ترجمانی داده
و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار نخزان کشاده و صلای عام رخصت دخول
آن بهشت آباد در عموم آو نه و از مان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انتمای اِنَّ لِلّٰهِ کُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِیحُهَا اَلْسِنَةُ الشُّعَرَاءِ بگوش هوش ارباب دریافت
رسانیده درین حال من بیچاره قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب
طریق اخلاص و نجات بچه زبان طریق حمد پوید و بچه عبارت شکر عطایای لاتناهی گوید
چون اینان بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بالشت عطف عنان
ازان وادی بیابان نورده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشین سخنان شاخ بر شاخ افنان این بوستان است دران گلستان خلد نشان حضرت صفیر

دو گاه بگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بخزان شتافته جهت سخن شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای نگارنگ سخن بدست خیال
بسته لابل در کندن این معدن روح فزا و دراو وصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته
نقد فرصت خرج و گوهری چند فروزان در مخزن بیان درج نموده آین درج را مهری
چه بکارت دوشیزگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهره دلربائی بغیر
از دیده دل وا کردن نه و چون مخزن را قفلی ناچار و گنجینه را حارسی در کار است
که نامحرمان را ازان دست وصول کشیده و پنجه تصرف پیچیده باشد با این
بیت الصنم را القفل ابجد تقفل و کشادن آن را امفتاح در یافت حرف شناسان محول
ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لاله این بوستان چون عندلیبان نوا سنج
و خوش الحان و سرمه خوردگانش چون مژگان نیکوان حریف حرف و همزبان سخنان
شوخش را در قید آرمیدگی رقوم بازیگوشی طفلان بستان مژده آزادی شنیده
و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی به معشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی عنان ۱۰۴
چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خط گسستن و نقلهای نقل شیرین لبان
که ریخته شیره حیاتست با کام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصائد
را دلربائی پس کوچه خم گیسو و نزهت خدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران
این شبستان را هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده و سطر جهانداری شکلین لباسانش بر حرز
ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده گلستانیست بید و بند دشگفته رو باش بی تکلف زود پیوند
سوخته برشتگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که کی از راه انتظار برسند و شیرین کارش
را گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گردیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان در کار و مائده سخن درمیان و تکلف بر کنار است در دیباچه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور و غلمان نکات بفحوای قُطُوفُهَا دَانِیَةٌ برحمت تحصیل رام بشتابید که مبادا هنگامه
سخن سر و چهره پرو گیایش از غبار کسادی برگردد و دیباچه که جهت بیاض ابدا

پاشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بافخانهٔ سخن است قماش کاری تازه در نظر
دارد و از مخمل دوخوابهٔ فکر و خیال هردم صورتی بدیدهٔ تامل می آرد میخواهد که زمین بیاض سفینه از
منجر سخنان شاخ برشاخ بلبلان گلستان بیان بموادّ نقش از رنگ سازد و فرشی ملوّن که جامهٔ
گلبندی بهار را در نظر بنشیند کان خوار گرداند برای سندنشینان بساط سخن اندازد از
قلمدان باز آهوچشمان ترکستانی شگفته رونق باغ خیال آرایند و از فصحای کلام شکرلبان شیرین سخن
بزم آرای محفل بستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزهٔ باغ و کنج فراغ
مهیا و آماده باشد **بیت** ما می ندیده ایم که نقلش بود زخویش + غیر از شراب بغیش اشعار بازه
سوداگران استقرار و تتبع از هر مصرے از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد
مقدس جان فشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و خطای
بی پروائی و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور عقوق اولاد و اصفهان
کثرت غنج و دلال و کاشان از روی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان
سرو قامت و بحرین دیدهٔ تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه کمیدن
لب شاهدان و مدینة الرسول پیغام وصال مشتاقان و صبر ایوبی و بنگران مسکر
معشوقی و دلکوبی از هر قسم متاع که بافته دست خیال استادان و فت پیشه است
پیشه پیشه آورده اند و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و استادگی و ندان
بر جگر افشرده پوشیده نیست که قبای شالی که در کارخانهٔ خیال از موی میان
و زلف بتان و خط کلچهرگان باتمام رسد و زربفت طلا و نقره بافیکه از خیال سیمین بتان
و زردی رنگ دلباختگان انجام یابد نه بدان قماشش خواهد بود که دست قدرت
ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظارهٔ گل و برگ آن هر مشامی
بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستانیست که انوری
نوری از این انوار و ازهری برگی از این ازهار و فردوسے سخاسے از این
اشجار و رودکی نهری از این انهار است چه اصناف بلبلان و شن دل که نبو نسیق

١٠٥

تماشای این نزهت آباد یابند چون آب در حوض جدول آرزوی فراغت برپشت نخوابند

و با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون سبب بی پروا که در بیابان

بی تعلقی و سودا گله گله لیلی در هر جرگه آهوی خیال وا دور گلگاری این

بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد روا نیست

که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های پیوندی ناز

و نیاز حسن و عشق این روضهٔ همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان

و آن ورزلهٔ سمتن تماشائیان چون درگرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ

نقصانی نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی بر جا

و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در

پرده بیان حسن صورت آن بمنصهٔ ظهور کشیده سخن ست که از دریای محیط تجرد و قصد

دلجوئی و پای در گل رفتگان گلزار تقید نخست وارد شهر صورت تصوری تصدیقی گشته

جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر

کرده از خیابان زبان و دروازهٔ آذان بکوچهٔ هوش و دریافت دانایان در می آید

و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ

در تاریکی مشام جان را تازه و روی مجلس را صاحب غازه میگرداند مدتی یاقوت روح یعنی

نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکدهٔ پردهٔ دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله تعب است

گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا که دیدهٔ بصیرت بینا و آئینهٔ دل صاحب جلا باشد

بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لا یعقل ترک خود دار[ی]

مینماید و آنرا که غبار دیدهٔ نمز سد راه گشته طریق تکاهل پوید محرومی او از پس دیگر کسی چگونه

دیباچه که بلب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

نیایش و ستایش کریمی را سزد که جامهٔ اعمار انس و جان را از تار زبان و پود انفاس

در هم بافته و رشتهٔ زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت

تافته خامهٔ صورتنگار هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود مشجر قابلیت های شاخ بر شاخ

۱۰۶

مفروشش ساخته و و در خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد انداخته
آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزهای مخملی نموده و گره شرار را بگره کشای خارا سنگ قفل غنچه
از هم کشوده صندوق سبز خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده مصلح هوا را که انفاس
حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را نعل ستمکار
آتش ان است که نان روزی خواران او در بغل دارد و رگ ابر بهاری از ان سرا پا
آب است که بقطرات باران نعمتهای الوان بمردم میشمارد حسن سائیدن ارزاق بیابان
که دست قدرت ضامن الصیال آنست آسیاهای آسمان در گردش و این منعم حقیقی باوجود
باکاران اعناب و اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره
موظفین خوان نعم فرد است به نیروی فرمان امر کن و بو نفس نبات که خدمتگار پر یزدان
فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت شبانروز در خواب و شبانروز بیدار
و در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن نمو و ارکان دیده دیدبانان لطف پنهان
کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار از سرور روی برف و دم سردی زمستان تنور گلهای
بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرم خوئی و حسبان انحلاطی تابستان ربیع دلهای
سخت استخوان اثمار نرم است در شبکه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی
بر خاک طپیان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر
خود لرزان است نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان
بشیر اوراق و اغصان می پرورند و ریشهای درختان چون خدمتگاران
جا بدست برای آسایش نازپروردگان روائح حریر گلهای بوستانی را می گسترند
بمفتاح کشادکارش طیور از ریاض عدم به قلعهای در بسته بیضه تا ورسمی
آیند و غنچه های گلها بهدایت و سیاقت خضر راه نمایش بپایای به دامن
پیچیده از کمن مکامن شاخها برافراز منبر ظهور برآمده جلوه گری
مینمایند چراغ درختان برق را الفتیلهای قدرت نیران باران
بر می افروزد و این رشتها که نابیده دست قدرت است قباهای

اندامی برای موزونان سر رشته رسید و گاهی صورت آتشی بفحوای الصّلح
خیر بوساطت صورت هوائی بجانب خالی صورت مائی برمی آید و گاهی بفرمان قهرش
چون ناخن سماع گره از رشته وجودش میکشاید و قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز خازنان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر مصوره را بی میانجی خامه موی
موکاغذ نیست خوش قلم و پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس [illegible]
صبح را نمو وار شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته [illegible]
را خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بر
میان استوار و دریا را در پرورش مرجان خار و خس کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل
برکنار است عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش بر آوازان سکنات
محکم و حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی مذبذب و اشخاص کائنات درهم و مبهم است قرس
فراست دریافتگان حقایق از معقولات اول و ثانی در عقال حیرت و دیده بینای
حکمای دقائق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است و لهارا بدلها
رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن درهم شکسته الثنا
که در وصف مغال مرکبات جای دارد کمند بلند ذوق آسمان از عقل و اندیشه کرامت نموده
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و رهنمای خافقین لذت
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و
آئینه خاطر انورش را از زنگ هوس خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را
از در انجمن ظلمت آباد دنیا سوخته چون ثعبان ماهی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ
خورشید ضیا بینائی شپره طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نشان
را از دوازده برج امامت که هر اثنین آن با هم اثر قران سعدین است موجب استحکام
شریعت کرده و شئونات فرمان این گوهر والا را از دست بخازنان اوامر و نواهی
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله و تجدد مرات اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند
که عندلیب آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن

گلزاری که بلب الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت خود علامهٔ رازی منظوم بود گذار نمود الحق کاشنی و بدشگفته ریاضش مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر پاش و شاهدانش را چهره و لباس دلربا و خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که سیارانش را از عطر گلهای کیفیت بادهٔ ریحانی حاصل شود چنان اقتضا نمود که این پوشیده رازیان اکه در سود اللغات محجوب از نظر تماشائیان مستور اند بحلیهٔ پیراهن تبیین نمای عبارات فارسی که حکم آئینه بدن نما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نابلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام دلربایان کلفام به تیزی ذهن حدید بریده شد و ریکفته بسوزن نوک قلم در رشتهٔ پیچ و تاب فهم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن شاهد مدعا بینند از اعتراض برآیند و احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تثریب برگزینند

دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند

سخن که بجادو کاری معانی تازه سامری وار سفینهای گاو زبان اگویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور نفوس مردم رام فریب و الهام نموده کلیمیست که از صحرای تحیر و بر وشنائی آشنای روانه طور و طور نفوس انسان و وادی ایمن دل شجرهٔ زبان که بصفت اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَا درحدیقهٔ مدینة السلام دهان انگشت نماست گردیده و نفوس بشر را که هر یک در مصر وجود خود کارکنان عجمی و حواس را مخاطب بخطاب اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى میگردانند در ربقهٔ تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شکافته و بر بیان نثر را نیز بهمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم بر ساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم است خضر گوش خطرا پیشوا ساخته سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد و در غار تار صماخ رحل اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازهٔ کلیمی بلند داوعیهٔ مسیحائی بوسیلهٔ سخن اجابت را لبیک بیت باآنکه دامان تقدسش آلودهٔ غبار تجسم نیست مادهٔ وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از الابس بسبت علو و سفل مبرا است لیکن ...

طوبی مثالش از آسمان زبرین دیده اگر کسی را در صدق آنچه خامهٔ صادق بیان اخبار
بآن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انّما
امرهُ اذا اراد شیئاً بران گواه است سلسلهٔ اعداد معدودات از و برپا و صورت حال باطن
گویندگان از آئینهٔ حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاخ مطالب وضیع و شریف
از و صورت کار حصول و بمشاطهٔ عذر خواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبول گشته و رشته
تا از خود شمرده چندان برخود نه پیچیده که در جامهٔ حصر گنجد و مقدار تا وزن و قدر از دیا
چنان به بستگر نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه سخن فلک ثوابت بطفیل او طلس
پوش و مسدس جهات تجمل و خوابهٔ روز و شب برای او مفروش است از راه حسن
معاشرت پری وار در جلد هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده
باندازهٔ خواهش هرکس چند اگر از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در
پردهٔ ادب بآئینی ادا نموده که شنونده بچشم خود شنفته خط را از و دلربائی سواد چشم خوبان
و بیاض را معجزه ید بیضای موسی عم السنت عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس نشستن
چون بمقتضای الیقین رشتهٔ هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون پستی و بلندی در آغوش هم نشسته
اند سگ لیلی را با هوای مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بدخوی کله گزاری در آغوش دایه
رضامندی سرشت تسلی است زمینش را آرمیدگی بهشت برین و بلندی آسمان در زمین
غزلهای غزلیاتش دفینی است هر سفینه قافله گاهست که مسافران دیار عدم با متوطنان
شهرستان وجود در انجا همصحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را
صیرفیان سخن بآن میشناسند هر بانیست چون لبهای پیوسته خاموش و سیاه مسیت سراپا
هوش را از هرکس را چون سر به چشم کشیده و در سواد جهل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات
پای در دامن پیچیده حدیقه هر بیاضی بآبیاری سحاب دُر پاش طباع دریادلان سرسبز و ریان
و گلبنهای هرگل این گلستان بنسیم انفاس مسیح دهان شگفته و خندان میباشند دامان معنا
چنین را اگر همه برای گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان داد و داغ حرمان
همزبانی را باختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن بیست بیت

روح قوت بدانست سخن اینست غیر ازین سخنست حسب الامر اعلی بجهت
خاتمهٔ قرآن نوشته اند از آثار مبارکی فال شریعت مقدسه
نبوی و خجستگی احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی یکی اینست که پادشاه زمان مالک رقاب
دوران بعد تلقین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فراین جناب باری
... هدایت بر سالکان طریق رستگاری کشاید ادای سنن بر ذمت همت
حق شناس اجب داند و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سورهٔ عزم
اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگواه
شاهد حال باشد چشم خدا شناسی روشن ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی
حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم
کشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب
کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت بهینها سغشغهٔ خورشید
جهان کشائی پیرایه پوش عرائس دادبخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر
منظور النظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بیت فروغ طلعت گیتی ستانی شه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب
جهانتاب فلک رسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اند درست نمغی گوی
امتیاز و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از سخن سرایان
خاموش مقال مخدرات حجال آیات فرقانی شنوده و بر اذعان فرمان مبشر انس و جان از
حسن افعال و اعمال ایراد و برهان نموده چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان
قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار
الفاظش هم آوازه اند مکان شاهدان بهشتی سرشت او امر سبحانی و جلوه گاه شاهد بر هفت کرده
سبع المثانی بفحوای اکلها دائم و مقتضای قطوفها دانیه باثمار گوناگون اعجاز تماشائیان
حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل و قوت روح است همت والا و نیت علی متوجه طراحی این حدیقهٔ بیدار

ارم نگار گشته بزلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز بوستان خلد عنوان گردیده وحسب الفرمان قضا جریان بتاریخ فلان غارس نهال حروف و نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر دوام وحصول مرام که مثمر این حدیقهٔ الهی است شیرین کام باشند در **تعریف میرزا معز الدین محمد موسوی شهیر سامی** تجرد نژادان معانی وسرخیلان افق آسمانی که از اوج اطلاق لا قیدی بساحل دریای قلوب ارباب عرفان عیانیه قلیب آزان اخوان چون ماه کنعان نزول میفرمایند مانند اوراق ازهار ونقود کامل عیار نثار در دامن ... وازن انظار وغرف نشستگاه وکنار شعور واشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند وچون خضر والیاس در بحر قلوب وبر مکتوب لحظه از تردد وتگاپوی نمی آساید پیوسته درحین ظعن واقامت نزول حلت اندامی حروف لباس تمامی نفوس بهواج مشک اندود کلمات وحدائق عنبر آمود الفاظ که هم ایشان را بمنزله بال پرواز وهم بمثابه پیمانه نشاء باده اعجاز وهم ترجمان بیان هم بانع قاطعان طرق وراهزنان سنت میباشد واین لب قشر نما واین پوشیده پوسیده مانند انتزاج مانند بیضه مزاج که نتیجه آبا وامهات کثیرست بآن پرنیادکان پوشیده رو ودر رنگ گل رعنا با وجود اختلاف هم از اتحاد میرسند وازانحراف انزاع آنها از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند وازینجاست که اقلام رقم نگاران را در اصلاح این طفل مزاجان که بشوخ چشمی شرار وسبکجولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب ادیب ودر رشته سطور مسطورات منظوم ومنثور مقابیه نبض رگ نبض بانگشت طبیب است چون زبان روات ثقات بصفت دیانت واری موصوف وچون عیبه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشند ونگارندگان اخبار واشعار که در حقیقت منتخب وبهترین طائفه از طوائف تجار خریدار متاع غذای روح وروان در بار دارانند بلکه لیلی ونشان شیرین حرکات معنی را مجنون طبعان بادیه هواپرستی که خسران سر بر خودسری اند میرسانند شریک غالب شعربافان کارخانه خیال می باشند ونسبت ناقلان کلام بمنهاج قماش سخن نسبت گلفروش به پیراننده چمن و

۵۳ عیانیه بفتح عین معجمه وبای تحتانی ...
۵۴ قلیب بفتح قاف وسکون یای تحتانی وبای موحده بمعنی چاه ۱۲
۵۵ ماه کنعان کنایه از حضرت یوسف علیه السلام ۱۲
۵۶ ...
۵۷ ...
۵۸ غرف بضم غین معجمه ورای مهمله بمعنی بالاخانه
۵۹ برمکتوب ...

نسیم مصر بشمیم پیراهن دست سبکشان بر هن است درین حال گوینده از نگارنده چون جناب
کالا از مشتری منت پذیر و در حال هر هی وخیر اندیشیش طالبیست اسیر خصوصًا در صورتیکه
ناقل قایل را اندک نفع این معامله باو عاید گردد مصداق این کلام صورت حال اعنی
مغز الکلام است که مودبانه وطبیبانه ومشفقانه بجال مکتبیان گلستان الفاظ و زادگان
طالب مبتج محتاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف وحید رسیده
بنجانه وقت پرداز چهره های این دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت بشراکت
و همسر هم این ماتم بادیه بیدماغی و ماده و تلال آن را بپای تفتیش و تفحص پیموده این
بوستان پیراسته را شایسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت
بل گوینده را رهین منت خود ساخته وقدر هر یک از غریب زادگان معانی
غریب بند سواد رقوم را بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته برار باب
ذوق سلیم سبیل و میزبان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل است والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته مرقع درویشانه

که نسبت خرقه اش بسلطنت اعجمی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس
جامع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول بید بیضای یکدیگر
بسوزن اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده
باشند دعیار محبت و دوستی خود را باهل بیت در تلخیص این امر خالص ظاهر ساخته
یقینکه مبتج و نساج هر یک جایزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهند

در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و خزائن بدایع علمیه منثوره را که حسن نویسندگی و غنج
و دلال زلیخائی باشد آشفتگی دواوین و محارضت کتب رسائل هر یک را
محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان این
گلستان که سراسر روی آرزوی تفکر و تدبیر تماشاچیان و صلاح هر یک از مطالب

منت مشاطه بر عرایس استعداد بریده هر صفت میدارند الحق نیاز در گاه بی نیاز محمد طاهر وحید
شریف اگرچه در اخراج این سلاله حضرت از صلب قوت بسته جگر آبادار در
ایلاد اولاد وار و لیکن بتوفیق حضرت احداث معزالدین محمد بکر اک اندیشه
ومشاغل وین قوت پیشه در تحسین اشکال عرایس تکمیلهٔ این کتاب و تصحیح
خرام مقام که سکان گرد سرای دوار و صدرنشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی
بهار در آرایش اوراق و رخسار تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده
در ازالهٔ زحمت صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده در پی
هر یک از بوستان زرگان آمد طبیعت این مغازه بیابان نهاده و دیده اکنون اثر سعی او در این
نسخه اگر برهان مزیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتواند شد
انشاءالله فراخور سعی و رضامندی این نیازمند مستاب و ماجور خواهد بود خاتمه

که بر بیاض میرزا فصیح مرحوم نوشته شد

نبگامه گزاران سخن را افسرده باد که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای وجود عنصری طبعی نمود
و ساقی خمخانهٔ فلک صافی معانی را در شیشهٔ دل پر حوصله نموده دریای معانی آغاز گوهر
افشانی کرده و لسان شعر بدگاهی شیوا بیانی قرین قصه پردازی دوستان سخن
شورانگیزی شیرین شده مژده این خوش کلام اگر در دیر و تمان کوه غم از صلب فرهاد و تاج
شاهی از سر پرویز برگیرند روا باشد و اگر بجز دکان بسته کعبه خود بنا باشش آن پروانه
سجا لله الحمد که بر همگنان ظاهر شده که خامهٔ عنبرین ختامهٔ من اگر بسیه چال دوات کذب
پیرائی را اسیر شود در آرزوی مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورد و در لفظیکه غیر واقع باشد
بر زبان نمی آرد در بیصورت گفته و نوشته مرا عین صدق و محض صواب باید دانست چندین
هرزه سرایم که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم مصرعه تمان چه باشد وسعت
جای سخن ما باز در حمام انتخاص معانی تنگی نپذیرد و نعمتهای معانی را از مائده خوار
موزون کلامان و هر تشنگی پدید نیاید دیگری را هم اگر سمند فکرت در زین باشد گو بجولان
در آرد و اگر دست طلب باشد ثمرستان شاخسار سخن و راز کن انصاف بالای

طاعت است چه خوش آینده مینماید از دانش طراز یکه ادا فهمی و نکته بیانی را چون دل

در بر گرفته باشد من که دایا فته ادا های نازکم چندین ازین اشعار طرفه می بندم که باغبان

از گل ومی خوار از مل نه بندد و اکنون خشتی که خواهم که جلوهٔ این سیاه بوستان که از کمال

معنی پیرائی ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید الفکری که پهلوی ادا های نازک را خار پایهٔ

سخن را تخندان سیدا اندیگر مرا چه احتیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار آن یگانهٔ آفاق

را چون او محجوب بدارد و بر دو در ارتقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم قندهار نوشته شد

زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و داد

اعنی نامهٔ محبت ختامه فلان که از سرچشمهٔ یکتا دلی و ینبوع دوستی یگانگی تراوش نموده بود مانند

سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه مشحون برياحین از نم بارگت آید فیض و رود ارزانی

داشته هم گردنشان طریق یگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض التیام و الفت گردید و

گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا مکنون بود

بغواصی غور اندیشهٔ دقت پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید بر اقفان دقایق

عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد لمین عقل و نقل بر ذمت همت کافهٔ امم

و اصناف بنی آدم عموماً و بر حکام و کارکنان ثغور که انجمعی ازین گروه خجسته پژوه تعدی

بکافهٔ رعایا و برایا نمیاید خصوصاً واجب و لازم است پیوسته بار یافتگان این امر خیر انجام

سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشند لهذا با یالت پناه فلان که فاتح ابواب آن

شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شمیم ایمعنی از بوستان طور آنو الاحباب

بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خود داری مینمود ایجالا

که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بادی این امر شریف شده اند

برین خیر خواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این امر و فیع که منشاء رفاه حال شریف

و وضیع و رفع مفاسد قطیع است نماید در باب اجناسی که فلانی با تمام آن مامور است اشعاری

فرموده بودند که تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند که با وجود سبق رزو اسلاطین سلف و درار

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور نحو دیگر در نظر آشنایان یگانگی پرده بیگانگی
سست مناسب شیمهٔ کریمهٔ یکجهتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن نحو رستاع دقیقه شناسی طلب گردد
مستور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آوردن
اجناس شایسته مرآت حسن سعی و وقوف آن جماعت بعضی تفصیلی از منسوبان درگاه والا
باز یافت مینمایند که باین تقریب خدمت سگالی خود را بر ایستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب در اینست که بعد از اطلاع آن ذره سما مطرز دانستن
بر تفصیل مزبور روابط سوالف سلاطین جنت مکین ... نشسته بفرستادن اجناس
مفصله فاتح ابواب یکتادلی نگردیده اند یقین جا ... که در وقوع فلان مقدمه که در نظر
والای سلاطین چندان وقعی ندارد مخرب اساس دوستی که بمعارستی چندین پادشاه دقیقه بین
حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام برین امر بغیر
از رفع مظنهٔ کوته اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان بود که مدرسوزیکه
زمان نواب فلان این خرابه بقید باعث گرد آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده
بود و نخواهد شد لهذا بعد از مفتوح شدن آن دیار نامهٔ مودت ختامه مشتمله استقرار دوستی
قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان وزنی ندارد اعلام فرموده بود که
از استرداد آن ملک بغیر ازین مطلبی نبوده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده
شود در عوض بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف
بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب طلب داشتن
اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دوری نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح
ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی اندیش
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتادلی نخست از حرکت آن طرف غبارآلود کلفت گشته
اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که
قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

117

پادشاهان سعادت قرین از اجب لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت امر یعنی اطاعت خالق
انس و جان فرمان پذیری پادشاه دوران لو توقوع آمده باشد و چون بنا بر
مراعات رفاه حال عباد و امنیت و اسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصالحه
فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سرچشمهٔ تناقض و خلاف
بگل حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابدبنا از هم
نقض آیین و لا و بازخواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد
نگردیده اگر خلاف آدابی از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق
اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن تا عاقبت
اندیشان گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه
درین اوقات تقی سلطان که یکی از سرداران اکراد و سررشتهٔ فتنه و فساد است مکرر
بسر راه تجار و مترددین آن آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده
و چندی را نیز به تیغ بی پروایی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایادی
آن کوته اندیشان بدمآل به نیروی اقبال بیزوال مصون از اختلال با سهل وجوه
مقدور و میسور است بتصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد
بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر او در آن باب بحکام جلیل القدر
سابق و لاحق و آن عالی مقام اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام آن سرحد بازخواست
آن خار راه از راه مسلمانان و قلع و قمع نمایند تا امروز بعذر اینکه بدربار اقبال عرض
نموده تنبیه خواهیم نمود تمسک جسته در مقام تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان
درین امر باعث زیادتی جرات او شده درینولا دیگر باره تکاپای این قسم امری شنیع
نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضهٔ تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاء متعلقه
این حدود را در معرض تضییع در آورده اسباب و اموال جمعی را یغما نموده روز
بروز بیشتر از بیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان گردیده مهیج فساد میگردد و شاید که

۱۱۸

119

حکام جلیل القدر دوران چون در هر سال تجدید می یابند بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت بتنبیه و تادیب آن ناخودشناس قیام مینمایند و چون امر خزینه رفته رفته منتج مفاسد کلید میگردد و انمعنی بسائر محال سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب نجابت انتساب دفع و رفع او خواهند نمود دسته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح این قسم خار بر ازار محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال موانع سپاه کینه خواه آنطرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ درآمده و یقین حاصلست که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه باسهل وجوه آن بداختر را باتبعه و لحقه آواره دیار عدم سازد و غرض که من بعد فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهد گردید

کتابتی که از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شد

مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فیض الله خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف و اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والا جاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت است نهضت نمود رسید و از تنسم نسیم مکیا دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای این سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم انشاء که اجزای آن رشته دوستی و دست در گردن آمیزش هم دارند چه چیز شبیه و نظیر صدا فت و الفت

تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر رفاهیت اساس از صدمهٔ
تزلزل حوادث دوران و لطمهٔ نیرنگی اوضاع نشأه امکان امین است و از اینجاست که حضرت
خواقین لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و هر جمعی از بندگان دولتخواه فطرتین
که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بار عرض مطالب ناشئه
باشند لازم است که به مجلای مرعیات آئینهٔ خاطر این طبقهٔ علیه از غبار کلفت مصفی سازند و چنانکه
در باب جنود و ارنک که بسبب توبه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراءالنهر پای در دامن احتیاط
کشیده مرتکب تاخت خراسان نمیگردند صورت یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفرتلاش
و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر است و در آن باب بتصدیع ندادن آن
والا رسیده آگاهی را اولی میداند ایمائیکه در باب مغتنم دانستن شیوهٔ التیام شده بود بر ارباب دانش
و بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابدپیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده
اند چون پادشاهان والاتبار سایهٔ رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضهٔ انوار جهانگشائی بوده اند بیت در آن مقام که خورشید
چهره افروزد به نور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست نثر حیله در باب فرستادن علیمردان
خان نگارش یافته بود بر آن حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب
شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنوح قضیهٔ جانگزای مستغرق
بحار رحمت یزدان مسندنشین اورنگ جهانبانی خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز
نکسور و آن ما تست جلوس نواب همایون اشرف اقدس اعلی برادر رنگ بلندپایهٔ جهانگیری و کشورستانی
که وقوع هر یک بیگانگی را وسیلهٔ آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آزماییست هرگاه بلوازم تهنیت
و تعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین انجاجرات اظهار این معنی میتواند بود و سورهٔ رسته
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامکار
نوشته شده مرآت مصفای دوستی و محبت و عینک دوربینای التیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

120

اغتنای موالات رقم فلان که در هیولا چراغ افروز محفل ائتلاف والتیام و بزم آرای
مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتا دلی ازهار گلستان محبت اهتزاز و عند
مکالمه غائبانه در پرواز الحق در عالم عنصری فشا هیولائی باریک بنیان دقیقه شناس بهتر از دوستی
و محبت امری نشان نداده اند چه چیز تسر تغییر از معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان
محنت و اندوه برنا و پیر از فیض شکرخنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه بمدد کاری تایید
الهی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز از هار گلستان
صداقت و موالات است در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی ا که قبل از این
خربزه کار نیز فرستاده بودند بی نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه بمری مدت ابرار
دقیقه شناس که وقت مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در ان سال بنا بر وقوع آفت
و شوح کلفتی که فیما بین پادشاهان جسم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن
مذاقها تلخ و ناگوار بود و بردن عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه مرجوعه
از دائره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تلخی مضائقه ذائقه اهلیت را مرارت آلود گرداند و در باب آمد و رفت اهل
که در حقیقت متاع رومی ست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان فرخی لا اقتدار است و در ایامیکه
عذب و دوستی قدیم تازگی بسبب شورش مفسدان نا صاف و غبار آلود شده بود نه درین ایام بوجه
من الوجوه سد باب صدور و ورود این جماعت شده و نخواهد شد و تحریکه در باب صداقت محبت و التیام
و ائتلاف این طبقه علیه آن دودمان ولایت نشان که قبله آمال و آمال جهانیانست تحریر یافته بود
بر واقفان اسرار آگاهی مخفی نیست که بمقتضای بالولد سر لابیه تتمه الاجداد و از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان بیپایانست گلشن اقبال ان دولت قویه القوائم اهتزاز یافته و از
آثار موروثات این دودمان الا دوحه اقبال نشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته
و درین صورت تخریب این قسم بنای مثبت الارکان که حوادث روزگار در فکر تزلزل
آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود با فساد نازل اساس حق نشناسی
که والد او که سبب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم داشته و بدان مباهات

وافتخار مینمود و از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی واقف رموز آشنائی
سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی با نمرتبه که منظور
انظار جهانبانیست رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته از طریق
محبت و آداب دوستی بسیار بعیدی نمود و هرگاه حق چند ساله نعمت را فراموش
کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد داشت و این قسم شخصی چگونه
محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعهٔ آفرینش
نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هریک از آن به تنهائی علت تامهٔ کلفت بی اندازه
بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را عنوانیکه میدانند رخصت انصراف ارزانی
نمیفرمودند در ینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت
از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای این بزرگ گردهٔ آفرینش که باعث آرایش
و آرامش روزگار و بازگشتن شاهزادهٔ والاتبار و جنود جغتائی در معرض ابلاغ در آمده بود بر خرد
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که مهر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف
خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده
خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین
آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجهٔ استیلا
و اقتدار رقبهٔ فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقهٔ اطاعت و بندگی کشیده بودند
بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علی بصوب عالم بقا فرازندهٔ سریر درگاه مظهر الطاف
بی پایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای
الْوَلَدُ سِرٌّ لِأَبِيهِ متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی
آن جناب مطهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب افسردهٔ صاحبکلاهی زلال چشمهٔ
حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان
رضوان بارگاه نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص

و سرمایه‌ی جان‌نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوه‌ی شجاعت و بسالت از
شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه‌ی علیه از مقوله‌ی
آغائی و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی نقد حیات را
نثار مینمایند و حقیقت جرأت و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم همگانست بهتر آنست که سد باب این قسم
گفتگوها نموده ازان مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد والمنة که اعلیحضرت ظل الهی مروج دیده‌ی آگاهی تاج
ستان شاهان فیروزی الاقتدار کام‌بخش فدویان جان‌نثار سایه‌ی حضرت ملک منان آفتاب فروزنده‌ی عظمت
درخشان خلف صدق ائمه‌ی اطهار منظور انظار الطاف بی‌پایان حضرت کردگار روش و ازوده اند
جوهر فطری که لازمه‌ی ذات این سلسله‌ی علیه است گوی آنش از پیر و خرد ربوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
برای مهر آرای آن برگزیده‌ی انفس و آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه‌ی جهانبانی ارکان دولت و
اعیان حضرت و سایر طوائف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری
در آمده همگی آرزو و مدعا آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جان‌نثاری سرکار نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس مسیر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان را در راه برگزیده‌ی یزدان
صرف نمایند که از عهده‌ی عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد وافی بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه
پادشاه والاجاه روم مسامعه افروز شده خواهد بود که این معنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار و
کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده
چنان نمایند که امریکه منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع نیابد و در طی این مراتب مندرج ساخته بود که ایلچی نکته گزار
شناس حقیقت بابت جهت تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد بندگان اشرف نیز که جان بندگان فدای نام
نامیش باد ایلچی پادشاه والاجاه را بعد از رخصت انصراف ایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستاده و از هیچ نکته از امریکه
رضاجوئی و بیان این دولت عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جهانیان از فروغ خورشید نتیجه‌ی اقبال در نشو و نماست
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله‌ی مکالمات روحانیست مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که بیمن
اقبال بی‌زوال صورت انجام یابد

کتابتیکه بیکی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تاثیر دعای یوسف علیه السلام در حق زلیخا و دعای یارانه
را در احیای رسوم عافیت دیرینه اعجاز مسیحاسے باشد لهذا بورود مبشر صحت

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب معطر رست دل
مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد لله الحمد و المنة که بنور حدیقه
دار السلام آشنائی معارج صحت ستوده صفات آن سرگروه ارباب دریافت چون حدیقه دیدهٔ
اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امید که بهواج
از اصابهٔ عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان
بر وجه خیر گذرانست در برابر تردوات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بآواز عیسی
بیا باشد و از برای دل بهانه جواز هیچ دست آویز تسلی بهتر از آنکه بخاطر خیال میرسد که نقد فکری که درین
ایام از معدن طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام
آن بود آنچه میسر گردید روانهٔ بزم موفور السرور شد بعد از اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج
و ارسال نتیجهٔ گان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبیست که

به حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان

صادق الولاء آنکه نگنجیدن لا انتهاء در مضیق عدد و حصا چون برهان سلّم مسلم دانشمندانست و ازینجاست
که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بی پایان آن عظیم الشان
رفیع الارکان که از مقولهٔ نگنجیدن دریا در جوی و بودن جیحون در سبوست در نمی آید خامهٔ موی
در مقام بیان امریکه از وسع نطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میباشد
چه آنچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بی زبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان
ازان وادی بی پایان نموده بر مرآت خورشید که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی
است منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش هطلان باران
بی پایان بزبان شکر احسان و ادای شکر بر و امتنان ابر نیسان گشودن است و درین
صورت پوشیده نخواهد بود و مهبط جود آن حاوی لطف عمیم را هر گاه بهره مندی از دریافت تحفت
حاصل بوده باشد چه مایهٔ رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجالت
را اگر فراغی از دست و پا زدن حاصل آید خبر بدعای بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت
قوییهٔ الجهات ازین لجهٔ عجز بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری و

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی مزین و آراسته بوده بهواره محسود اماثل و اعیان باشند و در طی نوازشنامهٔ سامی اظهاری بانحراف مزاج وهاج از نهج اعتدال و رفع غبار آن کلال از ترشحات سحاب لطف لایزال شده بود و شرب این سهم رعاف را اگر آن تا این قرین منیع جلال برگزیدگان اقاصی ذوائب و مشوار می‌بود گواهی حال حقیقت منزل آن عالیجاه که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت عدلین است در ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت از دکان بی‌ریفقی که در گرو کسادی گم شده باشد تا نی اثنین خارق عادات است مورد این احسان بی‌پایان قدر آن نیز اند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم شمار دو توجه زبان از عهدهٔ شکر مژدهٔ صحت ذات کامل الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهر است که این زاویه‌نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان والامکان بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص‌نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را مژدهٔ سلامتی و دوستکامی آن مرکز دایرهٔ نکویی و ملکی صفاتی بجای مومیائی انسانیت توقع دارد که کوتاهی این طرف در این قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژدهٔ خیریت اثر مسرور نموده با سایهٔ آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی التظلیل باد

کتابتیکه بوزیر خراسان نوشته اند

یا معین کاریز منطمس شده که به تنقیهٔ منقی باد و دلنور آمد و شد روان زلال منبوع بلاغت که از عین خامه و دوات آن منتخب دوستان بفوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان گردانید چون شمیم پیرهن یوسفی که بعد از سنین ...... موجب خضاب اراضی ابتهاج یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی باغ نوروزان پایه است که بر برش رگ ابر خامه باران طراوت شگفتگی تواند یافت لیکن باز از تحریر و عین منقشه رقیمهٔ مسکینة الفواتح و دوستان دوانی نمیتواند داشت تو افل روایح آن گلدسته و لا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد

مکتوبیکه بعالیجاه حاجی علی خان سر کشیک سردار آذربایجان نوشته

شده پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب و آرزو مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامهٔ معجز طراز همنشینان

رسوم لطف و احسان که در ورود بهنیش نگار عرائس معانیست خانه چشم خلد مکده دل را چون حجال آراسته دلبران
لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و جواهر سرمایش بر قوت بینائی افزوده بکمال قابل تقبیل
یوسف لطف اجمان یعقوب چون موضع ختم این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند پیک انفاس که در منزل قلوب جوش عیش
تقارن حمول میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بغایت
تواند نمود نیافت امید که پیوسته منشوران گنج اخوان را از نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام حشمت
و عظمت و جلالت و ابهت و شوکت و دولت مدام باد کتابتیکه بوزیر رشت نوشته شده
فرزندا اغرا عینی الفا باحامل رقیمة الاخلاص اخیرا آن فرزند دلبند دامن آتش شوق ملاقات گشته
احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بمنزل متمنی فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات
متممه صفات حمیده که دارند علت تامه رعایتی که شیمه قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود و چون
سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه غایبانه میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده بسلامت بوده کامیاب باشند
کتابتیکه بشاه ورنجان بیگلربیگی کردستان نوشته شده پیوسته مشتاق آفتاب اشراق در کاس خورشید
ائتلاق مانند نجم ثریا ستاره سحری هادی گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد برای آفتاب ضیا
که کاشف غمائم استتار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لؤلؤ و تلألؤ لمعان انوار است پوشیده نماند که نجمی خلیل
الرحمان یعنی منهل الایقان زمزم عرفان آگاهی و فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار السعود
گیلانست بقصد طواف رکن ایمان و کعبه قبله ناجیه شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس باقی اماکن مشرفه مقدسه
احرام زیارت حرم عزت بسته بفحوای واتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای
حسن اخلاص که بانجناب مقدس القاب دارند این راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس و دزد و راهزن
مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان و زوال فتنه مبرا شد روانه گردید چون افادت پناه مشارالیه خلوتکده
خاطر را که از تابش آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد بفحوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن
گلشن مشحون بانوار و انهار دیده و بوی عرفتی از این گلهای آشتی بمشامش رسیده گاهی بنیان اقتباس
بعضی از اشراقات تردد به بنده خانه ایشان داشت بگمان اینکه رقیمه مشتمل اظهار اخلاص مخلص انجذاب بلا زمان
سامی نامی در صفای منهل شرب و وسعت مشرب آدرونا ب باب خلی میتواند بود خواهش آن نمود
که بدین ذریعة الاخلاص مستدعی ملازمان سامی گرامی شود و انجاح المسئوله خود را در زمره باریافتگان

127

باریافتگان صدف بار ضمیر منیر مهر تنویر مسلک مرامات تقیکه ملاذ را مدار بامداد و اعانتی که لازم مرام بود قرار فرمودند

افتاب پایه مسند دم بادکتا تبیکه بعالیجاه حاجی علیخان سردار اذربایجان نوشته اند

تابنساج دارائی وجود در کارگاه امکان تار نزترین فروغ مهر تابان جامه زربفت گلبافت ظلال

و انوار و قماش شب دیجور زلیل و نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان ربع آشیجان با تمام

میرساند دست دولت و بازدی شوکت و پای آمد کار و نیت مشغول تحصیل آمال عین عنایت یزدان

حارس پاسبان جلال و بال خدام الاسقام منبع المکارم رفیع الارکان عظیم الشان جلاله روحی قلب افسرده ارباب

کمال نضارت بخش پژمردگان تحط سال فضل و افضال طراز ذروه ارتقا سنام مجد و اعتلا در سمای و سعی

گستری دره التاج پیشروی در برتری سرلوح دیوان اوری فال مراد گرفتاران زندان بیکسی بوده از

طوارق حدثان حوادث دوران امان باد بر لوح عرض میگذارد که در حینیکه این غواص بحر تعب که در

دریای بیپایان تفکر غایر و در بیداری بی انتهای ملاحی و غایر و سایر بود که آیا بچه جهت چشمه غرایب اطوار

و عجایب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف زمان عهد باستان جوشش و دریای عجوبه کاری هجوا

گل تو میم منتوفی شان در خروش بود اکنون خشک شده و غزالان حشمتی آنسرزمین با پای سلجولانی در کمند

در مجری بر چهره منزویان استار عیون تا بینایان میگشاید و نه شمیم پیرهنی از مصر معمور حسن عنایت تنگسکان

بچشم روشنی ساکنان زاویه بیت الاحزان می آید که درین اثنا صریر خامه اعجاز نگار که چون آواز خضر نوبهار

که از شمیم گل و سنبل بیاسایند برباغ آگاهی رسید و صبح صادق بلکه بخیال این غلط اندیش از افق ظهور دمید

و صدای پای قاصد حلقه اذعان و قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از نهر سانیدن نوازش نامه که

کیفیت باده انفاس علیسوی داره تازه گردانید کاسه چشم از انوار و انوار آن چون صحن چمن گلشن و سرا چون

مطلع مهر رخشان روشن شد تخص انتعاش از سواد مرور معنیق سینه چون عظام رفات اهل قبور نفخه صور نغمت حیات

پوشید چون روزه داران که از وعده منجم بدیدن هلال عید چشم روشن گردند خروش و افغان برکشیدند الحمد

معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بار ور و دوحه سحر حلال با ثمر است لیک لذت شهد فایق این خورشید

از کام باده هوش پرداز شادکامی در جام بود که مرات حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای شکر آن احسان

براید و برابر کدام عبارت دوش و گردن عرائس الفاظ و معانی آراید دلارا مرات عجز و بیچارگی چنانکه نبیند

و در خلوت چاره گری تحصیل جواهر لآلی شاگستری و هیچ سگالی نشاید و سوداگران اندیشه را

که مسافران بحر و بر خشک و ترانند لطلب معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل خلد مشاکل با شهرستان جمال و دار السلطنه غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعیکه در مخزن نهان و رسته بازار زبان و لب کوچه گیسو و بیچ و تاب نار از خط پشت لب ابرو و بساط خط بنا گوش و در بر و دوش و دست فروشان ساعد گلفروش بهم رسد بنقد رایج وقت خریده و ترازوی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید تار و پود قماش سخن تحیت تواند بود بعد از تگ و دو گفت و شنید چهره شاهد مقصود را گلگونه شرمساری دید و از سنجیدن این خرفت پارها با آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده ناگفته بر جای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد

کتابتیکه بنور سر خراسان نوشته شده

عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در سیاهی دیده انسان خبر در پرده سواد نشیمن میدارند بعبادت گم کرده راهی پی بسر وقت مجنون طبعان گوشه بادیه اعتزال و کناره گیران فضای انزوا نمیبرند تا آنکه درین ایام سعادت انجام تحسین ایفای عهد آراسته بر غنجه شیرین حرکاتی نشسته روی برگ گل سوری از افق اغصان شقیقه یا رضا جوئی خشمگینان بهری رسیدند و تحفه فوایح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام که در نوافح الکلام مخزون و مستتر رسانیدند و آنچه از متاع آفرین و دل محبت قرین دیدند نثار با شه برچیدند و بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت متواتره متوالی و بپایه دوام زندگی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار راقی سلمه تعالی باد

کتابتیکه بعالیجاه سردار آذربایجان نوشته شده

کمالات لا یتناهی فرو دین پژمردگان دانش وارد ویبهشت نرگستان بینش هر عجز و سکوت بر لب بنا گستری محمدت سکالی زده اظهار شوق با فی البال رسیلی خور موجه حیرت داشته که درین اثنا نسیم التفات تحفه باده نشینان تفکر را مجد اغریق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان حد العجز انداوای آن که تا فی آشنین طی المسافت موده عامی فرات مرضیه التحیات اکتفا نماید امید که کام رای نشانتین فال ارتباط وارد باد

تمت

CALL No. ۸۹۱۵۴۳۹ ۱۱۱ط ACC. NO. ۷۹۶۷

AUTHOR طاہر رحیم

TITLE انشاد طاہر رحیم

۱۱۱ط ۸۹۱۵۴۳۹
۷۹۶۷
انشاد طاہر رحیم

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.